

شرح اسمای حسنی

در پرتو

قرآن و سنت

مؤلف:

دکتر سعید بن علی بن وهف قحطانی

مترجم:

محمد گل گمشاد زهی

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
سخن ناشر.....	۷
مقدمه.....	۹
بخش اول: نامهای خدا توفیقی هستند.....	۱۹
بخش دوم: ارکان ایمان به اسمای حسنی.....	۲۱
بخش سوم: اقسام آنچه خداوند به آن توصیف می شود.....	۲۲
بخش چهارم: دلالت سه گانه اسمای حسنی.....	۲۷
بخش پنجم: حقیقت الحاد در نامهای خدای متعال.....	۲۸
بخش ششم: برشمردن و حفظ کردن اسمای حسنی، اساس علم است.....	۳۳
بخش هفتم: نامهای خدا همه نیکو هستند.....	۳۵
بخش هشتم: برخی از نامهای خدا به تنهایی بر او اطلاق می شوند و برخی همراه با نامی دیگر؛ برخی هم به تنهایی بر او اطلاق نمی گردند؛ بلکه همراه با اسم مقابل و متضاد خود بر او اطلاق می شوند.....	۳۷
بخش نهم: برخی از اسمای حسنی بر چند صفت دلالت می نمایند.....	۳۹
بخش دهم: آن دسته از اسمای حسنی که همه اسماء و صفات به آن برمی گردد.....	۴۰
بخش یازدهم: نامها و صفات خدا، مختص او هستند و یکی بودن نامها، شبیه بودن صاحبان نامها را ایجاب نمی کند.....	۵۳
بخش دوازدهم: آنچه باید دانست	۷۰
بخش سیزدهم: مراتب برشمردن نامهای نیک خداوند که هر کس، آنها را حفظ نماید، وارد بهشت می شود.....	۷۳
بخش چهاردهم: تعداد اسمای حسنی، معین و محدود نیست.....	۷۴
بخش پانزدهم: شرح نامهای نیکوی خداوند.....	۷۶
الإوّل، الآخر، الظاهر، الباطن.....	۷۶

٧٧العلي الاعلي المتعال
٧٩العظيم
٨٢المجيد
٨٢الكبير
٨٣السميع
٨٥البصير
٨٧الحليم الخبير
٨٩الحميد
.....العزیز، القدير، القادر، المقتدر، القوي، المتين ٩٠
٩٤الغني
٩٥الحكيم
٩٩الحليم
١٠٠الحفو، الخفور، الخفار
١٠٢التوَّاب
١٠٣الرقيب
١٠٤الشهيد
١٠٥الحفيظ
١٠٧اللطيف
١٠٩القريب
١١٠المجيب
١١٢الودود
١١٤الشاکر، الشکور

١١٧.....	السيد، الصمد
١١٨.....	القاهر، القهار
١١٩.....	الجبار
١٢١.....	الحسيب
١٢٢.....	الهادي
١٢٧.....	الحكم
١٣٠.....	القدوس، السلام
١٣٤.....	البر، الوهاب
١٣٧.....	الرحمن، الرحيم، الكريم، الإكرم، الرؤوف
١٤٠.....	الفتاح
١٤١.....	الرزاق، الرازق
١٤٣.....	الحي القيوم
١٤٤.....	نور السموات و الأرض
١٤٧.....	الرب
١٤٨.....	الله
١٤٨.....	الملك، المليك، مالك الملك
١٥١.....	الواحد، الأحد
١٥٢.....	المتكبر
١٥٣.....	الخالق، البارئ، المصور، الخلاق
١٥٣.....	المؤمن
١٥٤.....	المهيمن
١٥٤.....	المحيط

المقیت.....	١٥٥
الوکیل.....	١٥٧
ذوالجلال و الإکرام.....	١٥٧
جامع الناس لیوم لا ریب فیہ.....	١٥٨
بديح السموات و الارض.....	١٥٩
الکافی.....	١٦٠
الواسع.....	١٦٠
الحق.....	١٦١
الجميل.....	١٦٢
الرفیق.....	١٦٧
الحيّ السّیر.....	١٦٩
الإله.....	١٧١
القابض، الباسط، المعطي.....	١٧١
المقّدم، المؤخّر.....	١٧٥
المبین.....	١٧٨
المنان.....	١٨٢
الولي.....	١٨٨
المولي.....	١٩٤
النصیر.....	١٩٧
الشافی.....	٢٠٣
بخش شانزدهم: چند فتوا پیرامون اسمای حسنی	٢١٦

سخن ناشر

الحمد لله و الصلاة و السلام على رسول الله

معرفت خدای متعال، نخستین تکلیف هر انسانی است و این معرفت، تنها با شناخت اسماء و صفات باری تعالی میسر می‌گردد؛ آن هم در صورتی که برخاسته از داده‌های قرآنی و آموزه‌های نبوی و بدور از هرگونه تأویل و انکاری باشد. سخن از صفات الله ﷻ بسیار دشوار است و پرداختن به این موضوع نیز بسی مهم و در عین حال خطیر و حساس می‌باشد. از این رو کسی که بدون دانش کافی بدین موضوع بپردازد و چیزهایی را به خداوند نسبت دهد که شایسته صفات کمالش نیست، در واقع دچار انحراف شده و راه اتباع از گذشتگان نیک را رها کرده و راه بدعت و نوآوری را در پیش گرفته است و این، همان چیزی است که خدای متعال در قرآن کریم نکوهش کرده و پیامبرش را از همنشینی با چنین کسانی بازداشته و فرموده است: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ تَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ﴾ (انعام: ۶۸) یعنی: «هرگاه کسانی را دیدی که به یاوه‌گویی در آیات ما می‌پردازند از آنان روی بگردان».

گفتنی است از آنجا که اسمای نیک خدا، توقیفی است^۱ و مجال اجتهاد در آن وجود ندارد، لذا ضرورت تلاش برای دستیابی به بینشی صحیح درباره اسما و صفات الهی، نمایان تر می‌گردد و این، تنها از طریق در پیش گرفتن روش نیکان گذشته، میسر

^۱ این مبحث، در یکی از بخشهای کتاب پیش رویتان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

می‌باشد. البته این بدان معنا نیست که عقل، هیچ جایگاهی در حوزه تفکر دینی ندارد؛ بلکه منظور، شناخت الله ﷻ بدور از مباحث پیچیده فلسفی و کلامی و اکتفا به آموزه‌های قرآنی و رهنمودهای نبوی در این زمینه می‌باشد و این، روش صحابه و سایر نیکان گذشته است. چراکه عقل سلیم، همان چیزی است که در مخلوقات الهی می‌اندیشد و از این طریق به وحدانیت خالق هستی پی می‌برد. گشودن باب تفکر و تعقل در میدان نظام هستی، نه تنها ایرادی ندارد، بلکه بسیار پسندیده و مفید است؛ اما این، بدان معنا نیست که عقل، در عرصه‌هایی وارد شود که از حوزه درگش بیرون است. بنابراین بسط حوزه تفکر بشری و گستراندن مرز آن به عرصه غیب، اشتباه بزرگی است که پیامدی جز انحراف و سرگشتگی ندارد. به همین سبب ما، بر این باوریم که عقل سلیم، عقلی است که از کتاب و سنت صحیح نور می‌گیرد و با الهام از کتاب و سنت، راه رشد و هدایت را در جنبه‌های مختلف عقیدتی، عبادی، اخلاقی و ... می‌پیماید.

هرچند توحید اسما و صفات، یکی از زیرساخت‌های عقیدتی اسلام است و موضوعی بس مهم و در عین حال دشوار می‌باشد، اما متأسفانه به علت دوری مسلمانان از علوم اسلامی در عصر حاضر و نیز جدایی امت از سنت رسول خدا ﷺ و روش صحابه و سایر گذشتگان نیک، اینک امت اسلامی، از عقیده ناب و خالص اسلامی دور افتاده و همین، ضرورت توجه جدی به فراگیری عقیده اسلامی را بر اساس فهم نیکان گذشته، افزایش داده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

إِن الْحَمْدُ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَأَنْفُسَنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا ضَلَالَ لَهُ وَمَنْ يَضِلْ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَتْبَاعِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ؛ أَمَا بَعْدُ:

خداوند عَزَّ وَجَلَّ برای هر خواسته و هدفی، راه و سببی وضع کرده که با آن می توان به هدف مورد نظر دست یافت؛ باید دانست که ایمان، از برترین و مهمترین خواسته هاست. از اینرو خداوند، برخی از اسباب و عوامل را زمینه تقویت ایمان قرار داده است. چنانکه عوامل دیگری نیز وجود دارد که ایمان را ضعیف و سست می گرداند. یکی از بزرگترین عوامل و زمینه های تقویت ایمان، شناخت نامهای نیکوی خدا و تلاش برای فهمیدن معانی آنها و نیز عبادت و پرستش خدای متعال به وسیله آنها می باشد. می دانیم که نامهای نیک خداوند، در کتاب و سنت، بیان شده است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ۖ وَذُرُوا الَّذِينَ

يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ ۚ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٨٠﴾ (اعراف: ۱۸۰)

یعنی: «خدا، دارای زیباترین نامهاست؛ او را بدان نامها بخوانید و کسانی را که در نامهای خدا به الحاد و تحریف دست می یازند، واگذارید. آنان، کیفر کار خود را خواهند دید».

در صحیحین، روایتی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «خداوند، نود و نه اسم دارد؛ هر کس، آنها را حفظ کند، وارد بهشت می شود».^۱

مفهوم حدیث، این است که هر کس، نامهای خدا را حفظ کند و معانی و مفاهیمش را دریابد، خداوند را با این نامها بستاید، او را با آنها بخواند و به آنها معتقد باشد، وارد بهشت می شود. از آنجا که فقط مؤمنان وارد بهشت می شوند، به این نکته نیز پی می بریم که اسمای حسنی الهی، بزرگترین سرچشمه ایمان و وسیله دستیابی به آن و باعث قوت و پایداری ایمان می باشد. باید اسمای حسنی را با مراحل سه گانه آن شناخت که عبارتند از: یادگیری نامها و تعداد آنها، فهمیدن معانی و مفاهیمی که در اسمای الهی وجود دارد و خواندن خداوند با آنها. (یعنی ستایش خداوند با نامهای نیکویش). گفتنی است خواستن از خداوند بوسیله نامهای او، اصل ایمان است که ایمان، به آن برمی گردد.

چراکه شناخت اسمای حسنی، انواع سه گانه توحید یعنی: توحید الوهیت و توحید ربوبیت و توحید اسماء و صفات را دربر دارد و انواع توحید، روح ایمان و اصل و هدف آن است؛ از اینرو هرچه شناخت بنده نسبت به نامها و صفات خدا بیشتر شود، ایمانش افزونتر می گردد و یقینش قویتر می شود. بنابراین شایسته است که مؤمن، تمام توانایش را برای شناخت نامها و صفات و افعال خداوند بکار گیرد؛ بدون آنکه نامها و صفات و افعال خدا را نفی کند یا آن را با سایر چیزها تشبیه دهد یا

۱- بخاری مع الفتح ۳۵۴/۵ و ۲۱۴/۱۱؛ مسلم ۲۰۶۳/۴

معانی آن را تحریف نماید و یا برای آن کیفیت و چگونگی قایل گردد. در این میان، شناخت اسماء و صفات باید برگرفته از کتاب و سنت و مبتنی بر فهم اصحاب و تابعین واقوال روایت شده از ایشان باشد. آری! چنین شناختی مفید است و ایمان و یقین کسی که از چنین شناختی برخوردار باشد، همواره افزایش و قوت می یابد و آرامش، او را فرا می گیرد و محبت او، نسبت به پروردگارش بیشتر می شود. هر کس، خداوند تَعَالَى را با نامها و صفات و افعالش بشناسد، قطعاً او را دوست نیز خواهد داشت. بنابراین منکرین صفات و فرعونیه و جهمییه، راهزنانی هستند که از رسیدن دلها به محبت خداوند جلوگیری می کنند.^۱

یکی از عوامل تقویت ایمان، تدبر در قرآن کریم است. زیرا کسی که در قرآن می اندیشد، همواره از علوم و معارف آن بهره می برد و بدین سان ایمانش، بیشتر می گردد. همچنین وقتی انسان به نظم و کمال قرآن می نگرد و می بیند که بخشی از قرآن، بخشی دیگر را تصدیق می کند و برخی از آن با برخی دیگر موافق است و در آن تضادی وجود ندارد، ایمانش افزایش می یابد. یکی از عوامل افزایش ایمان، اینست که بنده، قرآن را آنگونه با تدبر و توجه بخواند که گویی نامه ای دریافتی را برای فهمیدن منظور نویسنده اش با دقت تمام می خواند. پیامد تأمل و باریک بینی و دقت نظر بنده در نشانه های الهی و آیاتی که تلاوت می کند، بینش درست خواهد بود. این فرآیند، منوط به این است که بنده، قلبش را از دنیا بیرون بیاورد و آن را در آخرت جای دهد و با تمام قلب و با جان و دل، به معانی قرآن توجه کند، در مفاهیم آن بیندیشد و منظور آن را بفهمد و بداند که برای چه نازل شده است، از هر آیه ای

۱- نگا: مدارج السالکین ابن قیم ۱۷/۳ و التوضیح و البیان لشجره الایمان عبدالرحمن سعیدی ص ۳۹ و بدائع الفوائد ابن قیم از ۱/ ۱۶۴.

از آیات قرآن بهره مند شود و از آن همچون دارویی برای درمان بیماری قلبش استفاده کند. این، راه کوتاه، هموار و نزدیکی است که انسان را به خدای بزرگ می‌رساند و بلکه بهترین روش برای تدبیر در قرآن کریم می‌باشد.^۱

از دیگر اموری که ایمان را تقویت می‌کند، شناخت احادیث پیامبر اکرم ﷺ و آموزه‌هایی است که در احادیث ایشان، پیرامون ایمان و اعمال بیان شده است. از اینرو هرچه شناخت بنده نسبت به کتاب خدا و سنت پیامبرش بیشتر شود، ایمان و یقین او بیشتر خواهد شد و در علم و ایمانش به مقام یقین خواهد رسید.

شناخت پیامبر اکرم ﷺ و اخلاق والا و اوصاف بزرگش، از دیگر زمینه‌های تقویت ایمان می‌باشد. کسی که پیامبر اکرم ﷺ و صفات و اخلاق سترگش را بشناسد، در صداقت او و همچنین در درستی آنچه که ایشان از کتاب و سنت و دین حق آورده، هیچ شک و تردیدی نخواهد کرد.

از دیگر زمینه‌های افزایش ایمان، تفکر در جهان هستی و اندیشیدن در آفرینش آسمانها و زمین و مخلوقات متنوعی است که در جهان وجود دارد. همین‌طور اندیشیدن در وجود انسان و ویژگی‌هایی که دارد، انگیزه بزرگی برای ایمان آوردن است. زیرا اینها، موجودات بزرگی هستند که بر قدرت و عظمت آفریننده دلالت می‌کنند و زیبایی و نظم و کمال و دقت حیرت‌انگیزی در خود دارند که نشان دهنده گستردگی علم خدا و فراگیر بودن حکمت اوست. همچنین نگرستن به نیازمندی همه مخلوقات از هر جهت به پروردگارش و اینکه به اندازه یک چشم به هم زدن نیز نمی‌توانند از خداوند ﷻ بی‌نیاز باشند، باعث می‌شود تا بنده با کمال فروتنی و کثرت دعا و اظهار نیازمندی، پروردگارش را بخواند و از او بخواهد که

۱- نگا: مدارج السالکین ابن قیم ۲/۲۸.

آنچه را به سود اوست، نصیب او نماید و آنچه را که در دین و دنیا به زیان اوست، از او دور بدارد.

همچنین این حالت، توکل بنده را بر خدا قوی می گرداند و بدین سان سبب می شود تا بنده، به نیکی و احسان خداوند متعال امیدوار گردد و بطور کامل به وعده الهی اعتماد نماید. بدین ترتیب ایمان، تحقق و قوت می یابد. اندیشیدن در کثرت نعمتهای خدا و توجه به این موضوع که هیچ مخلوقی، یک لحظه هم از نعمتها و الطاف الهی بی نیاز نیست، باعث تقویت ایمان می شود.

خدا را به کثرت یاد کردن و دعا و زاری به درگاهش، از اسباب تقویت ایمان است. ذکر خدا نیز عبادتی است که در هر حال، با زبان، با قلب و با عمل انجام می شود. از اینرو بهره بنده از ایمان به اندازه نصیبت از ذکر و یاد خداست.

شناخت خوبیهای اسلام نیز باعث تقویت ایمان می شود. زیرا دین اسلام سراسر خوبی است و عقاید و باورهای اسلامی، صحیح ترین و راست ترین و مفیدترین عقاید و باورها هستند؛ اخلاق اسلامی نیز زیباترین شیوه رفتاری است و اعمال و احکام اسلامی، بهترین و منصفانه ترین دستورات و اعمال هستند. با این نگرش، خداوند متعال، ایمان را در قلب بنده آراسته می سازد و ایمان را محبوب او می گرداند.

یکی از بزرگترین عواملی که ایمان را تقویت می نماید، تلاش برای انجام نیک و شایسته عبادت خدا و نیکی کردن به بندگان و آفریده های الهی است.

بدین سان بنده در عبادت خدا می کوشد و او را چنان می پرستد که گویا او را مشاهده می کند و اگر توانایی انجام عبادتی این چنینی را نداشته باشد، همواره به خاطر دارد که خداوند، او را می بیند و بدین ترتیب در عمل و خوب انجام دادن آن

می کوشد؛ همچنین همواره بنده با نفس خود مجاهده می کند تا اینکه ایمان و یقینش قوی می گردد و در این مورد به یقین راستین می رسد که بالاترین مراحل یقین است و آن وقت شیرینی عبادت را احساس می کند.

از جمله اموری که باعث تقویت ایمان می شود، دعوت دادن به سوی خدا و دین است. سفارش کردن یکدیگر به حق و بردباری نیز در این موضوع داخل است. چنین رویکردی سبب می شود تا بنده، خودش و دیگران را به کمال برساند.

دوری جستن از انواع مختلف کفر، نفاق و فسق و گناه، عامل افزایش و تقویت است. همچنین نزدیکی جستن به خدا با انجام نمازهای نفل بعد از فرائض و نیز مقدم داشتن حکم و رضای خدا بر خواسته ها و امیال نفسانی، در زمانی که بر انسان چیره می شوند، ایمان را قوی و افزون می گرداند. قسمت پایانی شب، هنگام نزول خداست؛ در این زمان خلوت کردن با خدای خود و راز و نیاز با او، تلاوت قرآن و نشستن با حضور قلب و انجام ادب بندگی در پیشگاه پروردگار و نیز پایان دادن این کارها با طلب آمرزش از خداوند عز و جل و توبه و انابت به درگاهش، از عواملی است که ایمان را قوی می نماید.

همنشینی با علمای راستین و مخلص، ایمان بنده را قوت و فزونی می بخشد. از اینرو باید از سخنانشان، بهترین میوه ها را چید. همانطور که از درختان، بهترین میوه ها را می چینیم. دوری جستن از هر چیزی که میان قلب بنده و میان خدا فاصله می اندازد، راهکار دیگری برای تقویت ایمان است.^۱

۱- نگا: مدارج السالکین، ابن قیم ۱۷/۳ و التوضیح و البیان لشجرة الایمان، سعدی ۴۰-۶۲

شناخت نامهای نیک خداوند با مراحل سه گانه آن، از بزرگترین زمینه ها و عوامل تقویت ایمان می باشد و بلکه شناخت خداوند با نامها و صفاتش، اصل ایمان است و ایمان به این اصل بزرگ برمی گردد.

پس با توجه به این مطلب و انگیزه های دیگری که وجود داشت، برای توضیح اسمای نیک الهی دست به قلم بردم و برای هر اسمی به ارائه دلیل از قرآن و سنت پرداختم و سپس نوشته هایم در این موضوع را به استاد علامه شیخ عبدالعزیز بن عبدالله عرضه داشتم؛ هر آنچه را که ایشان تأیید نمود، در این کتاب آوردم و آنچه را که درباره اش نظری نداد یا ردش کرد، از متن برداشتم و بدین ترتیب شرحی بر نمود و نه نام نیک خدا، جمع آوری شد. در این کتاب به شرح و توضیح مختصر اسمای الهی پرداخته و در مواردی چند، از حد اختصار، گذشته و به اقتضای نیاز، موضوع را بسط و شرح بیشتری داده ام. قابل یادآوری است که بنده در شرح اسمای الهی، از منابع مورد اعتماد بویژه از آثار محققانی چون ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم و همچنین از نوشته های شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی که بدون تردید یکی از علمایی بوده که خداوند، مردم را از دانش او بهره مند کرده، استفاده کرده ام.

این کتاب شامل مباحث زیر می باشد:

بخش اول: نامهای خداوند، توقیفی هستند.

بخش دوم: ارکان ایمان به اسمای حسنی.

بخش سوم: انواع آنچه خداوند با آن توصیف می شود.

بخش چهارم: دلالت سه گانه اسمای حسنی.

بخش پنجم: حقیقت الحاد در نامهای خدا.

بخش ششم: برشمردن و حفظ کردن اسمای حسنی اصل و اساس علم است.

بخش هفتم: همه نامهای خدا، خوب و نیکو هستند.

بخش هشتم: برخی از نامهای خدا، به تنهایی و نیز همراه با نامی دیگر بر او اطلاق می شوند. برخی از نامهای خدا به تنهایی بر او اطلاق نمی شوند؛ بلکه همراه با آنچه مقابل و مخالف آن است، بر خدا اطلاق می گردند.

بخش نهم: برخی از نامهای نیک خداوند، بر چند صفت دلالت می نمایند.
بخش دهم: در بیان آن دسته از نامهای نیک خدا که همه اسماء و صفات به آنها بر می گردد.

بخش یازدهم: نامها و صفات خدا مختص او هستند. از اینرو باید دانست که اشتراک اسمی، بدین معنا نیست که تمام آنچه بدین اسمها نامیده شده اند، شبیه و همسان یکدیگر هستند.

بخش دوازدهم: آنچه باید دانست...

بخش سیزدهم: مراتب و مراحل برشمردن نامهای نیک خدا.

بخش چهاردهم: تعداد نامهای خدا، مشخص نیست.

بخش پانزدهم: شرح نامهای نیک خداوند بدون نفی صفات، بدون بیان کیفیت و چگونگی آنها و بدون تشبیه خدا یا اسما و صفاتش با چیزی دیگر.

بنده، مباحث این کتاب را با اقوال و فتوهای عده ای از علما درباره اسمای نیک خدا به پایان رسانده و نام این کتاب را (شرح اسماء الله الحسنی فی ضوء الكتاب و السنة)^۱ نهاده ام. به هر حال خداوند عز و جل، جمع آوری این مطالب را برایم میسر فرمود؛ لذا آنچه درست است، از توفیق و منت خداوند یگانه و منان می باشد و وجود هر اشتباهی در این کتاب از لغزش من و از سوی شیطان است و خدا و پیامبرش از آن

۱- ما، این کتاب را تحت عنوان (شرح اسمای حسنی در پرتو قرآن و سنت) به فارسی برگرداندیم.

پاک هستند. از خداوند متعال می خواهیم که این عمل را خالص به رضای خویش بگرداند تا سبب نزدیکی نگارنده، [مترجم]، خواننده و ناشر به باغهای بهشت شود. امیدوارم خداوند متعال، این اثر را سبب رستگاری و نجاتمان قرار دهد و آن را حجتی بر ضد ما نگرداند. همچنین از او می خواهیم که این کتاب را برای گردآورنده و خواننده اش، مفید و سودمند نماید. بدون شک خداوند، بهترین کسی است که خواسته ها از او درخواست می گردد و بزرگوارترین ذاتی است که می توان به او امیدوار بود؛ او، ما را کافی است و او، بهترین کارساز می باشد. ما توانایی هیچ کاری را نداریم جز به کمک و توفیق او. درود خدا بر بنده و پیامبر برگزیده اش و بر پیشوایمان محمد بن عبدالله، امین وحی الهی و درود بر یاران، خاندان و پیروانشان تا روز قیامت.

سعید بن علی بن وهف قحطانی

شب شنبه ۱۴۰۹/۷/۱۲ ه. ق.

بخش اول

نامهای خدا توفیقی هستند.

نامهای خدا، توفیقی هستند و عقل، مجالی در آن ندارد بنابراین باید به آنچه در کتاب و سنت در این زمینه آمده، توقف کرد. بر این اساس نمی توان به نامهای خدا افزود و یا از آن کم کرد. چراکه عقل نمی تواند نامهایی را که سزاوار و شایسته خداست، دریابد. لذا باید بر نصوص وارد شده در این زمینه توقف نمود. زیرا خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ (اسراء: ۳۶)

یعنی: «از چیزی دنباله روی مکن که از آن آگاهی نداری؛ بی گمان چشم و گوش و دل، همه، مورد پرس و جوی از آن قرار می گیرند».

و می فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْمُونَ﴾ (اعراف: ۳۳)

یعنی: «بگو: خداوند، کارهای نابهنجار را حرام کرده است؛ چه آن عمل زشتی که آشکارا انجام شود و ظاهر گردد و چه آن عملی که پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند و نیز بزهکاری و ستمگری را که به هیچ وجه درست نیست و اینکه چیزی را شریک خدا کنید بی آنکه دلیل و برهانی از سوی خدا مبنی بر حقانیت آن در دست باشد و اینکه به دروغ از زبان خدا چیزی بیان دارید که نمی دانید».

همینطور نامیدن خدا به آنچه که خود را به آن نام ننهاده یا انکار آنچه که خود را بدان نامیده، جرم بزرگی در حق خداوند متعال است. بنابراین باید در این زمینه ادب را رعایت کرد و به آنچه که در قرآن و سنت آمده، بسنده نمود.^۱

۱- القواعد المثلی فی صفات الله و اسمائه الحسنی از شیخ محمد بن صالح عثیمین، ص ۱۳ و نگا:

بدائع الفوائد از ابن قیم ۱/۱۶۲

بخش دوم ارکان ایمان به اسمای حسنی

ارکان ایمان به اسمای حسنی، عبارتند از:

- ۱- ایمان داشتن به اسم.
 - ۲- ایمان آوردن به معانی و مفاهیمی که اسم، بر آن دلالت می کند.
 - ۳- باور داشتن به پیامدهای وابسته به اسم.
- بنابراین ما، ایمان داریم که خداوند، مهربان است و چنان رحمتی دارد که همه چیز را در بر گرفته است. او، بر بندگانش رحم می نماید و قدیر (توانا) است و بر هر چیزی توانایی دارد. غفور (آمرزنده) است و بندگانش را می آمرزد.^۱

۱- مختصر الاجوبة الاصولية شرح العقيدة الواسطية از عبدالعزيز سلمان ص ۲۷

بخش سوم

اقسام آنچه خداوند به آن توصیف می شود.

ابن رقیم رحمه الله می گوید: صفات الهی چند نوع هستند:
 اول: آنچه به خود ذات برمی گردد؛ مانند اینکه بگویی: ذات، موجود و شیء.
 دوم: آنچه به صفات معنوی برمی گردد؛ مانند علیم (دانا)، قدیر (توانا) و سمیع (شنوا).

سوم: آنچه به افعالش برمی گردد؛ مانند خالق (آفریننده) و رزاق (روزی دهنده).
 چهارم: آنچه به تنزیه و تقدیس محض برمی گردد و دارا بودن آن، ثبوت و وجود را در بر دارد. زیرا در عدم محض، کمالی وجود ندارد. مانند قدوس و سلام.
 پنجم: آنچه که بیشتر مردم، آن را ذکر نکرده اند و آن، اسمی است که بر چند صفت دلالت می نماید و مختص صفت مشخصی نیست؛ بلکه بر معنای آن دلالت می نماید و تنها بر یک معنی دلالت نمی کند؛ مانند مجید، عظیم و صمد.
 مجید کسی است که دارای صفات متعددی از کمال باشد. کلمه مجید، همه این معانی و مفاهیم کمال را در خود دارد. زیرا این کلمه، مفهومی گسترده و فراوانی و فزونی را در خود گنجانده است. مانند اینکه می گویند: (استمجد المرخ) یعنی: «روغن را خوب به بدن مالید». یا (أمجد الناقه علفاً) یعنی: «شتر را از علف خوب خورانید».

همچنین است ﴿ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ﴾ که به خاطر بزرگی و گستردگی و شرافت عرش، به آن عرش مجید گفته می شود.^۱

این واژه، در درود بر رسول خدا ﷺ نیز آمده است؛ آنجا که گفته می شود: (إِنكَ حمید مجید). منظور از درود بر پیامبر ﷺ این است که درود فراوان و عطای وافر الهی بر او باد. از اینرو کلمه ای در متن درود بکار می رود که این مفهوم را در بر داشته باشد. چنانچه در دعا می گویی: (اللهم اغفر لی إنک أنت الغفور الرحیم) یعنی: «بار خدایا! مرا بیامرز؛ بی گمان تو آمرزنده و مهربان هستی».

حال اگر در پایان دعا به جای (إِنک انت الغفور الرحیم)، گفته شود: (إِنک أنت السميع البصیر) زیبا و مناسب نیست. زیرا بخش پایانی دعا، توسل به نامها و صفات خداوند و از نزدیکترین وسیله هایی است که انسان را به خدا می رساند و خداوند آن را بیش از همه چیز دوست دارد. و نیز از همین مورد است آنچه در مسند احمد و ترمذی روایت شده که: (أَلْظُوا بِيَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)^۲ یعنی: «همواره و همیشه به این ذکر پایبند باشید: (یا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)».

آنچه در دعای ذیل آمده نیز از همین دست می باشد: (اللهم إِنی أَسْأَلُکَ بِأَنْ لَکَ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ بَدِيعِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)^۳ یعنی:

۱- این کثیر رحمه الله در تفسیرش می گوید: در مجید دو قرائت است: یکی رفع که در این حالت صفت رب می باشد و دوم به کسره و در این حالت، صفت عرش است و هر دو معنی، درست می باشد. ۴۹۷/۴.

۲- ترمذی ۵۳۹/۵ و احمد ۱۷۷/۴ و ن.ک: صحیح الترمذی ۱۷۲/۳

۳- اهل سنن، این حدیث را روایت کرده اند؛ نگا: صحیح ابن ماجه (۳۲۹/۲)

«بارخدایا! تو را می خوانم به اینکه ستایش تو راست، هیچ معبود بحقی جز تو نیست، احسان کننده و آفریننده آسمانها و زمین هستی ای صاحب بزرگی و شکوه!»

در این دعا، خواندن خدا با توسل به حمد و ستایش او و نیز خواندن خداوند با توسل به اینکه هیچ معبود بحقی جز او نیست و او، احسان کننده اس، همراه می باشد و بدین سان در این دعا به نامها و صفات خداوند توسل شده است. این شیوه دعا کردن، بهترین و شایسته ترین روش برای اجابت دعاست و پذیرش الهی را به دنبال دارد. همچنین دری از درهای توحید است که ما، به آن اشاره ای گذرا نمودیم. این درب برای کسی گشوده شده که خداوند، به او چنین بینشی عطا فرموده است.

اینک به اصل مطلب بر می گردیم و موضوع را در این باره دنبال می کنیم که خداوند، به اسمهایی توصیف شده که صفات متعددی را دربر دارد. پس عظیم (بزرگ) کسی است که دارای صفات زیادی از کمال باشد. صمد نیز سرور والامقامی است که برای رفع نیازها و دفع مصائب و مشکلات، تنها به او روی کنند. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: صمد یعنی سروری که در نهایت سیادت و سروری قرار دارد.

عکرمه رضی الله عنه می گوید: صمد یعنی کسی که هیچکس بالاتر از او نیست. زجاج نیز گفته است: صمد یعنی والاترین سرور و آقایی که همه، برای رفع نیازهای خود به او روی آورند.

ابن انباری می گوید: اهل لغت در این اختلافی ندارند که صمد یعنی سروری که بالاتر و برتر از او کسی نیست و مردم در نیازها و کارهایشان به او روی می آورند. این واژه و مصدر آن بر همین دلالت می نماید؛ زیرا به معنای تصمیم گیرنده و اراده کننده ای است که مردم قصد او را می نمایند و تمام صفات سیادت و سروری را در خود دارد. این واژه در اصل زبان عرب نیز همین معنا را دارد:

الا بکر الناعی بخیر بنی اسد بعمر و بن یربوع و بالسید الصمد
«مرگ نابهنگام، عمرو بن یربوع را که بزرگ بنی اسد و سرور و آقای الامقام
آنان است، درنوردید».

عربها، اشراف و سران خود را از آن جهت صمد می نامند که همه، روی به سوی
او می کنند و صفات سروری و ریاست، در او وجود دارد.

ششم: صفتی است که از اقتران و در کنار هم قرار گرفتن دو اسم یا دو صفت به
وجود می آید و مفهومی غیر از مفهوم جداگانه هر یک از کلمات دارد.

مانند الغنی الحمید (توانگر ستوده)؛ العفو القدير (بخشنده توانا) و الحمید المجدید
(ستوده بزرگوار). تمام صفتها و نامهایی که در قرآن همراه یکدیگر ذکر شده اند،
همین گونه هستند؛ پس غنی، صفت کمال است و حمید نیز صفت کمال می باشد و
جمع شدن غنا (توانگری) با ستودگی (حمد)، کمالی دیگر است. از اینرو خداوند
متعال، هم به خاطر توانگریش مورد ستایش قرار گرفته و هم به خاطر ستوده بودنش،
مورد ستایش می باشد و با اجتماع حمد و غنی، بار دیگر مورد ستایش قرار می گیرد.
و همچنین العفو القدير (بخشنده توانا) و العزیز الحکیم (توانای باحکمت).

بنابراین در این مطلب بیندیش که از بهترین معارف و دانسته‌هاست. اما صفات سلبی
محض از اوصاف خداوند بشمار نمی روند مگر اینکه متضمن ثبوت باشند. مانند
(احد) که یگانه بودن او را در ربوبیت و الوهیت در بر دارد و (سلام) که متضمن پاک
بودن او از هر نقص متضاد با کمالش می باشد. همچنین نفی کردن چیزی از او، بدین
خاطر است که اثبات مفهومی را در بردارد؛ مانند اینکه خداوند عَلَّامٌ می فرماید: ﴿لَا

تَأْخُذُهُ رِيبٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ (بقره: ۲۵۵) یعنی: «او را هیچ چرت و خوابی، نمی گیرد».

چون بیانگر کمال حیات و پایداری خداوند است. و همچنین فرموده خداوند متعال که: ﴿وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ﴾ (ق:۳۸) یعنی: «و هیچگونه درماندگی و خستگی به ما نرسیده است».

این آیه نیز کمال قدرت خداوند متعال را نشان می دهد. همچنین این فرموده الهی که: ﴿وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾ (یونس:۶۱) یعنی: «و هیچ چیز کوچکی در زمین و آسمان از پروردگار تو پنهان نمی ماند».

این آیه، کمال آگاهی خدا را در بر دارد و همچنین گفته خداوند ﷻ که: ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ (اخلاص:۳) یعنی: «نزاده و زاده نشده است».

این آیه، نشان دهنده کمال بی نیازی است.

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ (اخلاص:۴) یعنی: «و کسی همتا و همگون او نمی باشد».

این آیه، بیانگر اینست که او، در کمال خودش، یگانه می باشد و نظیر و همتایی ندارد.

همچنین فرموده الهی که ﴿لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ (انعام:۱۰۳) یعنی: «چشمها، او را در نمی یابند».

این آیه، عظمت و بزرگی او را نشان می دهد و این نکته را بیان می کند که او، بزرگتر از آنست که بتوان او را احاطه کرد و این، قاعده ای کلی در تمام مواردی می باشد که با نفی چیزی، خودش را توصیف نموده است.^۱

بخش چهارم

دلالت سه گانه اسمای حسنی

تمام نامهای خدا، نیکند و همه، بر کمال مطلق و حمد مطلق دلالت می نمایند و از صفات او مشتق می باشند. پس در نامهای خدا، صفت، با اسم بودن منافاتی ندارد و علم بودن نیز با صفت در تضاد نیست و دلالت آن بر سه نوع است:

دلالت مطابقه: وقتی اسم را با همه مدلول آن تفسیر کنیم.

دلالت تضمن: وقتی اسم را بر بعضی از مدلول آن تفسیر کنیم.

دلالت التزام: وقتی با وجود یک اسم، به صفات یا نامهای دیگری استدلال کنیم که لازمه ثبوت آن اسم هستند. پس به عنوان مثال (الرحمن) به صورت مطابقه بر رحمت و ذات خداوند دلالت می نماید و به صورت تضمنی بر یکی از آن دو دلالت می نماید؛ چون در ضمن آن داخل است و بر صفاتی مانند: حیات، علم، اراده و قدرت و امثال آن به صورت التزامی دلالت می کند. چراکه رحمت، جز با ثبوت این صفات، یافت نمی گردد. قسمت آخر به قوت فکر و تأمل نیاز دارد و اهل علم درباره آن با هم فرق می کنند. راه شناخت آنها، این است که وقتی کلمه و مفهوم آن را به خوبی فهمیدی، پس در آنچه که لازمه این کلمه است، بیندیش. رعایت این قاعده در تمام اصول شرعی به تو فایده می رساند و هر سه دلالت آن، حجت هستند؛ چون معصوم و محکمند.^۱

۱- توضیح الکافیة الشافیة عبدالرحمن بن ناصر سعدي ص ۱۳۲

بخش پنجم

حقیقت الحاد در نامهای خدای متعال

حقیقت الحاد در اسمای خدا، انحراف از تفسیر درست آن است؛ بدین صورت که برای یک مخلوق، مشارکتی در آن اثبات گردد همچنانکه مشرکین برای معبودان خود از صفات خداوند که تنها سزاوار اوست، نامهایی برگرفتند. مانند اینکه لات را از اله گرفته و یکی از بتهایشان را بدان، نام نهادند و عزی را از عزیز و منات را از منان گرفتند و یکی از بتهایشان را بدان نامگذاری کردند. هر مشرکی که دست به دامان مخلوقی می شود، برای معبود خود از صفات ربوبیت و الوهیت، اسم و صفتی برگرفته که پرستش آن معبود را برایش مجاز قرار دهد.

بزرگترین ملحدان، گروهی هستند که معتقد به وحدة الوجود می باشند. آنها، می گویند: خالق، عین مخلوق است. لذا هر اسم پسندیده یا ناپسندی، نزد آنان بر خداوند اطلاق می شود. بسی پاک و منزّه است خداوند از آنچه آنها می گویند. همچنین نفی صفات خداوند و اثبات اسمهایی که حقیقتی ندارند، الحاد است؛ آنگونه که جهیمیه و شاخه های آنان کرده اند.

همینطور الحاد، با انکار کلی اسماء و صفات انجام می شود؛ بدین شکل که وجود خداوند انکار گردد. آنطور که زندیقهای فلاسفه چنین کردند. بدین سان ملحدان، از راه راست منحرف شده، راه جهنم را در پیش گرفتند.^۱

ابن قیم رحمه الله می گوید: خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ

فَادْعُوهُ بِهَا ۗ وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۸﴾

(اعراف: ۱۸۰) یعنی: «خدا، دارای زیباترین نامهاست، او را بدان نامها بخوانید و کسانی را که در نامهای خدا به تحریف دست می یارند، رها کنید؛ آنان، کیفر کار خود را خواهند دید».

الحاد در نامهای خدا، یعنی عدول و تجاوز از آنها، تأویل آنها و ارائه شرح و تفسیری از حقایق و معانی اسماء بگونه ای که از حقیقت ثابت شده برای آنها منحرف شده باشد. الحاد، از میل و به چپ و راست رفتن و منحرف شدن، گرفته شده است؛ الحاد از لحد است که به معنی شکاف و کناره قبر می باشد که از وسط، دور گشته و در یک گوشه ایجاد و کنده شده است.

ملحد در دین، یعنی کسی که از حق دور شده و به باطل روی آورده است. ابن سکیت می گوید: ملحد یعنی کسی که از حق دور شده و در آن چیزی داخل نموده که از آن نیست. و ملتحّد یعنی کسی که به سوی چیزی متمایل گشته و پناه برده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا﴾ (کهف: ۲۷) یعنی: «و هرگز پناهی جز او نخواهی یافت».

مفهوم آیه، از این قرار است که کسی را نمی یابی که به سوی او متمایل شوی، به سوی او فرار کنی، به او پناه ببری و نزد او تضرع و زاری نمایی و دیگران را رها کنی و به او بگروی. عربها می گویند: (إلتحد فلان إلی فلان) یعنی: «فلانی به سوی فلانی گرایش یافت». بنابراین باید بدانیم که الحاد در نامهای خدا، چند نوع است: یکی اینکه بتها با نامهای خدا نامگذاری شوند؛ مانند اینکه مشرکین لات را از اله و عزی را از عزیز گرفته، بتهای خود را به آن نامگذاری کردند و بت را اله و خدا نامیدند. این الحاد و منحرف کردن حقیقت نامهای الهی است و آنان نامهای خدا را بر بتها و معبودان باطل خود گذاشتند.

دوم: نامیدن خدا به چیزی که شایسته شکوه و عظمت او نیست. مانند اینکه مسیحیان او را پدر نامیدند و فلاسفه او را موجب به ذات خودش یا علت فاعله بالطبع و امثال آن نامیده اند.

و سوم: توصیف خداوند به نقصها و کمبودهایی که او از آن منزه و پاک است. مانند گفته پلیدترین فرد یهودیان که گفت: خداوند، فقیر است. یا اینکه گفتند: او، پس از آنکه آفریده هایش را آفرید، استراحت کرد و یا این گفته یهودیان که دست خدا بسته است؛ چنانچه خداوند متعال، می فرماید: ﴿ وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَوَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا ﴾ (مائده: ۶۴) یعنی: «یهودیان، گفتند: دست خدا بسته است.. دستهایشان بسته باد و به سبب آنچه می گویند نفریشان باد».

چهارم: نفی معانی اسماء و انکار حقیقت آن؛ مانند گفته جهمیها و پیروانشان که می گویند: نامهای خداوند فقط کلمه هایی هستند که مشتمل بر صفات و معانی نیستند؛ پس آنها بر خداوند، اسم سمیع (شنوا) بصیر (بینا) و حی (زنده) و الرحیم (مهربان)، متکلم (گوینده) و المرید (اراده کننده) را اطلاق می کنند و در عین حال می گویند: خداوند حیات و شنوایی و بینایی و کلام و اراده ای ندارد که انجام دهد. از نظر عقل، شریعت، لغت و فطرت، این، بزرگترین الحاد در اسمای خداست و برخلاف الحاد مشرکین می باشد. مشرکان، نامهای خدا را بر معبودان خود گذاشتند و آنها را به صفات خدا متصف کردند و اینها، صفات کمال خدا را نفی نموده و انکار کرده اند؛ پس هر دو گروه در نامهای خدا الحاد کرده اند. جهمی و پیروانشان، در این الحاد با همدیگر تفاوت دارند؛ برخی غلو می کنند و برخی در الحادشان، میانه رو هستند. در هر حال همه آنها منحرفند.

هر کس، صفتی را که خداوند، خودش را به آن توصیف نموده یا پیامبرش، او را بدان وصف کرده، انکار کند، در آن صفت، منحرف و دچار الحاد شده است. خواه آن انحراف، کم باشد یا زیاد.

پنجم: تشبیه دادن صفات خدا به صفات آفریدگانش. به راستی که خداوند از آنچه تشبیه دهندگان می گویند، بسی پاک و برتر است. این الحاد، برخلاف الحاد معطله است. زیرا معطله (منکران اسماء و صفات) صفت کمال خدا را انکار کردند و آن را به صفات آفریده هایش تشبیه دادند. البته همه اینها ملحدند و راه الحاد را در پیش گرفته اند.

خداوند متعال، پیروان و وارثان پیامبرش را که بر سنت و شیوه او هستند، از همه اینها پاک قرار داده است؛ بدین سان آنها، خداوند را جز به آنچه که او خودش را به آن توصیف نموده، متصف نکرده و صفات او را انکار ننموده و صفاتش را به صفات آفریده هایش تشبیه نداده اند و از آنچه بر پیامبر ﷺ نازل شده، نه در کلمات آن منحرف شده و نه در معانی آن دچار انحراف گشته اند. بلکه اسماء و صفات را برای او ثابت کرده و مشابهت با مخلوقات را از او نفی نموده اند. پس اثبات آنها از تشبیه بدور و پاک است، همچنانکه در تنزیه خداوند، از انکار صفات بدور هستند. بنابراین اهل حق، مانند اهل تشبیه نیستند که گویا بتی را می پرستند یا همانند کسی نمی باشند که صفات را چنان انکار می نماید که انکار فقط نیستی و عدم را می پرستد.

اهل سنت در میان مذاهب، راه میانه را در پیش گرفته اند؛ همانطور که مسلمانها در میان ملتها، راه میانه را دارند. چراغهای معرفت و شناخت اهل سنت از درخت مبارک زیتونی که به شرق و غرب وابسته نیست، پرتو می گیرد و نورافشانی می کند. روغن این چراغ، بی آنکه آتشی به آن برسد، روشن می شود و پیرامون را منور

می گرداند؛ نوری است بر بالای نوری دیگر؛ خداوند، هر کس را که بخواهد، به سوی نورش هدایت می نماید. لذا از خداوند می خواهیم که ما را به سوی نور خود رهنمون گردد و راه رسیدن به خشنودیش و پیروی از پیامبرش را برای ما آسان و هموار نماید؛ او نزدیک است و دعا را اجابت می نماید.^۱

۱- بدائع الفوائد از ابن قیم رحمه الله با اندکی تصرف ۱/۱۶۹-۱۷۰. وی، بیست فایده در مورد اسمای حسنی ذکر نموده و در پایان گفته است: این بیست فایده به قاعده ای اضافه می شود که در آغاز و در بحث آنچه خداوند، به آن توصیف می شود، بیان نمودیم. لذا باید این اصول را بشناسی و رعایت کنی تا در صورت برخورداری از قلبی فهیم و زبانی گویا، اسمای حسنی را در محل شایسته ای که یافتی، شرح دهی و در غیر این صورت، سکوت کنی که این برای تو بهتر است. زیرا خداوند، بزرگتر از چیزی است که به ذهن می رسد و فراتر از تعبیری می باشد که بر زبان می آید..

این مبحث را بنگرید در: بدائع الفوائد (۱/۱۵۹-۱۷۰)

بخش ششم

برشمردن و حفظ کردن اسمای حسنی، اساس علم است.

برشمردن اسمای حسنی و دانستن آنها، اساس آگاهی یافتن از هر دانستنی و دانشی است؛ زیرا داشتن دانش نسبت به آفریده ها یا دستورات خداوند، پی بردن به آن چیزی است که خدا، خلق نموده یا آگاهی یافتن از آن چیزی می باشد که خداوند، آن را مشروع نموده و وضع کرده است.

منبع آفرینش و فرمان، نامهای خدا هستند و خلق و امر، جزو مقتضیات اسمای خدا می باشند. پس امر و فرمان، همه از نامهای خدا سرچشمه می گیرد و تمام اوامر الهی، خوبند و از منافع بندگان بیرون نیستند و بر اساس مهرورزی و مهربانی با بنده انجام شده اند و خداوند، با اوامر و نواهی خویش که مایه به کمال رسیدن بندگان می باشد، نسبت به آنان احسان نموده است؛ زیرا منبع اوامر و نواهی او، اسمای حسنی هستند و هیچیک از کارهای خدا، از دایره دادگری، عدالت، حکمت، مصلحت و مهربانی بیرون نیست. چون کارهای خداوند از اسمای حسنی سرچشمه می گیرد. از اینرو در آفرینش خداوند، خلل و ناهماهنگی و بیهودگی وجود ندارد و او، مخلوقاتش را بی هدف و بیهوده نیافریده است. چنانچه هر موجودی را که او به وجود آورده، وجود چیزهای دیگر را تابع وجود او نموده است. بدین ترتیب پس از آنکه آفریننده، به چیزی موجودیت بخشیده، توابع آن نیز پدیدار شده اند. همچنین دانستن اسمای حسنی، آگاهی یافتن از سایر علوم و دانستنیهاست.

به عبارتی دانستن نامهای خداوند و برشمردن آن، اساس و پایه سایر علوم و دانستنیها می باشد. بنابراین هر کس، آنگونه که باید و شاید، نامهای او را برشمارد و فرا بگیرد، در حقیقت به تمام دانستنیها دست یافته است. زیرا برشمردن و حفظ کردن

نامهای خدا، اصل و پایه هر علم و دانشی است. چون دانسته‌ها از مقتضیات اسمای حسنی هستند و بدان مرتبط می‌باشند. در این بیندیش که آفرینش و فرمان، برخاسته از علم و حکمت خدا می‌باشند و از آنجا که آفرینش و فرمان، از منبع علم و حکمت سرچشمه می‌گیرند، از اینرو در آنها هیچ کاستی و نقصی مشاهده نمی‌شود. چون وجود خلل و کاستی در فرمان یا عمل بنده، یا به خاطر نادانی بنده است و یا به خاطر عدم فرزاندگی و بی‌حکمتی او. اما پروردگار متعال، دانای حکیم است؛ پس در کار یا فرمان او خلل و ناسازگاری و تضادی وجود ندارد.^۱

بخش هفتم

نامهای خدا همه نیکو هستند.

نامهای خدا، همه نیکو هستند و در میان آنها، چنان اسمی وجود ندارد که نیکو نباشد. پیشتر بیان کردیم که برخی از اسمای خداوند، به اعتبار فعل، بر او اطلاق می شوند؛ مانند خالق (آفریننده)، رازق (روزی دهنده)، المحیی (زنده کننده) الممیت (کسی که می میراند).

بنابراین به این نتیجه می رسیم که تمام کارهای او، خیر و خوبی محض می باشند و شری در آن نیست؛ چون اگر خداوند، بدی و شری را انجام دهد، از این کار، اسمی درست می شود و بدین ترتیب تمام نامهای او نیکو نخواهند بود و این، درست نیست. پس نمی توان به او شر و بدی را نسبت داد؛ همانگونه که نمی توان شر را در صفات او گنجاند و یا به ذات او نسبت داد. همچنین در کارهایش، شر، هیچ جایی ندارد و شر (زشتی و بدی) نه به کارهای او نسبت داده می شود و نه او بدان توصیف می گردد؛ بلکه شر در آثار و عملکرد آفریده هایش پدیدار می شود و از ناحیه برخی آفریده هایش نمایان می گردد.

فعل با مفعول، فرق می کند؛ به عبارتی آفرینش بدی، به معنای ارتکاب بدی نیست. چراکه شر، به کسی نسبت داده می شود که آن را مرتکب می گردد، نه به کسی که آن را آفریده است.

این نکته، بر بسیاری از متکلمین پنهان مانده است. از اینرو آنها، در این موضوع دچار لغزشهای زیادی شده و اندیشه هایشان در این راستا به گمراهی رفته اند. البته

خداوند، اهل حق را به خواست خویش در آنچه آنان در آن اختلاف ورزیده اند، هدایت کرده است و خداوند، هر کس را که بخواهد، به راه راست هدایت می کند.^۱

بخش هشتم

برخی از نامهای خدا به تنهایی بر او اطلاق می شوند و
 برخی همراه نامی دیگر؛ برخی هم به تنهایی بر او
 اطلاق نمی گردند؛ بلکه همراه اسم مقابل و
 متضاد خود بر او اطلاق می شوند.

برخی از نامهای خدا، به تنهایی یا همراه اسمی دیگر بر او اطلاق می شوند و
 اغلب نامها، چنین هستند.

پس قدیر (توانا)، سمیع (شنوا)، بصیر (بینا)، عزیز (توانا) و حکیم (باحکمت)،
 نامهایی هستند که هم به تنهایی بر خداوند اطلاق می شوند و هم همراه نامهای دیگر؛
 مانند اینکه می گویی: یا عزیز یا حلیم (ای توانا و ای بردبار)، یا غفور یا رحیم (ای
 آمرزنده، ای مهربان). همچنین در ستایش و توصیف خداوند می توانی این نامها را به
 تنهایی ذکر کنی یا هر یک را با اسمی دیگر جمع نمایی. برخی از نامها هستند که به
 تنهایی بر او اطلاق نمی شوند، بلکه همراه اسم مخالف آن بر خداوند اطلاق
 می گردند. مانند مانع (منع کننده، و ندهنده) و ضار (زیان دهنده) و منتقم (انتقام
 گیرنده). پس جایز نیست که این نامها بدون ذکر اسم مخالف آن گفته شود و مانع
 (منع کننده) همراه با معطی (دهنده و بخشنده) اطلاق می شود و ضار (زیان دهنده) به
 همراه نافع (سوددهنده) ذکر می شود. پس خداوند المعطی المانع (دهنده و ندهنده)
 است و الضار النافع (سود دهنده زیان دهنده) می باشد و المنتقم العفو (انتقام گیرنده
 بخشنده) و المعز المذل (عزت دهنده خوار کننده) است.

زیرا کمال در این است که هر یک از این اسمها با اسمی که مخالف آن است، ذکر شود؛ چراکه او، در ربوبیت و تدبیر خلق، یگانه می باشد و تنها اوست که می دهد و محروم می کند و سود می دهد و زیان می رساند و می بخشد و انتقام می گیرد. و اما اینکه، او فقط به ندادن و انتقام گرفتن و زیان رساندن توصیف شود، درست نیست. پس این نامهای مرکب، به جای یک اسم قرار می گیرند؛ بگونه ای که جدا کردن اجزای آن از هم ناممکن است و اینها، گرچه متعدد باشند، به جای یک اسم می باشند. بنابراین به تنهایی نیامده و بر خداوند اطلاق نشده اند مگر اینکه همراه یکدیگر آمده اند. از اینرو باید دانست که اگر بگوییم: یا مذل (ای ذلیل کننده)، یا ضار (ای زیان دهنده) یا مانع (ای منع کننده و ندهنده) و اینها را به زبان بیاوری، خداوند را ستایش نکرده ای مگر آنکه اسم مخالف هر یک را نیز ذکر کنی.^۱ مثلاً بگوییم: (یا معز یا مذل).

۱- بدائع الفوائد ابن قیم رحمه الله تعالى ۱/۱۶۷

بخش نهم

برخی از اسمای حسنی بر چند صفت دلالت می نمایند.

امام ابن قیم رحمه الله می گوید: برخی از نامهای نیک خداوند، بر چند صفت دلالت می نمایند. چنین اسمهایی همه آن صفات را در بر می گیرد؛ همانطور که هر اسم بر صفتی که دارد، دلالت می نماید. مانند عظیم (بزرگ) و مجید، و صمد.

ابن عباس رضی الله عنهما در روایتی که ابن ابی حاتم در تفسیرش نقل نموده، گفته است: صمد یعنی سرور و آقایی که در سروری خود، کامل است و شرافتمندی که در شرافتش کامل می باشد.

عظیم، کسی که در عظمت خود، کامل است؛ حلیم، کسی که در حلم و بردباریش به کمال رسیده است و علیم، یعنی دانایی که در دانایش کامل می باشد؛ حکیم، باحکمت و فرزانه ای که در حکمت و فرزانگی اش کامل است.

او، کسی است که در انواع شرافت و سیادت خود کامل می باشد؛ او، خداوند سبحان است؛ این، صفت اوست و شایسته کسی جز او نمی باشد. او، همتایی ندارد و هیچ چیزی مانند او نیست؛ پاک است خداوند یگانه و قهار.

این نکته، بر بسیاری از کسانی که در تفسیر اسمای حسنی به کلام روی آورده و به آن پرداخته اند، پنهان مانده است. آنها، اسم را بدون معنی آن تفسیر کرده و ناآگاهانه آن را ناقص نموده اند. پس هر کس، بطور کامل از این آگاهی نداشته باشد، حق اسم اعظم را کاملاً ادا نکرده و معنی آن را تلف و ضایع نموده است؛ پس در آن بیندیش.^۱

۱- بدائع الفوائد امام ابن قیم رحمه الله ۱/۱۶۸ نشر مکتبة الرياض الحديثة با اندکی تصرف

بخش دهم

آن دسته از اسمای حسنی که همه اسماء و صفات به آن برمی گردد.

ابن قیم رحمه الله در تفسیر سوره فاتحه می گوید: بدان که این سوره به کاملترین شکل، مطالب عالی و مهم را در بر دارد. این سوره، مشتمل بر شناساندن معبود تبارک و تعالی با سه نام است که مرجع اسمای حسنی و صفات هستند و اسماء و صفات، بر محور آن دور می زنند؛ آن سه اسم عبارتند از: الله، الرب و الرحمن

سوره فاتحه، الوهیت و ربوبیت و رحمت را بیان می دارد؛ ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾، مبنی بر الوهیت و ﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾، مبنی بر ربوبیت است و طلب هدایت و رهیابی به راه راست، مبنی بر صفت رحمت می باشد. حمد، این سه امور را در بردارد؛ پس او در الوهیت و ربوبیت و رحمتش، ستوده است و ستایش و بزرگی، دو کمال او هستند. سوره فاتحه اثبات اصل نبوت را از چند جهت در بر دارد:

۱- یکی اینکه خداوند، ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، یعنی پروردگار جهانیان است. پس سزاوار او نیست که بندگان را بیهوده و بی هدف رها نماید و آن چیزی را که در این جهان و در آخرت برایشان مفید یا مضر است، به آنان معرفی نکند؛ در غیر این صورت، این، نقص در ربوبیت می باشد و به معنای نسبت دادن چیزی به خداوند است که شایسته او نیست. هرکس چیزی را به خداوند نسبت دهد که سزاوار او نیست، قدر خداوند را باید و شاید ندانسته است.

۲- از اسم (الله) می توان به اصل نبوت پی برد؛ چراکه الله یعنی خداوندی که پرستش می شود و بندگان برای دانستن روش عبادتش راهی جز رهنمودهای پیامبران خدا علیهم الصلوة و السلام ندارند.

۳- و از اسم (الرحمن) نیز می توان به اصل نبوت پی برد؛ زیرا رحمت خدا، این را نمی پذیرد که بندگانش را بی هدف رها کند و چیزی را به آنها نشان ندهد که بوسیله آن می توانند به کمال برسند. پس هرکس، حق اسم (الرحمن) را ادا کند، درمی یابد که این اسم، فرستادن پیامبران و فرو فرستادن کتابها را از نازل کردن باران و رویاندن گیاهان و بیرون آوردن دانه ها ضروری تر می داند. زیرا به اقتضای رحمت و مهربانی، ایجاد آنچه مایه حیات و زنده شدن دلها و جانهاست، مهمتر و بزرگتر از آن چیزی است که به اقتضای رحمت برای حیات جسمها ایجاد شده است؛ اما آنهایی که حقایق، برایشان پنهان مانده، از این اسم فقط بهره چهارپایان را داشته اند و در مقابل، خردمندان، امری فراتر از این را درک کرده اند.^۱

سوره فاتحه، مشتمل بر انواع سه گانه و مورد اتفاق پیامبران در توحید می باشد. انواع سه گانه توحید، عبارتند از:

۱- توحید علمی: به خاطر مرتبط بودن آن با اخبار و معرفت، توحید علمی نامیده شده است. همین طور توحید اسماء و صفات نیز نامیده می شود.

۲- توحید قصدی و ارادی: چون به قصد و اراده تعلق دارد، توحید قصدی نامگذاری شده و بر دو نوع است: توحید در ربوبیت و توحید در الوهیت. بدین سان

۱- مدارج السالکین ۸/۱؛ ابن قیم رحمه الله بعد از این ابعاد زیادی را ذکر نموده که سوره فاتحه متضمن اثبات نبوت است. ولی من به آنچه به اسمای حسنی اختصاص دارد اکتفا نمودم.

توحید، بر سه نوع می باشد: توحید اسما و صفات؛ توحید در ربوبیت و نیز توحید در الوهیت.

اما توحید علمی (توحید اسماء و صفات): مدار آن بر اثبات صفات کمال و نفی تشبیه و مثال زدن و منزه دانستن از عیبا و کاستیها می باشد. و این، بر دو چیز دلالت می نماید: الف - مجمل؛ ب - مفصل

الف) مجمل، اثبات ستایش برای خداوند سبحان است.

ب) مفصل، بیان صفت (الوهیت و ربوبیت و رحمت و ملک) می باشد و این چهار مورد، محور اسماء و صفات هستند.

و اینکه حمد، این را در بردارد، بدین گونه است که حمد، متضمن ستایش کردن ستایش شونده با صفت‌های کمال و بزرگی به همراه دوست داشتن او و خشنود بودن از او و فروتنی کردن برای او می باشد. پس هر کس، صفات ستایش شونده را انکار کند، حامد و ستایشگر نیست و نیز هر کس از محبت او و فروتنی نمودن برای او اعراض نماید، ستایشگر او نمی باشد. هر چقدر صفات کمال ستایش شونده، بیشتر باشد، حمد و ستایش او کاملتر خواهد بود و هر چقدر از صفات کمال او، کاسته شود، به همان نسبت از حمد و ستایش او کاسته می گردد.

بنابراین ستایش، همه، از آن خداست؛ ستایشی که به خاطر کمال صفات و کثرت آن، کسی جز او نمی تواند آن را برشمارد و از اینرو هیچیک از مخلوقاتش، نمی تواند ستایش او را بطور کامل به جا آورد؛ چون او، دارای صفات کمالی است که کسی جز او نمی تواند آن را بطور فراگیر برشمارد. آنگونه که پیامبر ﷺ فرموده است: (اللهم إني أعوذ برضاك من سخطك و بمعافاتك من عقوبتك و بك منك،

لا أخصی ثناء علیک أنت کما أثنیت علی نفسک^۱ یعنی: «بار خدایا! به خشنودیت از ناخشنودیت و به گذشت و بخشش تو از عذابت و از تو، به تو پناه می برم؛ نمی توانم ستایش تو را بطور کامل بگویم؛ تو، همانگونه هستی که خودت، خود را ستوده ای». پس این، بر توحید اسما و صفات دلالت می نماید.

اما دلالت نامهای پنجگانه (الله، الرب، الرحمن، الرحیم و الملک) بر اسما و صفات، بر دو اصل قرار دارد:

اصل اول: نامهای پروردگار متعال، بر صفات کمالش دلالت می نمایند و این اسمها، از صفات مشتق هستند و در عین حال که اسمند، صفت نیز می باشند و بدین خاطر حسنی و نیکو هستند؛ چون اگر کلمات بی معنایی بودند، حسنی و نیکو نبودند و بر ستایش و کمال دلالت نمی کردند. در این صورت قرار گرفتن نامهای انتقام و غضب به جای رحمت و احسان و بر عکس آن، امکان پذیر بود و گفته می شد: بارخدایا! من بر خود ستم نموده ام؛ مرا بیامرز؛ بی گمان تو انتقام گیرنده هستی. (۱!) و بارخدایا! به من بده؛ بی گمان تو زیان دهنده و منع کننده هستی. (۱!) و چنین جملاتی گفته می شد! پاک است خداوند متعال از آنچه ستمگران می گویند. نفی کردن معانی اسمای حسنی، بزرگترین الحاد در اسمای حسنی است. خداوند تعالی می فرماید:

﴿ وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ^۲ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۸۰﴾

(اعراف: ۱۸۰)

یعنی: «و کسانی را که در نامهای خدا به الحاد و تحریف دست می یازند، واگذارید. آنان، کیفر کار خود را خواهند دید».

اگر اسمای حسنی، بر معانی و صفت‌هایی دلالت نمی‌کردند، خداوند از آنها و مفاهیم آنها خبر نمی‌داد و خود را به آن توصیف نمی‌کرد؛ اما خداوند متعال، خود را با مفاهیم آنها معرفی نموده و این نامها را برای خود ثابت کرده است. علاوه بر این پیامبر خدا ﷺ نیز آن را برای خدا ثابت کرده است. مانند اینکه خداوند متعال

می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ (ذاریات: ۵۸)

یعنی: «تنها خدا، روزی رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس».

پس واضح شد که قوی، از نامهای خداست و به کسی گفته می‌شود که دارای

صفت قوت باشد. همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ (فاطر: ۱۰)

یعنی: «هرچه عزت و قدرت است، از آن خدا می‌باشد».

عزیز، کسی است که دارای قدرت، توانایی و عزت باشد. پس اگر قوت و عزت،

ثبوتی نداشتند، او، قوی و عزیز نامیده نمی‌شد.

همچنین خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ﴾ (نساء: ۱۶۶)

یعنی: «آن را به (مقتضای) دانش خویش نازل کرده است».

مسلمانان، اجماع نموده‌اند که هرکس به حیات یا شنوایی یا بینایی یا قدرت و

توانایی یا عظمت خداوند سوگند بخورد، سوگند او منعقد می‌شود؛ زیرا اینها،

صفات کمال الهی می‌باشند که نامهایش از آن مشتق گردیده است.

اگر نامهای او، مشتمل بر معانی و صفاتی نبود، گفته نمی‌شد که: او می‌بیند، می

شنود، می‌داند، می‌تواند و می‌خواهد.

زیرا ثبوت احکام صفات فرع، ثبوت خود صفات می‌باشند؛ پس هرگاه اصل

صفت، منتفی گردد، ثابت شدن حکم آن غیر ممکن می‌شود. از اینرو نفی معانی

نامهای خداوند، بزرگترین الحاد و کج روی در اسمای الهی است. الحاد در اسماء چند نوع است که این، یکی از آنهاست.

اصل دوم: هر یک از اسمای خداوند همانگونه که به صورت مطابقه بر ذات و صفتی که از آن مشتق شده، دلالت می نماید، به صورت تضمنی و التزامی نیز به آن دلالت می کند. پس به صورت تضمنی، به تنهایی بر صفت دلالت می کند و همچنین غیر از صفت، بر خود ذات نیز دلالت می نماید و به صورت التزامی بر صفتی دیگر نیز دلالت می کند. بنابراین اسم (سمیع)، بر ذات پروردگار و شنوا بودن او به صورت مطابقه دلالت می کند و به صورت تضمنی تنها بر ذات و تنها بر شنوا بودن دلالت می نماید و بر اسم حی (زنده) و صفت حیات به صورت التزامی دلالت می کند. سایر اسماء و صفات او، همین گونه هستند، اما مردم در شناخت لزوم و عدم آن متفاوت می باشند. بعد از جافتادن این دو اصل، باید دانست که اسم (الله)، بر همه اسمای حسنی با دلالت‌های سه گانه مطابقت و تضمن و لزوم دلالت می نماید.

پس اسم (الله) بر اله بودن خداوند دلالت می کند که متضمن ثبوت صفات الوهیت برای خدا به همراه نفی اضدادش از اوست. و صفات الوهیت - یعنی اینکه تنها خداوند، معبود راستین است و شریکی ندارد - صفات کمال هستند که پاکی خدا را از تشبیه و از عیبها و کاستیها بیان می دارند. به همین خاطر خداوند عَلَّیْهِ همه اسمای حسنی را به این اسم بزرگ نسبت می دهد؛ مانند اینکه می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ

الْحُسْنَىٰ﴾

همچنین گفته می شود: (الرحمن، الرحیم، القدوس، السلام، العزیز و الحکیم) از نامهای الله هستند و گفته نمی شود که: الله، از نامهای الرحمن یا از نامهای عزیز است.

دانستیم که اسم الله، مستلزم همه معانی اسمای حسنی است و به صورت اجمالی بر آن دلالت می کند و اسمای حسنی توضیح و تبیین صفات الهی است که اسم (الله) از آن برآمده است. اسم (الله) بر این دلالت می نماید که او، معبود و خداست و خلاق، از روی محبت و تعظیم و فروتنی و هراس و در سختیها و هنگام نیاز، به او پناه برده، او را خدا و معبود خویش قرار می دهند و این، مستلزم کمال ربوبیت و رحمت اوست که کمال فرمانروایی و ستایش را در بردارد. الوهیت، ربوبیت، رحمت و مالک بودن او، مستلزم تمام صفات کمال اوست؛ چون ثبوت آن برای کسی که زنده، شنوا، بینا و توانا نیست و سخن نمی گوید و توانایی انجام اراده اش را ندارد و در کارهایش باحکمت نیست، غیرممکن می باشد.

صفات جلال و جمال بیشتر مخصوص اسم الله هستند. صفات انجام دادن، قدرت، یگانه بودن، زیان رساندن، فایده دادن، دادن و ندادن، نافذ شدن، کمال قدرت و تدبیر امور آفریده ها، بیشتر مخصوص اسم (رب) هستند.

صفات احسان، بخشش، نیکی، مهربانی، مهرورزی و لطف، بیشتر به اسم (الرحمن) اختصاص دارند.

تکرار صفات، از آن جهت است که ثبوت و وجودِ صفت اعلام گردد، اثر آن به دست بیاید و به متعلقات خود مرتبط باشد. پس الرحمن کسی است که رحمت و مهربانی، صفت اوست و الرحیم، ذاتی است که با بندگانش مهربان می باشد. به همین سبب خداوند متعال، می فرماید: ﴿وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾ (احزاب: ۴۳) یعنی: «و نسبت به مؤمنان مهربان است».

و اینگونه نیامده که (رحمن بعباده) یا (رحمن بالمؤمنین). اسم رحمن، بر گسترده گی این صفت و ثبوت معنایی که به آن موصوف شده، دلالت می نماید. زیرا

رحمن بر وزن فعلان است و وزن فعلان بر گستردگی و فراگیری دلالت می کند. بنابراین استوای خود را بر عرش بیشتر به همراه این اسم بیان می دارد؛ چنانچه می فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (طه: ۵) یعنی: «خداوند، بر بالای عرش است». چون عرش، همه مخلوقات را احاطه نموده و در بر گرفته است و رحمت نیز، آفریده ها را احاطه نموده و همه را فرا گرفته است؛ چنانچه خداوند متعال می فرماید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ (اعراف: ۱۵۶) یعنی: «و رحمت من، همه چیز را در بر گرفته است».

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی خداوند، آفرینش را به انجام رساند، در کتابی که نزد او بر عرش است، نوشت: (إِن رَحْمَتِي تَغْلِبُ غَضَبِي)» یعنی: «رحمت و مهربانی من بر خشم و غضبم چیره می شود». و در روایتی آمده است: «آن کتاب، نزد او بر عرش است»^۱.

پس در اختصاص یافتن این کتاب به ذکر رحمت و گذاشتن آن نزد خود بر عرش بیندیش و در تناسب میان این و فرموده های الهی در آیه ۵ سوره طه و آیه ۵۹ سوره فرقان فکر کن که دروازه بزرگی از شناخت پروردگار متعال به رویت گشوده خواهد شد. البته اگر نفی صفات و جهمیگری، این درب را به رویت نبندد. خداوند متعال، در آیه ۵ سوره طه می فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ یعنی: «خداوند، بر بالای عرش است».

همچنین در آیه ۵۹ سوره فرقان می فرماید: ﴿ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ﴾ یعنی: «سپس بر بالای عرش شد».

خداوند، ذاتی است که رحمتش، فراگیر می باشد؛ پس از شخص بسیار آگاه و فرزانه پرس.

صفات عدل (دادگری)، (جمع کردن و گشودن)، حفص و رفع (پایین آوردن و بالا بردن)، عطا و منع (دادن و ندادن)، اعزاز و اذلال (عزت دادن و خوار کردن) و قهر و حکم (غلبه و داوری) و امثال اینها، بیشتر مخصوص اسم (ملک) هستند.

خداوند متعال، به صورت مخصوص فرموده است که او، ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ یعنی صاحب روز جزاست؛ روزی که مردم، بر اساس عدل و داد، جزا داده می شوند. خداوند از آن جهت، خود را مالک آن روز گفته که در آن روز تنها او، حکم و داوری می نماید. آن روز، حق است و روزهای قبل از آن، همانند لحظه ای است؛ آن روز، نهایت و مقصد می باشد و روزهای دنیا، مراحل هستند که به سوی آن پشت سر نهاده می شوند. خداوند متعال، می فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۲﴾ مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿۱﴾ (فاتحه: ۱-۳) یعنی: «ستایش خداوندی را سزااست که پروردگار جهانیان است. بخشنده مهربان است. مالک روز سزا و جزاست».

بیان برخی از اسماء پس از حمد و نیز قرار دادن حمد بر مضمون و مقتضای اسمهایی که بعد از حمد ذکر شده اند، بر این دلالت می نماید که او، در الوهیت و ربوبیت و رحمان بودنش و در فرمانروایی خویش، ستوده و ستایش شده می باشد و نیز دال بر این است که او، خداوند ستوده و پروردگار ستوده و پادشاه و فرمانروای ستوده است و بدین سان دارای انواع کمال می باشد.

هر اسم، به تنهایی کمالی برای خدا ثابت می نماید و از اسمی دیگر، کمال دیگری ثابت می شود؛ همچنین هر گاه دو اسم در کنار هم قرار بگیرند، کمالی دیگر را اثبات می نمایند. مانند اینکه خداوند عَلَّمَ می فرماید: ﴿وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ (تغابن: ۶) یعنی: «و خداوند، بی نیاز ستوده است».

﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (نساء: ۲۶) یعنی: «و خداوند، دانای باحکمت است».

﴿وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (ممتحنه: ۷) یعنی: «خداوند، تواناست و خدا، بخشنده و مهربان است». پس غنی، صفت کمال و حمد نیز صفت کمال می باشد؛ همین طور همراه بودن غنا و بی نیازی خدا با ستوده بودن او نیز کمال است. علم و دانایی او، کمالی است و حکمت او، کمالی دیگر و همراه بودن علم با حکمت، کمال دیگری را می رساند. قدرت و توانایی اش، کمال است و آمرزگار بودن او، کمال دیگری؛ همچنین همراه بودن قدرت با مغفرت، کمالی دیگر بشمار می رود. در کنار هم قرار گرفتن بخشیدن و قدرت، کمالی دیگر است: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا﴾ (نساء: ۴۳) یعنی: «بی گمان خداوند عفوکننده و آمرزنده است».

چنین نیست که هر کسی که توانایی دارد، ببخشد یا هر آن کس که گذشت می کند، از روی توانایی و قدرت در می گذرد و اینگونه نیست که هر دانایی، بردبار باشد یا هر بردباری، دانا؛ بردباری در کنار دانایی، عفو در کنار قدرت و توانایی، و مهربانی در کنار توانمندی و فرمانروایی، به همراه ستوده بودن، زیباتر است. ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾ (شعراء: ۱۹۱) یعنی: «بی گمان پروردگارت چیره و مهربان است».

این، روشن ترین دلیل بر این است که نامهای پروردگار، از صفات و مفاهیم گرفته شده اند و هر اسمی با آنچه، همراه آن ذکر شده، مناسبت دارد و متناسب با کار و فرمان خدا می باشد که همراه آن بیان شده است.^۱

هنگامی که بنده، دعا می کند و می گوید: (اللهم إني أسألك)، گویا چنین می گوید: «خداوندی را با نامها و صفاتش می خوانم که دارای نامهای نیکو و صفات والاست». در آخر واژه (اللهم)، میم آمده که نشانگر جمع است تا این را نشان دهد که گویا بنده، خداوند را با همه نامهایش می خواند. چنانچه پیامبر ﷺ فرموده است: (ما أصاب عبداً هم و لا حزن فقال اللهم إني عبدك ابن عبدك ابن أمتك ناصيتي بيدك، ماض في حكمك، عدل في قضاؤك أسألك بكل اسم هو لك سميت به نفسك أو أنزلته في كتابك أو علمته أحداً من خلقك أو استأثرت به في علم الغيب عندك أن تجعل القرآن العظيم ربيع قلبي و نور صدري و جلاء حزني و ذهاب همي و غمي إلا أذهب الله همه و غمه و أبدله مكانه فرحاً). یعنی: «به هیچ بنده ای ناراحتی و اندوهی نمی رسد و او این دعا را نمی خواند، مگر آنکه خداوند، ناراحتی و اندوه او را برطرف می سازد و به جای آن، او را شاد می کند؛ (دعا از این قرار است): اللهم إني عبدك ابن عبدك ابن أمتك ناصيتي بيدك، ماض في حكمك، عدل في قضاؤك أسألك بكل اسم هو لك سميت به نفسك أو أنزلته في كتابك أو علمته أحداً من خلقك أو استأثرت به في علم الغيب عندك أن تجعل القرآن العظيم ربيع قلبي و نور صدري و جلاء حزني و ذهاب همي و غمي.. یعنی: «بارخدايا! من، بنده ات و فرزند بنده ات و فرزند کنیزت هستم؛ پیشانی ام، در دست توست؛ حکم تو، درباره ام

۱- مدارج السالکین ابن قیم رحمه الله تعالی ۱/۲۴-۳۷ با اندکی تصرف

جاری است؛ قضاوت تو، در مورد من دادگرانه است؛ تو را با هر نامی می خوانم که خودت را به آن نامیده ای یا در کتاب خود نازل نموده ای و یا به یکی از بندگانت یاد داده ای یا آن را در علم غیبت نزد خود نگاه داشته ای و از تو می خواهم که قرآن عظیم را بهار دلم و نور سینه ام قرار دهی و آن را مایه دور شدن غم و اندوهم بگردانی».

گفتند: ای پیامبر خدا! آیا این کلمات را یاد بگیریم؟ فرمود: «بله، برای هر کس که اینها را می شنود، سزاوار است که آنها را فرا بگیرد».^۱

پس سزاوار است که دعاکننده، خداوند را با نامها و صفاتش بخواند؛ چنانچه در اسم اعظم است: (اللهم إني أسألك بأن لك الحمد لا إله إلا أنت المنان بديع السموات والأرض يا ذا الجلال والإكرام يا حي يا قيوم)^۲ یعنی: «بارخدا یا! تو را می خوانم و از تو می خواهم به اینکه ستایش تو راست، هیچ معبود بحقی جز تو نیست، منان هستی و آفریننده آسمانها و زمین ای صاحب شکوه و بزرگی و ای زنده پایدار!» دعا، بر سه نوع است:

- ۱- اینکه خداوند را با نامها و صفاتش بخوانی و از او بخواهی.
- ۲- با اظهار نیازمندی و بینوایی ات از او بخواهی و او را بخوانی؛ مثل اینکه بگویی: من، بنده فقیر و مسکین و خوار و پناهجو هستم و امثال این.
- ۳- اینکه نیاز خود را از خدا بخواهی، بدون اینکه یکی از این دو چیز را ذکر کنی؛ اما دعا به روش اول از روش دوم کاملتر است و روش دوم از روش سوم کاملتر

۱- روایت احمد ۳۹۱/۱؛ آلبنی، آن را صحیح دانسته است.

۲- اهل سنن، آن را روایت کرده اند. نگا: صحیح ابن ماجه ۳۹۲/۲

می باشد. اگر در دعا هر سه کار انجام شوند، کاملتر خواهد بود و عموم دعاهای پیامبر ﷺ اینگونه هستند.

در دعای ابوبکر صدیق رضی الله عنه هر سه روش وجود دارد:

۱ - در ابتدای دعا گفت: (اللهم إني ظلمت نفسي ظلماً كثيراً) یعنی: «خدایا! من

بر خود ستم زیاد کرده ام». این، بیان حالت سؤال کننده می باشد.

۲ - سپس گفت: (وإنه لا يغفر الذنوب إلا أنت) یعنی: «و هیچکس جز تو

گناهان را نمی آمرزد». این، بیان حالت سؤال شونده است.

۳ - سپس گفت: (فاغفر لی) یعنی: «مرا بیامرزد». بدین سان حاجت خود را بیان

کرد و دعا را با دو نام از نامهای حسنی که با درخواست مطرح شده،

مناسب است و آن را اقتضا می نماید، به پایان رساند.

ابن قیم رحمه الله گفته است: و این گفته ای که ما انتخاب نموده ایم، از بسیاری

از سلف روایت شده است. حسن بصری می گوید: (اللهم) همه دعاها را جمع

می نماید. و ابو رجاء عطاردی گفته است: میم در (اللهم) نود و نه نام از نامهای خدا

را در بردارد.

و نصر بن ثمیل گفته است: هر کس بگوید: (اللهم) «بار خدایا» به راستی که

خداوند را با همه نامهایش خوانده و صدا زده است.^۲

۱- بخاری ۶۸/۱ و مسلم ۱۰۷۸/۴

۲- التفسیر القیم، ابن قیم ص ۲۱۰-۲۱۱ با اندکی تصرف

بخش یازدهم

نامها و صفات خدا، مختص او هستند و یکی بودن نامها، شبیه بودن صاحبان نامها را ایجاب نمی کند.

ابن تیمیه رحمه الله تعالی گفته است: خداوند، بر خود و بر صفاتش، نامهایی گذاشته است؛ پس این نامها، مختص او هستند و هرگاه به او نسبت داده شوند، هیچکس دیگری در آن، با او شریک نیست؛ برخی از آفریده هایش را نیز به نامهایی نامگذاری کرده که این نامها، مختص آنها هستند و به آنان نسبت داده می شوند؛ اما این نامها وقتی بدون نسبت دادن و تخصیص، ذکر شوند، با نامهای خدا یکی هستند. ولی باید دانست که از یکی بودن نام، شبیه بودن صاحبان نام لازم نمی آید و یکی بودن نام، وقتی به صورت مطلق و بدون نسبت دادن یا مختص کردن آن به کسی باشد، به معنی یکی بودن صاحبان نام نیست و نیز بدین معنی نیست که با همدیگر، همگونی و شباهتی دارند، گذشته از اینکه نباید چنین پنداشت که صاحبان نام به هنگام نسبت دادن آن و تخصیص، یکی هستند.

خداوند، خودش را حی (زنده) نامیده و فرموده است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ

الْقَيُّومُ﴾ (بقره: ۲۵۵) یعنی: «خدایی به جز الله وجود ندارد و او زنده پایدار است».

همینطور خداوند متعال، برخی از بندگانش را حی (زنده) نامیده و فرموده است:

﴿خُذِرْجُ الْحَيِّ مِنَ الْمَمِيَّتِ وَخُذِرْجُ الْمَمِيَّتِ مِنَ الْحَيِّ﴾ (روم: ۱۹) یعنی: «زنده را از مرده

بیرون می آورد و مرده را از زنده».

این زنده، مانند آن زنده نیست؛ زیرا در آیه نخست، (الحی)، اسم خداست که

مختص او می باشد و در آیه دوم، (الحی)، اسم مخلوق است و به آن اختصاص دارد

و اگر به تنهایی و بدون تخصیص، ذکر کردند، یکی هستند؛ ولی با ذکر مطلق، در خارج مسمای موجودی ندارد؛ اما عقل، قدر مشترکی از مطلق را میان دو چیزی که این نام بر آنها نهاده شده، درک می کند و هنگام اختصاص دادن، آن را به چیزی مقید می گرداند که خالق را از مخلوق و مخلوق را از خالق جدا می نماید.

این، در همه اسماء و صفات خدا وجود دارد؛ یکی اینکه از آن چیزی فهمیده می شود که اسم به صورت مشترک بر آن دلالت می نماید و نیز با نسبت دادن آن به خدا و مختص گرداندن آن به او، چیزی درک می گردد که مانع از مشارکت مخلوق با خالق در ویژگیهایش می باشد.

خداوند متعال، خودش را علیم و حلیم (دانا و بردبار) نامیده و برخی از بندگانش را هم علیم (دانا) نامیده و فرموده است: ﴿وَبَشِّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴾ (ذاریات: ۲۸) یعنی: «و او را به فرزندی دانا مژده دادند».. یعنی اسحاق.

و دیگری را حلیم (بردبار) نامیده و فرموده است: ﴿فَبَشِّرْنَهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ﴾ (صافات: ۱۰۱) یعنی: «او را به فرزندی بردبار مژده دادیم». یعنی اسماعیل. ولی این علیم (دانا) مانند آن علیم (دانا) نیست و این حلیم (بردبار) مانند آن (بردبار) نمی باشد.

خداوند متعال، خودش را سمیع و بصیر (شنوا و بینا) نامیده و فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ (نساء: ۵۸) یعنی: «بی گمان خداوند دائماً شنوای بینا بوده و می باشد».

همینطور انسان را سمیع و بصیر نامیده است؛ چنانچه خداوند عَلَيْكَ می فرماید: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ (انسان: ۲) یعنی: «ما، انسان را از نطفه آمیخته آفریده ایم و چون او را می آزماییم، وی را شنوا و بینا کرده ایم».

این شنوا و بینا، مانند آن شنوا و بینا نیست.

خداوند، خودش را رؤوف و رحیم نامیده و فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (بقره: ۱۴۳) یعنی: «خدا، نسبت به مردم بس رؤوف و مهربان است».

همچنین یکی از بندگانش را رؤوف و رحیم نام نهاده است؛ چنانکه می فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه: ۱۲۸) یعنی: «بی گمان پیغمبری از خود شما به سویتان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می آید؛ به شما عشق می ورزد و به هدایت شما اصرار دارد و نسبت به مؤمنان، رؤوف و رحیم است».

اما این رؤوف و رحیم، مانند آن رؤوف و رحیم نیست.

الله عَلَيْكَ خودش را ملک (پادشاه) نامیده و فرموده است: ﴿الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ﴾ (حشر: ۲۳) یعنی: «فرمانروای منزّه».

و یکی از بندگانش را نیز ملک نامیده و فرموده است: ﴿وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾ (کهف: ۷۹) یعنی: «سر راه آنان پادشاه ستمگری بود که همه کشتیها را غصب می کرد و می برد».

همچنین فرموده است: ﴿ وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُتُونِي بِهِ ﴾ (یوسف: ۵۰) یعنی: «پادشاه گفت: یوسف را نزد من بیاورید».

ولی مَلِكٌ با مَلِكٌ فرق می کند.

خداوند، خودش را مؤمن نامیده و فرموده است: ﴿ الْمُؤْمِنُ ﴾ (حشر: ۲۳) خداوند، همچنین برخی از بندگانش را مؤمن نامیده و فرموده است: ﴿ أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ ﴾ (سجده: ۱۸) یعنی: «آیا کسی که مؤمن بوده، همچون کسی است که فاسق بوده است؟ (نه، هرگز این دو) برابر نیستند».

اما مؤمن با مؤمن فرق دارد.

خداوند، خودش را عزیز نامیده و فرموده است: ﴿ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ ﴾ (حشر: ۲۳) یعنی: «قدرتمند چیره، بزرگوار شکوهمند، والامقام و فرازمنند است».

و برخی از بندگانش را نیز عزیز نامیده و فرموده است: ﴿ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ ﴾ یعنی: «زن عزیز، گفت...».

ولی دو عزیز، با هم فرق می کنند و این، مانند آن نیست.

خداوند، خودش را جبار متکبر نامیده و برخی از بندگانش را هم جبار متکبر نامیده و فرموده است: ﴿ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴾

یعنی: «اینگونه خداوند بر هر دلی که متکبر و جبار باشد، مهر می نهد».

و جبار با جبار و متکبر با متکبر فرق می کند. نمونه های زیادی از این دست وجود دارد.

همچنین خداوند بر صفات خود، نامهایی نهاده و صفات بندگانش را هم به همان نامها موسوم کرده است؛ چنانکه می فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ (بقره: ۲۵۵) یعنی: «چیزی از علم او را فرا چنگ نمی آورند جز آن تعدادی را که وی بخواهد».

و فرموده است: ﴿أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ﴾ (نساء: ۱۶۶) یعنی: «آن را به (مقتضای) دانش خود نازل کرده است».

و می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ (ذاریات: ۵۸) یعنی: «تنها خدا، روزی رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس».

و می فرماید: ﴿أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً﴾ (فصلت: ۱۵) یعنی: «مگر آنان نمی دانستند که خداوندی که ایشان را آفریده، از آنان نیرومندتر است؟!»

و مخلوق را هم به علم و قوت توصیف نموده و فرموده است: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (اسراء: ۸۵) یعنی: «جز دانش اندکی به شما داده نشده است».

و فرموده است: ﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾ (یوسف: ۷۶) یعنی: «بالا تر از هر دانایی، داناتری هست».

و می فرماید: ﴿فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾ (غافر: ۸۳) یعنی: «و به دانش و معلوماتی که خودشان داشتند، خوشحال و شادمان شدند».

و می فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ

جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ﴿٥٤﴾ (روم: ۵۴)

یعنی: «خداوند، همان ذاتی است که شما را از ضعف آفریده و سپس بعد از این ضعف و ناتوانی، قوت و قدرت بخشیده و آنگاه ضعف و پیری را جایگزین این قوت و قدرت ساخته است؛ خداوند، هر آنچه بخواهد، می آفریند و او، بس آگاه و تواناست».

و می فرماید: ﴿وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ﴾ (هود: ۵۲) یعنی: «و نیرویی بر نیرویتان

بيفزاید».

و می فرماید: ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ﴾ (ذاریات: ۴۷) یعنی: «و آسمان را با قدرت

آفریده ایم».

و می فرماید: ﴿وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ﴾ (ص: ۱۷) یعنی: «و به خاطر بیاور

بنده ما داود قدرتمند و توانا را».

اما علم، با علم و قدرت، با قدرت تفاوت دارد. همچنین خداوند، خودش را به

مشیت و خواستن توصیف نموده و بندگانش را هم به صفت مشیت وصف کرده

است. چنانکه می فرماید: ﴿لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ﴿٧٨﴾ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ

اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٩﴾﴾ (تکویر: ۲۸ و ۲۹) یعنی: «برای کسانی از شما که بخواهند

راستای راه را در پیش بگیرند و حال آنکه نمی توانید بخواهید جز چیزهایی را که

خداوند جهانیان بخواهد».

و می فرماید: ﴿إِنَّ هَدِيَّوَهُ تَذَكِّرَةٌ ط فَمَنْ شَاءَ أَخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿۲۸﴾ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۲۹﴾﴾ (انسان: ۲۹ و ۳۰) یعنی: «این، اندرز و یادآوری است؛ پس هر کس که بخواهد، (می تواند با استفاده از آن) راهی به سوی پروردگارش برگزیند و شما نمی توانید بخواهید مگر اینکه خدا بخواهد؛ بی گمان خداوند، بس آگاه و فرزانه است.»

و همچنین خودش را به صفت اراده توصیف نموده و بندگانش را هم بدین صفت، وصف کرده است؛ چنانکه می فرماید: ﴿تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۶۷﴾﴾ (انفال: ۶۷) یعنی: «متاع ناپایدار دنیا را می خواهید در صورتی که خداوند، سرای آخرت را (برای شما) می خواهد و خداوند عزیز و حکیم است.»

و خودش را به محبت توصیف نموده و بنده را هم به محبت وصف کرده است؛ همانطور که می فرماید: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ﴿۵۴﴾﴾ (مائده: ۵۴) یعنی: «پس خدا، گروهی را خواهد آورد که دوست می دارد ایشان را و آنان نیز، او را دوست می دارند.»

و می فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ﴿۳۱﴾﴾ (آل عمران: ۳۱) یعنی: «بگو: اگر خدا را دوست می دارید، پس از من پیروی کنید تا خدا، شما را دوست بدارد.»

همچنین خداوند، خودش را به رضایت و خشنودی توصیف کرده و این صفت را برای بنده اش هم ذکر نموده و فرموده است: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ (مانده: ۱۱۹) یعنی: «خدا از ایشان خشنود شد و ایشان، از خدا خشنود شدند».

روشن است که مشیت خدا، مانند مشیت بنده نیست و اراده و محبت او مانند اراده و محبت بنده نمی باشد؛ همانطور که رضامندی و خشنودی او همانند رضامندی و خشنودی بنده نیست.

خداوند متعال، خودش را توصیف نموده که او، بر کافران خشمگین می شود و کافران را نیز به خشم توصیف کرده است؛ چنانکه می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقَّتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ﴾ (غافر: ۱۰) یعنی: «بر کافران بانگ زده می شود که قطعاً خدا بیش از اینکه خودتان بر خویشان خشمگین هستید، بر شما خشمگین است؛ چرا که به سوی ایمان آوردن فرا خوانده می شدید و راه کفر را در پیش می گرفتید».

و خشم خدا، مانند خشمگین شدن آنها نیست. همچنین خدای متعال، خودش را به مکر و چاره اندیشی توصیف نموده و بندگانش را نیز به همین ویژگی، متصف کرده و فرموده است: ﴿وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ﴾ (انفال: ۳۰) یعنی: «و ایشان مکر می ورزند و خدا هم چاره اندیشی می کند».

و می گوید: ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ﴿۱۵﴾ وَأَكِيدُ كَيْدًا ﴿۱۶﴾﴾ (طارق: ۱۵ و ۱۶) یعنی: «بی گمان آنان مکر می ورزند و من نیز چاره اندیشی می کنم».

ولی این مکر با آنان مکر و این کید با آن کید فرق دارد.

الله ﷻ، خودش را به عمل و انجام کار توصیف نموده و فرموده است: ﴿أُولَٰئِكَ يَرَوْنَ أَنَا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَمْنَا لَهُمْ لَهَا مَلِكُونَ ﴿٧١﴾﴾ (یس: ۷۱) یعنی: «مگر نمی بینند که برخی از چیزهایی که دست ما آفریده، چارپایانی است که برای انسانها خلق کرده ایم و ایشان، صاحب آنهایند؟»

بندگانش را هم به عمل کردن توصیف نموده است؛ چنانکه می فرماید: ﴿جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (سجده: ۱۷) یعنی: «سزایی در برابر کارهایی که انجام می دهند». عمل با عمل فرق دارد.

خداوند متعال، خودش را به صدا زدن و نجوا کردن توصیف کرده و فرموده است: ﴿وَنَدَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ﴿٥٢﴾﴾ (مریم: ۵۲) یعنی: «ما، او (موسی) را از طرف راست کوه طور، صدا زدیم و او را نزدیک کردیم و با او نجوا نمودیم».

و نیز فرموده است: ﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ ﴿٦٢﴾﴾ (قصص: ۶۲) یعنی: «روزی که خدا، ایشان را صدا می زند».

و می فرماید: ﴿وَنَادَاهُمَا رَهْمًا ﴿٢٢﴾﴾ (اعراف: ۲۲) یعنی: «و پروردگارشان، صدایشان زد».. خدای متعال، بندگانش را نیز به صدا زدن و نجوا کردن توصیف کرده و فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾﴾ (حجرات: ۴) یعنی: «بی گمان کسانی که تو را از بیرون اتاقها فریاد می زنند، اغلب ایشان نمی فهمند».

و می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ﴾ (مجادله: ۱۲) یعنی: «ای مؤمنان! هر گاه خواستید با پیغمبر نجوا و رازگویی کنید».

و می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَنَجَّيْتُمْ فَلَا تَتَنَجَّوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ﴾ (مجادله: ۹) یعنی: «ای مؤمنان! هنگامی که به نجوا پرداختید، برای انجام گناه و دشمنی و نافرمانی از پیغمبر به نجوا نپردازید».

اما صدا زدن خدا و نجوای او، با صدا زدن و نجوای بنده فرق میکند.

خدای متعال، خودش را به سخن گفتن توصیف کرده و فرموده است: ﴿وَكَلَّمَ

اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾ (نساء: ۱۶۴) یعنی: «خداوند، با موسی سخن گفت».

و می فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ﴾ (اعراف: ۱۴۳) یعنی: «هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت».

و می فرماید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّن كَلَّمَ اللَّهُ﴾ (بقره: ۲۵۳) یعنی: «این پیغمبران بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم؛ خداوند، با برخی از آنان سخن گفت».

و بنده اش را نیز به سخن گفتن توصیف کرده است: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُتُونِي بِهِ

أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي ۗ فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ﴾ (یوسف: ۵۴)

یعنی: «پادشاه گفت: او را نزد من بیاورید تا وی را خاص خود کنم؛ وقتی که با او صحبت نمود، گفت: از امروز تو در نزد ما بزرگوار و مورد اطمینان هستی».

قطعاً سخن گفتن بنده، مانند سخن گفتن خدا نیست.

همچنین خدای متعال، خودش را به باخبر کردن و آگاه نمودن توصیف نموده و برخی از بندگان را نیز به این ویژگی، متصف کرده است؛ چنانچه می فرماید: ﴿وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ

﴿٣﴾ (تحریم: ۳) یعنی: «خاطر نشان کن وقتی را که پیغمبر، با یکی از همسرانش رازی را در میان نهاد و او، آن راز را خبر داد و خداوند، پیغمبر را از این (افشای سر) آگاه ساخت. پیغمبر برخی از آن را بازگو کرد و از برخی دیگر خودداری نمود. هنگامی که همسرش را از آن مطلع کرد، او گفت: چه کسی، تو را از این آگاه کرده است؟ پیغمبر گفت: خداوند بس دانا و آگاه، مرا باخبر کرده است.»

بدون تردید آگاه کردن و اطلاع رسانی خدا با آگاه کردن و خبر دادن بنده فرق می کند.

خدای متعال، خودش را به تعلیم و یاد دادن توصیف نموده و این صفت را برای بندگان نیز ذکر کرده و فرموده است: ﴿الرَّحْمَنُ ۙ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ۖ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ۙ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ۖ﴾ (الرحمن: ۱-۴) یعنی: «خداوند مهربان، قرآن را یاد داد. انسان را بیافرید. به او بیان آموخت.»

و فرموده است: ﴿تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ﴾ (مائده: ۴) یعنی: «و شما به آنها می آموزید از آنچه خدا به شما آموخته است.»

و می فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ (آل عمران: ۱۶۴) یعنی:

«یقیناً خداوند بر مؤمنان منت نهاد و تفضل کرد بدانگاه که در میانشان پیغمبری از جنس خودشان برانگیخت که بر آنان آیات او را می خواند و ایشان را پاکیزه می داشت و بدیشان کتاب و فرزاندگی می آموخت و آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

شکی نیست که تعلیم خدا با تعلیم و یاد دادن بنده فرق می کند. همچنین خدای متعال، خودش را به خشم توصیف نموده و فرموده است: ﴿وَعَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ﴾ (فتح: ۶) یعنی: «خداوند بر ایشان خشمگین می گردد و آنان را نفرین می کند».

و بنده اش را نیز به خشم و غضب توصیف کرده است: ﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا﴾ (اعراف: ۱۵۰) یعنی: «هنگامی که موسی، خشمگین و اندوهناک، نزد قوم خود بازگشت».

اما خشم و غضب خداوند، مانند خشم بنده نیست. خدای متعال، در هفت جای^۱ قرآن، خودش را بدین صفت، توصیف نموده که او بر بالای عرش است.

۱- این هفت آیه، عبارتند از: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾ (طه: ۵)؛ ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ (اعراف: ۵۴)؛ ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ (یسونس: ۳)؛ ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ (رعد: ۲)؛ ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ (فرقان: ۵۹)؛ ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ (سجده: ۴)؛ ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ (حدید: ۳)

همینطور برخی از بندگان را به استوا و قرار گرفتن بر بالای چیزی توصیف کرده است؛ مانند اینکه می فرماید: ﴿لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ﴾ (زخرف: ۱۳) یعنی: «تا اینکه بر پشت آنها قرار بگیرید».

و می فرماید: ﴿فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفَلَكِ﴾ (مؤمنون: ۲۸) یعنی: «هنگامی که تو و همراهانت بر کشتی استقرار یافتید».

و می فرماید: ﴿وَأَسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ﴾ (هود: ۴۴) یعنی: «و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت».

شکی نیست که استوای الهی با استوا (قرار گرفتن) بندگان فرق می کند.

خدای متعال، خودش را به گشاده دستی توصیف کرده و فرموده است: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ (مائده: ۶۴) یعنی: «یهودیان گفتند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است؛ دستهایشان بسته باد! و به سبب آنچه می گویند نفریشان باد! بلکه دو دست خدا، باز است هرگونه که بخواهد، می بخشد».

همچنین الله ﷻ برخی از بندگان را به گشودن دست توصیف کرده و فرموده است: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾ (اسراء: ۲۹) یعنی: «دست خود را بر گردن خویش بسته مدار و آن را فوق العاده گشاده مساز».

شکی نیست که این دست و آن دست و این گشاده دستی با آن گشاده دستی، یکی نمی باشد. اگر منظور از گشودن دست، بخشش و جود باشد، پس بخشیدن و دادن خدا، مانند دادن و بخشیدن بنده و جود او مانند جود بندگان نیست.

از این نمونه ها، در آیات قرآن، زیاد آمده است. پس باید آنچه را که خداوند برای خودش ثابت نموده، بپذیریم و نباید خداوند را همسان و مشابه آفریده هایش بدانیم. پس هر کس، بگوید: خداوند، علم و قدرت و رحمت ندارد و کلام ندارد، دوست نمی دارد، نمی پسندد، صدا و نجوا ننموده و بر بالای عرش نیست، چنین فردی منکر صفات خداست و گویا خداوند را با جمادات و با چیزهایی که وجود ندارند، مشابه و همانند دانسته است. همچنین هر کس بگوید: خداوند، علم و دانشی همانند علم و دانش من دارد و یا بگوید: خداوند، توانایی و قدرتی مانند توانایی و قدرت من دارد، و یا بگوید: دوستی او، مانند محبت من و خشنودی او همانند خشنودی من می باشد و دو دست دارد مانند دستهای من و یا استوا و بر بالای عرش بودن او مانند استوا و بالا بودن من بر چیزی هست، چنین شخصی، خداوند را به موجودات زنده تشبیه داده است. در صورتی که باید صفات خدا را برای خدا، بدون تشبیه خدا به چیزی و بدون انکار صفات، ثابت دانست.^۱

امام ابن قیم رحمه الله تعالی می گوید: چنین اسماء و صفاتی، به سه صورت مورد ملاحظه قرار می گیرند:

صورت اول: در نظر گرفتن آن اسم و صفت با قطع نظر از اینکه به پروردگار یا بنده مقید شود.

صورت دوم: به پروردگار نسبت داده شود و مختص او قرار گیرد.

صورت سوم: به بنده نسبت داده شود و به بنده مقید گردد.

پس آنچه از لوازم ذات اسم و حقیقت آنست، برای پروردگار و بنده ثابت می شود؛ اما آنچه در حق پروردگار ثابت می شود، به همان گونه ایست که شایسته و

۱- التدمرية شيخ الاسلام ابن تيمية ص ۲۱- ۳۰

سزاوار کمال او می باشد و برای بنده به همان صورت ثابت می گردد که شایسته اوست. مانند اسم سمیع (شنوا) که از لوازم این اسم، شنیدن و درک شنیدنیهاست و بصیر که دیدن دیدنیها، از لوازم آن می باشد؛ شرط صحت اطلاق علیم (دانا) و قدیر (توانا) و سایر اسمها، این است که معانی و حقایق این اسماء در کسی که به آن وصف می گردد، یافت شود؛ پس مفهومی که این نامها در بر دارند، اثبات آن برای پروردگار به هیچ وجه ممنوعیتی ندارد؛ بلکه این مفهوم برای خداوند به صورتی ثابت می گردد که همگونی و مشابهتی با مخلوق ندارد. لذا هر کس، این نامها را به خاطر اینکه بر مخلوق اطلاق می شوند، از خداوند نفی کند، درباره اسمای الهی به انحراف رفته و صفات کمال او را انکار کرده است. همچنین هر کس، اینها را به صورتی برای خداوند ثابت نماید که صفت او را مانند صفت مخلوق قرار دهد، او خدا را به مخلوقاتش تشبیه کرده و هر کس، خدا را به آفریده هایش تشبیه نماید، کفر ورزیده است. بدون تردید هر کس، این صفات را بگونه ای برای خداوند ثابت نماید که او را مانند مخلوق قرار ندهد و بلکه بگوید: او، دارای چنین صفتی است، اما آنگونه که شایسته شکوه و عظمت اوست، به راستی که چنین فردی، از لوث تشبیه و انکار صفات پاک گردیده و این، راه و روش اهل سنت است.

باید خداوند را از شرایط و لوازمی که در صحت نسبت دادن یک صفت به بنده، ضروری است، پاک و بدور دانست؛ به طور مثال: حیات و زندگانی از صفات بنده می باشد؛ با این شرط و لازمه که خوابیدن و نیاز به غذا و امثال آن از لوازم حیات بنده است؛ اما هرگاه حیات، به خداوند نسبت داده شود، چنین لوازمی را نباید تصور کرد. همچنین اراده بنده این را می طلبد که او برای به دست آوردن آنچه به سود اوست، حرکت کند و از آنچه به زیان او می باشد، دوری نماید. اما اراده خداوند با

اراده بنده فرق می کند و همچنین بالا بودن بنده به وجود چیزی نیاز دارد که بنده بر بالای آن قرار بگیرد. اما باید خداوند را از همه این نیازمندیها پاک دانست. ویژگیهای وصفی خداوند، به هیچ صورت در صفت مخلوق وجود ندارد؛ مانند علم خداوند که قدیم است و تمام چیزها را در بردارد و همچنین قدرت و اراده خداوند، ویژگیهایی دارند که اثبات آن برای مخلوق امکان پذیر نیست. پس هرگاه این قاعده را خوب بیاموزی و درک نمایی، از دو آفت انکار صفات و تشبیه آن با صفات مخلوق که اساس بالای متکلمین است، نجات می یابی و اسماء و صفات الهی را به صورت حقیقی برای خداوند اثبات می کنی. از اینرو در این مطلب بیندیش و آن را در این مورد مرجع خود قرار بده.^۱

ابن قیم رحمه الله گفته است: اهل نظر، در نامهایی که هم بر خدا و هم بر بنده اطلاق می شوند، مانند حی (زنده)، سمیع (شنوا)، بصیر (بینا)، علیم (دانا)، قدیر (توانا) و ملک (فرمانروا) و امثال آن اختلاف کرده اند؛ گروهی از متکلمین گفته اند: این اسماء، در مورد خداوند حقیقت هستند و در مورد بنده به صورت مجازی استفاده می شود. و این، گفته افراطیهای جهیمیه است که فاسدترین و زشت ترین دیدگاه می باشد.

۱- بدائع الفوائد ابن قیم ۱/۱۶۵-۱۶۶ با اندکی تصرف؛ نگا: مختصر الصواعق المرسله علی الجهمیه و المعطله از ابن قیم ۲/۳۷؛ وی می گوید: کلماتی که در حق خالق و مخلوق استفاده می شوند، سه صورت دارند: یکی اینکه به خداوند نسبت داده شوند؛ مانند شنیدن و دیدن خدا و چهره و دستهای خدا و بالا بودن او بر عرش و نزول او و قدرت و حیات او. دوم اینکه به مخلوق نسبت داده شوند؛ مانند دست انسان و چهره او و بالا قرار گرفتن او. سوم: اینکه به هیچیک نسبت داده نشوند و به صورت مطلق بیان گردند. سپس ابن قیم این مطالب را بسیار زیبا شرح داده است. نگا:

قول دوم برعکس این قول است که گفته اند: این کلمات در مورد پروردگار به صورت مجازی گفته می شوند و بر بنده به صورت حقیقی اطلاق می گردند و این، گفته ابوعباس ناشی است.

سوم اینکه این، کلمات هم در مورد خدا و هم در مورد بنده به صورت حقیقی گفته می شوند و این، دیدگاه اهل سنت و راه درست است.

باید دانست اینکه حقیقت و مفهوم کلمه ای که بر خداوند اطلاق می شود، با حقیقت و مفهوم آن به هنگام اطلاقش بر بنده فرق می نماید، دال بر این نیست که بگوییم در مورد یکی به صورت حقیقی گفته می شود و در مورد دیگری به صورت مجازی؛ بلکه خداوند، این صفت را آنگونه داراست که شایسته شکوه و بزرگی اوست و بنده نیز بگونه ای که مناسب اوست، دارای این صفت می باشد.^۱

بخش دوازدهم آنچه باید دانست ...

نخست باید بدانیم آنچه در مورد خداوند ﷻ گفته می شود، دایره اش وسیعتر از باب اسماء و صفات خداوند است؛ مانند اینکه گفته شود: شیء و موجود؛ قائم به ذات خودش؛ اما اینها در اسمای حسنی و صفات خدا داخل نیستند.

دوم: هرگاه صفت، به کامل و ناقص تقسیم شود، به صورت مطلق از زمره اسمای خداوند نیست؛ بلکه کامل آن به عنوان نام خدا ذکر می شود و بر او اطلاق می گردد؛ مانند مرید (اراده کننده)، فاعل (انجام دهنده)، صانع (سازنده)؛ لذا این کلمات، جزو نامهای خدا نیستند. بنابراین کسی که صانع را بدون پیشوند یا پسوند، اسم خدا قرار داده، به اشتباه رفته است؛ بلکه خداوند، فعال لما یرید می باشد؛ یعنی: کننده هر آنچه که بخواهد. زیرا اراده و فعل و صنع، به کامل و ناقص تقسیم می شوند.

سوم: از کاری که خدا انجام داده، نمی توان اسمی برای خدا مشتق کرد؛ آنگونه که برخی از متأخرین، در این زمینه به خطا رفته و یکی از اسمای حسنی را مفضل (گمراه کننده) و فاتن و ماکر قرار داده اند (!) خداوند، بسی پاک و منزّه است؛ علت چنین رویکردی از سوی برخی، این است که از این نامها، کارهای مشخصی به او نسبت داده شده است.. بنابراین جایز نیست که به صورت مطلق، اسم او قلمداد گردند.

چهارم: اینکه اسمای حسنی (نامهای نیک خداوند)، اسمها و صفاتی هستند که صفت بودن آنها، با اسم بودنشان منافاتی ندارد. بر خلاف صفات بندگان که با اسم بودنشان تضاد دارند؛ زیرا صفات بندگان، مشترک هستند و از اینرو نمی توانند به جای اسم قرار بگیرند؛ برخلاف صفات خدا که مشترک نیستند.

پنجم: اینکه اسمای نیک خدا از دو دیدگاه مورد ملاحظه هستند: از نظر ذات و از نظر صفات؛ به اعتبار اول، مترادفند و به اعتبار دوم متباین. ششم: اسماء و صفات خداوند، توفیقی هستند؛ اما لازم نیست که آنچه در مورد او گفته می شود، توفیقی باشد. بطور مثال، گفته می شود: او، قدیم، موجود و قائم به ذات خودش می باشد.

هفتم: هرگاه اسم، بر او اطلاق شود، جایز است که از آن اسم، مصدر و فعل مشتق گردد و گفته شود که او چنین می کند و یا چنین است مانند سمیع (شنوا)، بصیر (دانا)، قدیر (توانا) که می توانیم بگوییم او، دارای سمع و بصر و قدرت است و یا گفته شود: خداوند، می شنود؛ خداوند، می تواند.. این، در صورتی است که فعل، متعدی باشد و اگر فعل، لازم باشد، فقط اسم و مصدر را می توان بر او اطلاق کرد نه فعل را؛ مانند حی (زنده). از اینرو با وجودی که (حی)، اسم خداست و می توان صفت حیات را به او نسبت داد، نمی توان گفت: خداوند، زندهگی می کند.

هشتم: کارهای خداوند، از نامها و صفات او سرچشمه می گیرند و نامهای مخلوق، از کارهایشان برمی آید؛ پس کارهای خدا، از کمال اوست و کمال مخلوق، از کارهایش می باشد. بدین سان، اسمای مخلوق پس از به کمال رسیدن کارش، درست می شود؛ در حالی که پروردگار همواره کامل می باشد و کارهایش از کمال اوست. چون او، در ذات و صفاتش کامل است.^۱

نهم: صفات، بر سه نوع هستند: صفات کمال و صفات نقص و صفاتی که مقتضی هیچگونه کمال و نقصی نیستند. باید نوع چهارمی به این سه نوع اضافه کرد و آن، اینکه برخی صفات از یک نظر کمال و از یک نظر نقص هستند، اما خداوند، فقط به صفات کمال متصف است و از سه نوع دیگر پاک و منزه می باشد. همچنین نامهای

او که بر صفاتش دلالت می نمایند، بهترین و کاملترین نامها هستند و هیچ نامی بهتر از آنها وجود ندارد که بتواند به جای یکی از آنها قرار بگیرد و مفهوم آن را برساند. تفسیر یکی از نامهای خدا با چیزی دیگر، بدین معنی نیست که آن تفسیر، قطعاً با آن، مترادف باشد؛ بلکه نزدیک به آن می باشد و برای این است که مفهوم آن، فهمیده شود. لذا خداوند، دارای بهترین، کاملترین و پرمعناترین نامهاست و کوچکترین شائبه نقص و کاستی در نامها و صفات او وجود ندارد؛ پس علیم و خبیر از نامها و صفات اوست، اما عاقل و فقیه از نامهای او نمی باشد. و به او سمیع و بصیر گفته می شود، اما سامع و باصر و ناظر، نه.

در صفات مربوط به احسان، (بر) و (رحیم) و (ودود)، از صفات او هستند و شفوق (مهربان) و امثال آن، از اسمای او نیست. و نیز (علی) و (عظیم)، اسم و صفت اوست به جای رفیع و شریف؛ همچنین (کریم) از اسماء و صفات اوست؛ اما سخی از اسمای او نیست. به جای فاعل و صانع و مشگل (چهره آرا)، (خالق) و (باری) و (مصور) اسمها و صفات او هستند. و به جای صفوح و ساتر، (غفور) و (عفو) اسم و صفت او می باشند. همچنین سایر اسمای خدا، کاملترین و بهترین نامها هستند؛ بگونه ای که نام دیگری نمی تواند، به جای آن قرار بگیرد. پس همانطور که صفتهای او، کاملترین صفات هستند، نامهای او بهترین نامها می باشند و نباید به اسمی دیگر غیر از آنچه او بر خود نهاده و پیامبرش، او را بدان توصیف نموده، نامگذاری گردد. همینطور نباید اسمهایی بر او نهاده شود که باطلگرایان و منکران صفت، بر او اطلاق کرده اند.^۱

بخش سیزدهم

مراتب برشمردن نامهای نیک خداوند که هر کس، آنها را حفظ نماید، وارد بهشت می شود.

در اینجا مراحل برشمردن و حفظ کردن نامهای خدا بیان می شود. گفتنی است: هر کس، آنها را حفظ نماید، وارد بهشت می شود و این، محور سعادت و نجات و رستگاری است.

مرحله اول: برشمردن کلمات و تعداد آنها.

مرحله دوم: فهمیدن معانی آنها و آنچه بر آن دلالت می نمایند.

مرحله سوم: خواندن خداوند با اسمای حسنی آنگونه که خداوند متعال می

فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ (اعراف: ۱۸۰) یعنی: «و خداوند، دارای نامهای نیکوست؛ پس او را بدانها بخوانید».

و این، دو مرحله دارد؛ یکی: ستایش و عبادت است و دیگری خواستن از

خداوند با توسل به اسمای حسنی.

پس او را فقط باید با نامهای نیکو و صفات والایش ستایش کرد و از او فقط باید

با اسماء و صفاتش مسألت و درخواست نمود. از اینرو نباید گفت: یا موجود، یا

شیء، و یا ذات مرا بیمارز و بر من رحم کن؛ بلکه در هر خواسته ای با نامی از او

خواسته می شود که آن نام، مقتضی آن خواسته باشد و سؤال کننده، باید با توسل با

همان نام از او بخواهد. هر کس در دعاهای پیامبران و بویژه دعاهای خاتم پیامبران ﷺ

بیندیشد، می بیند که دعاها با این اصل مطابق است. چنانچه برای درخواست روزی از

خداوند، می گوییم: یا رزاق و برای طلب آمرزش، می گوییم: یا غفار!

بخش چهاردهم

تعداد اسمای حسنی، معین و محدود نیست.

اسمای حسنی در تعدادی مشخص منحصر نیستند؛ زیرا خداوند، نامها و صفاتی دارد که در علم غیب، نزد خود باقی گذاشته و کسی از آن خبر ندارد و هیچ فرشته مقرب و پیامبری، آنها را نمی داند. چنانچه در حدیث صحیح آمده است: (...أسألک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک أو أنزلته فی کتابک أو علمته أحداً من خلقک أو استأثرت به فی علم الغیب عندک...). یعنی: «...تو را با هر نامی می خوانم که خودت را به آن نامیده ای یا در کتاب خود نازل نموده ای و یا به یکی از بندگانت یاد داده ای یا آن را در علم غیبت نزد خود نگاه داشته ای...»^۱

پس خداوند، نامهایش را به سه نوع تقسیم کرده است:

یک دسته از نامهای خدا، چنین است که خودش را بدان نامیده و آن را برای هر یک از ملائکه یا دیگران که خواسته، اظهار نموده و آن را در کتابش نازل نکرده است.

نوع دیگری از نامهایش را در کتاب خود نازل نموده و با آن خودش را به بندگان خویش معرفی کرده است.

بخش دیگری از نامهایش را تنها خودش، می داند و هیچیک از مخلوقاتش، آن را نمی داند و از همین مورد است گفته پیامبر ﷺ در حدیث شفاعت که: (فیفتح علی من محامده بما لا أحسنه الآن) یعنی: «از آنچه او با آن ستایش می شود، چیزهایی به

۱- احمد ۱/۳۹۱ و شیخ آلبنی، آن را صحیح دانسته است؛ الکلم الطیب ص ۷۳

من می نمایم که اینک آن را خوب نمی دانم.^۱ منظور از آنچه او با آن ستایش می شود، اسماء و صفات خدا می باشند.

و نیز از همین مورد است، فرموده پیامبر اکرم ﷺ که: (لا أحصى ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك).^۲ یعنی: «نمی توانم ستایش تو را بطور کامل بگویم؛ تو، همانگونه هستی که خودت، خود را ستوده ای».

رسول خدا ﷺ فرموده است: (إن لله تسعة و تسعين اسماً من أحصاها دخل الجنة)^۳ یعنی: «خداوند، نود و نه نام دارد؛ هر کس، آنها را حفظ نماید، وارد بهشت می شود».
گفتنی است: در این حدیث، ویژگی و فضیلت نود و نه اسم از اسمای حسنی بیان می شود که هر کس، آنها را حفظ کند، وارد بهشت می شود؛ نه اینکه نامهای خدا را در نود و نه اسم منحصر بداند و بدین معنا نیست که خداوند، نامهای دیگری ندارد. مانند اینکه بگویی فلانی، صد برده دارد که آنها را برای جهاد آماده کرده است. این، بدین معنا نمی باشد که او، برده های دیگری ندارد که برای جهاد آماده باشند.^۴

۱- مسلم ۱/۱۸۳، ۱۸۵ و غیره

۲- مسلم ۱/۳۵۲

۳- بخاری مع الفتح ۵/۳۵۴ و ۱۱/۲۱۴ و مسلم ۴/۲۰۶۳ و ابن حجر در الفتح ۱۱/۲۱۴-۲۲۸ آن را شرح داده است و در آخر حدیث آمده: (و هو وتر يحب الوتر) یعنی: «و او فرد است و فرد را دوست دارد».

۴- بدائع الفوائد امام ابن قیم ۱/۱۶۶-۱۶۷ و نگا: فتاوی ابن تیمیه ۶/۳۷۹-۳۸۲

بخش پانزدهم شرح نامهای نیکوی خداوند

الْأَوَّلُ، الْآخِرُ، الظَّاهِرُ، الْبَاطِنُ

خداوند متعال می فرماید: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾ (حدید: ۳)

یعنی: «او، اول و آخر و ظاهر و باطن است».

پیامبر ﷺ این چهار اسم را به صورت جامع و روشن تفسیر کرده است؛ او خطاب به پروردگارش گفت: (اللهم أنت الأول فليس قبلك شيء و أنت الآخر فليس بعدك شيء و أنت الظاهر فليس فوقك شيء و أنت الباطن فليس دونك شيء) یعنی: «بارخدا! تو، اول هستی؛ پس هیچ چیزی پیش از تو نبوده است و تو، آخر هستی و بعد از تو چیزی نیست و تو، پیدا هستی و برتر از تو چیزی نیست و تو، ناپیدا هستی و پنهان تر از تو چیزی نیست».

این حدیث، هر اسمی را طبق معنی بزرگ آن تفسیر کرده و آنچه را با آن منافات دارد، نفی نموده است. پس در این معانی بزرگ بیندیش که بر این دلالت می کند که او، در کمال مطلق، یگانه است. بدین ترتیب اول و آخر، این را می رساند که او، بر زمان، احاطه مطلق دارد و ظاهر و باطن، این را می گوید که بر مکان احاطه مطلق دارد. پس اول، بر این دلالت می نماید که تمام چیزها غیر از او، از نیستی و

عدم پدید آمده اند و حادث می باشند. از اینرو بنده باید فضل پروردگارش را در هر نعمت دینی و دنیوی مورد ملاحظه قرار دهد؛ چون خدا، آن را پدید آورده است. آخر، بر این دلالت می کند که او، غایت و سروری است که مخلوقات برای رفع نیازهای خود به او روی می آورند، او را به خدایی گرفته، به او امیدوارند و از او بیم دارند و همه خواسته های خود را از او می جویند. ظاهر، بر عظمت صفات او و اضمحلال و نابودی هر چیزی نزد عظمت او دلالت می کند و باطن، دال بر اینست که او، از رازها، نپنهانها، سر درون و مسایل ریز و پوشیده آگاه است. ظاهر بر کمال نزدیک بودن او دلالت می کند و ظاهر و باطن، با هم تضادی ندارند؛ زیرا هیچ چیزی مانند خدا نیست.^۱

العلی الاعلی المتعال

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا يُؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ (بقره: ۲۵۵) ترجمه: «نگهداری آن دو، وی را درمانده نمی سازد و او، علی (بلندمرتبه) و عظیم (بزرگ) است».

و می فرماید: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ (اعلی: ۱) یعنی: «نام پروردگار برترت را به پاکی یاد کن».

و می فرماید: ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ﴾ (رعد: ۹) یعنی:

«به پنهان و پیدا داناست، بزرگ بلندمرتبه می باشد».

بنابراین تمام مفاهیم علو و برتری، برای خداوند از هر جهت ثابت است؛ لذا ذات او، برتر و بالاست و او فراتر از همه مخلوقات و بر بالای عرش است؛ قدر و جایگاه او، والاست و صفات و عظمت او، برتر و بالا می باشد و هیچ صفتی از صفات مخلوق، مانند صفات او نیست. بلکه اگر تمام آفریده ها، جمع شوند، نمی توانند حتی بخشی از مفاهیم و معانی یک صفت او را کاملاً دریابند. الله متعال می فرماید: ﴿وَلَا

تُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ (طه: ۱۱۰) یعنی: «و (انسانها) در دانش به او احاطه نیابند».

از اینرو روشن می شود که در همه صفاتش، هیچ چیزی مانند او نیست و قهر و چیرگی او، برتر است و او، یگانه قهاری می باشد که با قدرت و برتریش بر تمام مخلوقات چیره است؛ همه، در اختیار او هستند و کسی نمی تواند در برابر خواسته اش بایستد؛ آنچه او نخواهد، انجام نمی یابد و اگر تمام انسانها برای ایجاد چیزی که خداوند نخواسته، گرد بیابند، نمی توانند کاری بکنند و اگر همه جمع شوند تا از آنچه او خواسته، جلوگیری نمایند، نمی توانند و این، به خاطر کمال توانایی و نفوذ مشیت او و نیازمندی شدید بندگان از هر جهت به اوست.^۱

۱- الحق الواضح المبين ص ۲۶ و شرح النونية هراس ۶۸/۲

العظیم

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا يُؤَدُّهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ (بقره: ۲۵۵) یعنی: «و حفظ آن دو، بر او گران نمی آید و او، بلندمرتبه بزرگ است». خداوند، بزرگ است و دارای هر صفت و مفهومی می باشد که تعظیم و بزرگداشت را ایجاب می نماید؛ پس هیچ مخلوقی نمی تواند او را باید و شاید بستاید؛ بلکه او، همانگونه است که خودش را ستوده و بالاتر از ستایش بندگان می باشد.

گفتنی است: آن دسته از مفاهیم تعظیم که برای خداوند یگانه ثابت شده اند، دو نوع هستند: یکی اینکه او، به هر صفت کمالی موصوف است و او، از آن مفاهیم کمال، کاملترین و بزرگترین و گسترده ترین آن را داراست. لذا او، دارای علم و دانایی فراگیر و احاطه کننده و قدرت نافذ و بزرگی و برتری است. از عظمت و بزرگی خداوند است که آسمانها و زمین، در کف او کوچکتر از دانه ی خردل هستند؛ چنانچه ابن عباس رضی الله عنهما و دیگران، این را گفته اند و خداوند متعال نیز فرموده است: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ (زمر: ۶۷) یعنی: «آنان آنگونه که شایسته است خدا را نشناخته اند؛ در روز قیامت سراسر کره زمین یکباره در مشت او قرار دارد و آسمانها با دست راست او در هم پیچیده می شود».

و می فرماید: ﴿ إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ ﴾ (فاطر: ۴۱) یعنی: «خداوند، آسمانها و زمین را نگاه می دارد و نمی گذارد خارج و نابود شوند؛ هر گاه (هم بخوانند، از مسیر خود) خارج و نابود گردند، جز خدا، هیچکس نمی تواند آنها را (در مسیر خود) نگاه و محفوظ بدارد».

و می فرماید: ﴿ تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ ﴾ (شوری: ۵) یعنی: «خدا، به قدری عظیم است که آسمانها (با همه عظمتی که دارند) نزدیک است (در برابر جلال و عظمت او) از بالا در هم بشکافند».

در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ نقل شده که گفته است: (إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعِظْمَةُ إِزَارِي، فَمَنْ نَازَعَنِي وَاحِدًا مِنْهُمَا عَذَّبْتَهُ) یعنی: «خداوند می گوید: بزرگی و تکبر، بالاپوش و ردای من است و عظمت، ازار من می باشد. هر کس در آن با من منازعه کند، او را عذاب می دهم».

پس عظمت و کبریایی، از آن او و دو صفت اویند که هیچکس، قدر و اندازه آنها را نمی داند.

نوع دوم مفاهیم عظمت و بزرگی خداوند متعال، اینست که شایسته نیست هیچیک از آفریده های الهی، همانند خداوند مورد تعظیم و بزرگداشت قرار بگیرد. پس تنها خداوند سزاوار آن است که بندگانش، با دلها و زبانها و اعضای بدنشان، او را تعظیم نمایند. تلاش برای شناخت خدا، دوست داشتن او، کرنش کردن برای او، تواضع و فروتنی در برابر عظمت او، هراس داشتن از او، حمد و ستایش او با زبان و

۱- روایت مسلم (۲۰۲۳/۴)؛ ابوداود (۵۹/۴) و ابن ماجه (۱۳۹۷/۲)

به جای آوردن حمد و سپاس خداوند با اعضا و جوارح، این تعظیم را تحقق می بخشد.

برای تعظیم و بزرگداشت خداوند باید بگونه ای شایسته تقوای او را رعایت نمود. از اینرو باید از خداوند فرمانبرداری کرد و از فرمانش سرپیچی نمود؛ باید او را یاد کرد و سپاس او را به جای آورد؛ نباید او را از یاد برد و یا ناسپاسیش کرد.

یکی از مصادیق تعظیم و بزرگداشت خداوند، این است که بنده، زمانها و مکانهایی را که خداوند، محترم قرار داده، مورد بزرگداشت قرار دهد. چنانچه می فرماید: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمَ شَعْبِيرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ (حج: ۳۲) یعنی: «و هر کس، شعایر الهی را بزرگ دارد، بی گمان (خدا را تعظیم نموده، چرا که) بزرگداشت آنها، نشانه پرهیزگاری دلها (و تعظیم خدا) است».

و فرموده است: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمَ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ (حج: ۳۰) یعنی: «و هر کس، اوامر و نواهی خدا را بزرگ و محترم دارد، از نظر خدا چنین کاری برای او بهتر است».

همچنین اعتراض نکردن بر آنچه که خدا آفریده یا مشروع نموده، از مصادیق تعظیم و بزرگداشت اوست.^۱

۱- الحق الواضح المبين ص ۲۷-۲۸ و شرح القصيدة التونية هراس ۶۸/۲ و توضیح المقاصد و

تصحیح القواعد فی شرح قصيدة الامام ابن قیم، احمد بن ابراهیم بن عیسی ۲۱۴/۲

المجید

مجید، یعنی بزرگواری که دارای مجد و عظمت است و مجد، یعنی عظمت و گستردگی صفات؛ پس یکایک صفاتش، بزرگ است؛ او، علیم است و در علم و دانایی اش کامل می باشد؛ رحیم است و رحمتش، همه چیز را فرا گرفته و قدیر (توانا) است و هیچ چیزی او را درمانده نمی کند؛ حلیم (بردبار) است و در بردباری اش کامل می باشد؛ حکیم (باحکمت) است و در حکمت خویش کامل می باشد و سایر نامها و صفاتش^۱ در نهایت بزرگی قرار دارند و در هیچیک از نامها و صفاتش نقص و کمبودی نیست. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّهُ حَمِيدٌ مُّجِيدٌ﴾ (هود: ۷۳)

الکبیر

خدای متعال، دارای صفات بزرگی و عظمت و شکوه است؛ او، از هر چیزی بزرگتر و والاتر است؛ خداوند عَلَّی، در دل دوستان و برگزیدگانش بزرگ است و دلهایشان، سرشار از تعظیم و بزرگداشت خداوند و فروتنی در برابر کبریا و عظمت اوست. خداوند متعال می فرماید: ﴿ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكَ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴾ (غافر: ۱۲) یعنی: «این (عذابی که در آن هستید) بدان خاطر است که شما، هنگامی که خدا به یگانگی خوانده می شد،

۲- الحق الواضح المبين ص ۳۳ و شرح النونية هراس ۷۱/۲

نمی پذیرفتید و اگر برای خدا، شریک و انباز قرار داده می شد، باور می داشتید؛ پس فرمانروایی و داوری، از آن خداوند والامقام و بزرگوار است».

السمیع

خداوند متعال، می فرماید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ (نساء: ۱۳۴) یعنی: «و خداوند، شنوای بیناست».

خداوند، در بسیاری از آیات، صفت سمع (شنیدن) و بصر (دیدن) را در کنار هم ذکر می نماید؛ پس هر کدام از صفات شنیدن و دیدن، تمام متعلقات ظاهری و باطنی خود را احاطه دارد. سمیع (شنوا)، کسی است که شنوایی او، همه شنیدنیها را در بر دارد. از اینرو خداوند، تمام صداهای آهسته و بلندی را که در جهان بالا و پایین وجود دارد، می شنود؛ طوری که گویا همه، یک صدا هستند و صداهای زیاد، برای او تشویش ایجاد نمی کند و همه زبانها را می داند و صداهای نزدیک و دور و آهسته و بلند، برای او یکسان است؛ ﴿سَوَاءٌ مِّنْكُمْ مَّنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ﴾ (رعد: ۱۰) یعنی: «کسی که از شما سخن را پنهان می دارد و کسی که سخن را آشکارا می سازد و آنکه خویشتن را در شب مخفی می نماید و آنکه در روز روان می گردد، (برای خدا) یکسان می باشند».

و نیز فرموده است: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ

وَاللَّهُ يَسْمَعُ خَائُورًا كَمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ (مجادله: ۱) یعنی: «خداوند، گفتار آن

زنی را می پذیرد که درباره شوهرش با تو بحث و مجادله می کند و به خدا شکایت می برد؛ خدا قطعاً گفتگوی شما دو نفر را می شنود؛ چراکه خدا، شنوا و بیناست». عایشه رضی الله عنها می گوید: بزرگوار و بابرکت است خداوند که شنوایی او، صداها را در بر گرفته است؛ زنی نزد پیامبر ﷺ آمد و از شوهرش شکایت می کرد؛ من، در آن هنگام کنار حجره بودم؛ برخی از سخنانش برای من پوشیده بود و متوجه آن نمی شدم؛ پس خداوند، این آیه را نازل فرمود: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾^۱ شنیدن خداوند، بر دو نوع است:

یکی اینکه همه صداهاى آشکار و پنهان و بلند و آهسته را می شنود و کاملاً به آن احاطه دارد.

دوم: دعا و خواسته دعاکنندگان و عبادت کنندگان را می شنود و دعایشان را می پذیرد و به آنها پاداش می دهد. چنانچه خداوند متعال، می فرماید: ﴿إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾^۲ (ابراهیم: ۳۹) یعنی: «بى گمان پروردگار من، دعا را می شنود»؛ (یعنی اجابت می کند).. و گفته نمازگزار که می گوید: (سمع الله لمن حمده) یعنی: «خداوند، خواسته هر ستایشگری را می پذیرد».

البصیر

بصیر، یعنی ذاتی که بینایی او، همه دیدنیها را در تمام گوشه های زمین و آسمان احاطه نموده است؛ حتی پنهان ترین چیز را می بیند، پس او راه رفتن مورچه سیاه بر صخره سنگ سیاه را در شب ظلمانی می بیند و تمام اعضای باطنی و ظاهری مورچه و نیز حرکت، قدرت و انرژی اعضای ظریف و باریکش را مشاهده می کند؛ حرکت آب را در شاخه های درختان و ریشه هایشان می بیند؛ انواع گیاهان کوچک و بزرگ را می بیند، رگهای باریک مورچه، زنبور، پشه و حشرات کوچکتر از آن را می بیند. پس پاک است خداوندی که عقلها، در عظمت و بزرگی او و گستردگی صفاتش و نیز در کمال عظمت، مهربانی و آگاهیش از پیدا و پنهان و حاضر و غایب، سرگشته و حیرانند.

خداوند، خیانت چشمها و به هم خوردن پلکها و حرکت قلبها را می بیند؛ چنانچه می فرماید: ﴿الَّذِي يَرْنٰكَ حِيْنَ تَقُوْمُ ﴿۳۸﴾ وَتَقَلُّبُكَ فِي السَّجْدِيْنَ ﴿۳۹﴾ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ ﴿۴۰﴾ (شعراء: ۲۱۸-۲۲۰) یعنی: «آن خدایی که تو را می بیند بدانگاه که (برای نماز تهجد) بر می خیزی (و همچنین) حرکت (قیام و رکوع و سجده ات) را در میان سجده کنندگان می بیند؛ چرا که او، بس شنوا و آگاه است».

﴿يَعْلَمُ حَآيَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُوْرُ ﴿۴۱﴾﴾ (غافر: ۱۹) یعنی: «خداوند از دزدانه نگاه کردن چشمها و از رازی که سینه ها در خود پنهان می دارند، آگاه است».

﴿ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾ (بروج: ۹) ترجمه: «و خداوند، بر هر چیزی حاضر و ناظر است».. یعنی آگاه است و علم و بینایی و شنوایی او، تمام کاینات را احاطه کرده است.^۱

۱- الحق الواضح المبين ص ۳۴-۳۶ و شرح النونية ۷۲/۲

العلیم الخبیر

الله ﷻ، فرموده است: ﴿ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۚ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿۷۵﴾ یعنی: «او، بر سر بندگان خود مسلط است و او، دانای آگاه می باشد».

﴿ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۷۶﴾ ﴾ (انفال: ۷۵) یعنی: «بی گمان خداوند، از هر چیزی آگاه است».

او، دانایی است که دانایی او، بر هر چیزی احاطه دارد؛ او، از تمام امور بدیهی، ممکن و ناممکن باخبر است. پس خداوند، ذات بزرگوار و صفات مقدس و بزرگ خود را که از واجبات و بدیهیات می باشد و وجود آن قطعی است، می داند. همچنین از چیزهایی که وجود آن ممکن نیست، باخبر است و می داند که اگر به وجود بیایند، وجود آنها چه اثری خواهد داشت؛ چنانچه می فرماید: ﴿ لَوْ كَانَ فِيهِمَا ءِاهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا ﴾ (انبیاء: ۲۲) یعنی: «اگر در آسمانها و زمین غیر از خدای یگانه، معبودها و خدایانی می بودند، قطعاً آسمانها و زمین تباه می گردید».

و می فرماید: ﴿ مَا آتَخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ ۚ إِذَا أَذَّهَبَ كُلُّ

إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ﴾ (مؤمنون: ۹۱) یعنی: «خداوند، نه فرزندی برای خود برگرفته و نه خدایی با او بوده است؛ چراکه اگر خدایی با او می بود، هر خدایی به آفریدگان خود می پرداخت و هریک از خدایان بر دیگری برتری و چیرگی می جست».

پس در اینجا خداوند عَلَّمَ خبر داده که چیزهایی را می داند که وجود آن، امکان ندارد و به فرض امکان، پیامد وجود آن را بیان نموده است.

و نیز ممکنات را می داند؛ منظور از ممکنات، چیزهایی هستند که وجود و عدم وجود آنها، امکان پذیر است؛ پس او، دانایی است که دانایی و آگاهی، جهان بالا و پایین را احاطه نموده و هیچ مکان و زمانی نیست که او، به آن آگاه نباشد و او، پیدا و پنهان را می داند.

چنانکه می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (انفال: ۷۵) یعنی: «خداوند به هر چیزی داناست».

نصوص بسیاری در بیان فراگیر بودن علم و آگاهی خداوند آمده است. به اندازه ذره ای یا کوچکتر و بزرگتر از آن، در آسمان و زمین از نگاه خداوند پنهان نمی ماند؛ خداوند، نه غفلت می ورزد و نه فراموش می کند؛ علم و دانش گسترده و گوناگون مردم و آفریده ها، در مقایسه با علم و آگاهی خداوند، هیچ چیزی به نظر نمی آیند؛ همانطور که قدرت و توانایی آنها به هیچ وجه با قدرت خداوند قابل مقایسه نیست. پس خداوند است که به انسانها چیزهایی آموخته که نمی دانستند و آنها را بر انجام کارهایی توانایی داده که بر انجام آن توانایی نداشتند. علم و آگاهی خداوند، به تمام آنچه در جهان بالا و پایین است، احاطه دارد؛ او، آینده جهان را می داند و از آنچه که وجود ندارد، باخبر است. می داند که اگر پدید بیاید، چگونه خواهد بود؛ اوضاع و احوال انسانها را از زمانی که آنها را آفریده و پس از آنکه آنان را می میراند و پس از آنکه آنها را زنده می گرداند، می داند؛ از همه کارهای خوب و بد آنان و سزا و جزای آنها در جهان آخرت بطور مفصل و با تمام جزئیات باخبر است.^۱

۱- الحق الواضح المبين ص ۳۷-۳۸ و شرح القصيدة النونية هراس ۷۳/۲ و تفسیر سعدی ۶۲۱/۵

خلاصه اینکه خداوند، ذاتی است که به درون و برون و به پیدا و پنهان و به واجبات و محالات و ممکنات و به جهان بالا و پایین و به گذشته و حال و آینده بطور کامل آگاه است و از آن خبر دارد. پس هیچ چیزی بر او پوشیده و پنهان نیست.^۱

الْحَمِيدُ

الله ﷻ می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ

الْحَمِيدُ ﴿۱۵﴾ (فاطر: ۱۵) یعنی: «ای مردم! شما نیازمند الله هستید و الله، بی نیاز ستوده است».

ابن قیم رحمه الله می گوید: خداوند، از دو جهت ستوده است: یکی اینکه همه مخلوقات، ستایش او را می گویند؛ پس هر ستایش و سپاسی که اهل آسمانها و زمین و پیشینیان و آیندگان آنها، گفته و می گویند و هر ستایشی که آنها نگفته اند و فقط فرض می شود، تنها سزاوار خداست؛ چون خداوند است که آنها را آفریده، روزی داده، نعمتهای ظاهری و باطنی و دینی و دنیوی را به آنها ارزانی نموده و رنجها و ناگواریها را از آنها دور کرده است. پس هر نعمتی که بندگان دارند، از جانب خداست و تنها اوست که بدیها و بلاها را دور می نماید؛ لذا او سزاوار آن است که بندگان، در تمام اوقات ستایش او را بگویند و شکر او را به جای آورند.

دوم اینکه: خداوند، با اسمای حسنی و صفات کامل خود ستایش می شود؛ او دارای هر صفت کمالی است و او، برای هر صفتی سزاوار کاملترین ستایش می باشد. پس او به خاطر ذاتش ستایش می گردد و نیز بر اساس صفاتش ستوده می شود.

همچنین برای کارهایش ستایش می گردد؛ چون کارهای او، فضل و احسان و عدل و حکمت است و او، بر آفرینش و قانون و احکام تقدیری و شرعی و جزایی ای که وضع نموده، مورد ستایش است و افکار، توانایی برشمردن ستایش او را ندارند و قلمها، از بیان ستایش او ناتوان هستند.^۱

العزیز، القدير، القادر، المقتدر، القوي، المتين

معانی این اسمهای بزرگ، نزدیک به هم است؛ پس خداوند، دارای قدرت کامل و بزرگی است و توانایی او، فراگیر می باشد. ﴿إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ (یونس: ۶۵) یعنی: «عزت (و قدرت) همه، از آن خداست».

و می فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ﴾ (هود: ۶۶) یعنی: «پروردگار تو، نیرومند و چیره است».

خداوند، مفاهیم سه گانه چیرگی و برتری را به صورت کامل دارا می باشد:

۱- عزت در قدرت و توانایی؛ نامهای (القوی) و (المتین) بر مفهوم عزت دلالت می نمایند و این، صفت بزرگ اوست که قدرت مخلوقات هر چند بزرگ باشد، به آن نمی رسد. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ (ذاریات: ۵۸) یعنی: «تنها خدا، روزی رسان و نیرومند و صاحب قدرت است و بس».

۱- الحق الواضح ص ۳۱-۴۰ و شرح القصیده النونیة هراس ۷۵/۲ و توضیح المقاصد و تصحیح

و می فرماید: ﴿وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (ممتحنه: ۷) یعنی: «خدا، بسیار توانا است و او، آمرزنده مهربان می باشد».

و می فرماید: ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ (انعام: ۶۵) یعنی: «بگو: خدا، می تواند عذاب بزرگی از بالای سرتان و یا از زیر پاهایتان بر شما بگمارد و یا اینکه شما را دسته دسته و پراکنده گرداند و برخی از شما را به جان برخی دیگر بیندازد و گرفتار همدیگر سازد».

و می فرماید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿۱۰۱﴾﴾ (کهف: ۴۰) یعنی: «و خداوند بر هر چیز، توانا بوده (و هست)».

و می فرماید: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ ﴿۱۰۲﴾ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿۱۰۳﴾﴾ (قمر: ۵۴ و ۵۵) یعنی: «قطعاً پرهیزگاران، در باغها و کنار جویباران بهشتی جای خواهند داشت نزد پادشاه بزرگ و توانایی».

۲- عزت در برتری و بی نیازی؛ او، بی نیاز است و به هیچکس نیاز ندارد. بندگان، نمی توانند به او زیان یا سودی برسانند. بلکه اوست که سود و زیان می رساند و می دهد و نمی دهد.

۳- عزت در برتری و چیرگی؛ تمام هستی، در برابر عظمت خدا، فروتن و تسلیم اراده اوست و او، بر همه مخلوقات چیره می باشد و هیچ چیزی جز با کمک و قدرت و فرمان او حرکت نمی کند. هر چه خدا بخواهد، می شود و آنچه او نخواهد، انجام نمی شود. او، آسمانها و زمین را و آنچه را که در میان آن دو هست، در شش روز آفرید. او، مردم را آفریده، سپس آنها را می میراند و آنان را دوباره زنده می گرداند و آنگاه به سوی او باز گردانده می شوند.

خداوند متعال، می فرماید: ﴿ مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ ﴾ (لقمان: ۲۸) یعنی: «آفرینش شما (در آغاز) و زنده گرداندن شما (در انجام) جز همسان (آفرینش و زنده گردان) فردی نیست».

همچنین می فرماید: ﴿ وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ﴾ (روم: ۲۷) یعنی: «اوست که آفرینش را آغاز کرده است و سپس آن را باز می گرداند و این، برای او آسانتر است».

یکی از آثار و نشانه های قدرت خداوند، این است که زمین را خشک و پژمرده می بینی، اما وقتی او، بر آن باران می فرستد، زمین، سبز و خرم می شود. و از جمله آثار قدرتش، این است که کافران و ستمگران و ملتھایی را که پیامبران و وحی را تکذیب کردند، با انواع کیفرها بگونه ای هلاک نمود که تلاش و چاره اندیشی، اموال و لشکریان و قلعه هایشان، نتوانستند آنها را از عذاب خدا نجات دهند و چیزی جز هلاکت و نابودی به آنها نيفزودند. خداوند، به انسانهای این زمان قدرت و توانایی وافر و عنایت کرده و چیزهایی را به آنان آموخته که پیشتر نمی دانستند؛ از اینرو انسان، به اختراعات و توانمندیهای علمی زیادی دست یافته که خود، از نشانه های قدرت الهی است. البته قدرت خدا، آنجا نمایان می شود که تواناییها و یافته های علمی انسان، نمی تواند عذابهای ویرانگر الهی را دور نماید؛ با اینکه انسانها، نهایت تلاش خود را برای جلوگیری از آفتهای آسمانی بکار می گیرند، اما فرمان الهی، بر آنان چیره است و عناصر جهان بالا و پایین، تسلیم قدرت خدا می باشند. از کمال قدرت، برتری و فراگیر بودن توانایی خداوند، این است که همانطور که آفریننده بندگان است، آفریننده کارها، طاعات و معاصی آنان نیز می باشد. خداوند، اینها را آفریده و بندگان، آن را انجام می دهند؛ این دو چیز، با هم تضادی ندارند؛ زیرا خداوند، آفریننده اراده و قدرت انسانهاست و آفریننده سبب تام، آفریننده مسبب

است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ (صافات: ۹۶) یعنی:

«خداوند، هم شما را آفریده است و هم آنچه را که انجام می دهید».

پیروزی دوستان خدا با وجود تعداد اندک و اسلحه کم بر دشمنانی که از لحاظ تعداد جنگجو و ساز و برگ جنگی، قویترند، در اثر نصرت و یاری الهی است که

خود، نشانه قدرت خدا می باشد. خداوند متعال، می فرماید: ﴿كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ

غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (بقره: ۲۴۹) یعنی: «چه بسیارند گروههای اندکی که به

فرمان خدا بر گروههای فراوانی چیره شده اند».

انواع عذاب و کیفری که خداوند، به اهل جهنم می دهد و انواع نعمتهای

همیشگی و پایداری که به اهل بهشت می بخشد، از آثار قدرت و رحمت اوست.^۱

پس او، با قدرت خویش، موجودات را به وجود آورده، به تدبیر آنان پرداخته و با

قدرت خویش آنها را برابر و درست نموده است و آنها را با قدرت خود زنده

می نماید و می میراند و بندگان را برای پاداش و مجازات زنده می گرداند؛ به

نیکوکار در برابر نیکیهایش پاداش می دهد و گناهکار را به خاطر بدیهایش مجازات

می کند و با قدرت خویش، دلها را بر آنچه می خواهد، دگرگون می سازد و هرگاه

چیزی بخواهد، می گوید: بشو و آن هم می شود.^۲

خداوند متعال، می فرماید: ﴿أَئِنَّمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا﴾ (بقره: ۱۴۸)

یعنی: «هر جا که باشید، خدا، همگی شما را گرد می آورد».

۱- الحق الواضح المبين ص ۴۵-۴۶ و نگا: شرح النونية هراس ۷۸/۲ و تفسیر سعدی

۲- تفسیر سعدی ۶۲۴/۵

الغنی

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ﴾ (نجم: ۴۸) یعنی: «و اینکه قطعاً اوست که ثروتمند می کند و فقیر می گرداند».

و می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

﴾ (فاطر: ۱۵) یعنی: «ای مردم! شما نیازمند خدايید و خدا، بی نیاز و ستوده است».

پس خداوند متعال، غنی و بی نیاز است. بدون تردید خداوند، از هر جهت، بطور کامل بی نیاز است؛ چون خودش و صفاتش، کامل می باشد و به هیچ وجه، کمبودی، در او راه ندارد. از اینرو امکان ندارد که غنی و بی نیاز نباشد؛ چرا که بی نیازی، از لوازم ذات اوست. همانطور که او، احسان کننده و بخشنده و مهربان و بزرگوار است.

تمام مخلوقات در هیچ حالی از او بی نیاز نیستند. زیرا مخلوقات در پیدایش و ماندگاری و در تمام نیازهای خود، نیازمند او هستند و بخشش او، پیاپی و در تمام لحظات به سوی آفریده ها سرازیر است و مخلوقات، شب و روز از کرم و لطف او برخوردارند.

از کمال بی نیازی و توانگری و بزرگواریش، این است که به بندگانش فرمان می دهد تا او را بخوانند و صدا بزنند و به آنها وعده می دهد که دعایشان را خواهد پذیرفت و آنها را با برآورده نمودن خواسته هایشان کمک خواهد کرد و از فضل خویش به آنها آنچه از او خواسته یا نخواستند، می بخشد. از کمال توانگری و بی نیازی، این است که اگر همه مردم اعم از گذشتگان و آیندگان در یک میدان

گرد هم آیند و از او بخواهند و او تمام خواسته ها و آرزوهایشان را برآورده سازد، به اندازه یک ذره از پادشاهی او کم نمی گردد.

همچنین از کمال توانگریش، این است که نعمتهای فراوان و جاودانه به اهل بهشت می دهد؛ نعمتهایی که هیچ چشمی مانند آن را ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به ذهن هیچ انسانی خطور نکرده است.

از کمال بی نیازی خدا، این است که او، همسر و فرزندی ندارد و برای خود شریکی در فرمانروایی نگرفته است. پس او، بی نیازی است که دارای صفات کامل می باشد و نیازهای تمام آفریده ها و مخلوقات خود را برآورده می نماید.^۱

خلاصه اینکه خداوند، بی نیازی است که از هر جهت و بطور کامل و مطلق غنی می باشد و نیازهای عموم مخلوقات خود را بر آورده می نماید و نیازهای بندگان خاص خود را بدین ترتیب برآورده می سازد که بخشی از معارف الهی و حقایق ایمانی را در قلوبشان جای می دهد و بدین سان آنان را غنی می گرداند.^۲

الْحَكِيمُ

خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴾ (انعام: ۱۸) یعنی: «او، حکیم آگاه می باشد».

خداوند، حکیم است و دارای کمال حکمت می باشد؛ حکیم، کسی است که دارای علم و آگاهی گسترده بر مبادی امور و عواقب آن می باشد؛ همچنین حکیم،

۱- الحق الواضح المبين ص ۴۷-۴۸ و شرح التوبة هراس ۷۸/۲

۲- تفسير شيخ عبدالرحمن بن ناصر السعدي ۶۲۹/۵

کسی است که حمد و ستودگی وافر، قدرت کامل و رحمت فراوان دارد و هر چیزی را جای مناسبش قرار می دهد و نمی توان به او اعتراض کرد.

حکمت خداوند، بر دو نوع است:

نوع اول: حکمت در آفرینش؛ خداوند، آفریدگان را به حق آفریده و منظورش، از آفرینش مخلوقات حق بوده است؛ بدین ترتیب تمام آفریده ها را به بهترین نظم آفریده و ترتیبی کامل به آنها داده است و هر مخلوقی را بگونه ای که شایسته آن می باشد، آفریده و بلکه به هر جزئی از اجزای مخلوقات و به هر عضوی از اعضای حیوانات خلقت و شکل مناسب آن را داده است. بگونه ای که هیچ کمبود و نقصی، در آفرینش او مشاهده نمی شود. چنانچه اگر همه مخلوقات از اول تا آخر جمع شوند و عقلهای خود را بکار بندند تا آفرینشی همانند آفرینش خدا پیشنهاد کنند، نخواهند توانست؛ آنان، به هیچ عنوان توانایی چنین کاری را ندارند. چراکه اگر عقلا و فرزندگان، بتوانند بسیاری از حکمتهای او را دریابند و به بخشی از استواری و نظم هستی پی ببرند، همین، برای آنها کمال است.

خداوند، بندگانش را به مبارزه طلبیده و به آنها فرمان داده است تا در آفرینش او بنگرند و چندین بار به آن نگاه کنند و بنگرند که آیا در آن کمبود و خللی مشاهده می کنند؟

قطعاً دیدگان، خسته و ناتوان می شوند و نمی توانند بر آفریده های خدا خرده

بگیرند.

نوع دوم: حکمت خدا در شرع و فرمان او؛ خداوند، قوانین را وضع نموده و کتابها را نازل فرموده و پیامبران را فرستاده تا بندگان، خدا را بشناسند و او را بپرستند. پس چه حکمت و فضل و کرمی بزرگتر از این می تواند باشد؟ براستی که شناخت و پرستش خداوند یگانه و انجام دادن عمل فقط برای او و ستایش نمودن و

سپاس گفتن او، بهترین بخشش الهی به بندگانش می باشد و هر کس، از این نعمت برخوردار شود، به برترین فضیلت رسیده است.

پرستش و ستایش خداوند، بزرگترین سعادت و مایه آرامش و سرور دلها و ارواح است؛ همانطور که تنها عامل دستیابی انسان به سعادت ابدی و نعمت پایدار می باشد. اگر در فرمان و قانون الهی جز این، حکمت دیگری وجود نداشت، باز هم کافی بود؛ چرا که این، حکمت بزرگی است که اساس خوبیها و کاملترین لذتها می باشد و بهشت و جهنم برای آن آفریده شده و آفرینش مردم نیز به خاطر آن بوده است.

از سوی دیگر دین و شریعت، هر خوبی و خیری را در بردارد.

آموزه ها و فرموده های الهی، دلها را از علم و یقین و ایمان و باورهای درست مالمال می نماید، انحراف دلها را می زداید و اخلاق زیبا و کار شایسته و هدایت و صلاح را به بار می آورد.

اوامر و نواهی خداوند، در نهایت حکمت و صلاح قرار دارند و مایه اصلاح دین و دنیا می باشند. او، تنها به چیزی دستور می دهد که مصلحت خالص است و یا مصلحت و سود در آن بیشتر می باشد و فقط از چیزی نهی می کند که زیان محض است یا زیان آن بیشتر می باشد. از حکمت شریعت و قانون اسلامی، این است که همانگونه که مایه صلاح و درستی دلها و اخلاق و اعمال و استقامت بر راه راست می باشد، سبب بهبود دنیا نیز می گردد و امور دنیا، جز با دین راستینی که محمد مصطفی ﷺ آورده، سامان نمی یابد و درست نمی شود.

این، امری است که هر فرد عاقل، آن را مشاهده و احساس می کند. زیرا اوضاع امت محمد ﷺ تازمانی که تمام اصول و فروع این دین و رهنمودهای آن را انجام می دادند، در نهایت درستی و خوبی بود و چون از دین، منحرف شدند و بسیاری از

رهنمودهای آن را ترک گفتند و آموزه های والای آن را در زندگی خود پیاده نکردند، گذشته از آنکه در دین دچار انحراف گشتند، دنیایشان نیز دچار آشفتگی و انحراف شد.

به ملتهای دیگری که در اوج قدرت و تمدن قرار دارند بنگرید که به خاطر عاری بودن قدرت و تمدن آنان از روح و رحمت و عدالت دین، زیان قدرت و تمدنشان، از سود آن بیشتر و شر آن از خیرش، بزرگتر می باشد؛ بگونه ای که دانشمندان و فرزندان و سیاستمداران چنین تمدنی، از کنترل آسیبها و آفتهای برآمده از تمدن و قدرت، ناتوان هستند و تا زمانی که همچنان به بی دینی خود ادامه دهند، توانایی چنین کاری را نخواهند داشت. لذا این، از حکمت الهی است که دین و قرآنی که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آورده، بزرگترین دلیل راستگویی او و صداقت آنچه که آورده، می باشد. خلاصه اینکه حکمت خداوند حکیم در آفریده هایش به چشم می خورد و او در احکام تقدیری و شرعی و جزائی خود، باحکمت است. فرق احکام تقدیری با احکام شرعی این است که احکام تقدیری به آنچه خداوند به وجود آورده و مقدر نموده است، مربوط می شود؛ بدین سان هر چه او بخواهد، می شود و هر آنچه او نخواهد، نمی شود.

احکام شرع متعلق به چیزهایی است که او مشروع نموده است و هیچ بنده ای از این دو بیرون نیست. پس هر دو حکم اعم از تقدیری و تشریحی، در بنده ای که کارهای مورد پسند و رضایت خدا را انجام می دهد، جمع شده اند؛ برعکس، هر کس، کارهایی بکند که خدا دوست ندارد، فقط حکم تقدیری خداوند در او یافت می شود؛ زیرا او، آنچه را که می کند، به تقدیر و قضای الهی انجام می دهد. اما حکم شرعی در او یافت نمی گردد؛ چراکه او، کارهای مورد پسند خداوند را

ترک کرده است. پس خیر و شر و طاعات و گناهان، متعلق و تابع حکم تقدیری هستند و آنچه خداوند دوست می دارد، تابع و متعلق به حکم شرعی می باشد.^۱

الجلیم

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ^ع

وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢٣٥﴾ (بقره: ۲۳۵) یعنی: «و بدانید که خداوند آنچه را در دل دارید، می داند؛ پس از (نافرمانی) او خویشتان را برحذر دارید و بدانید که بی گمان خداوند، بس آمرزنده و شکیاست».

خداوند، نعمتهای ظاهری و باطنی را به سوی بندگان سرازیر نموده است؛ با اینکه بندگان، مرتکب گناه می شوند و لغزشهای فراوانی از آنان سر می زند، اما خداوند، بردبار است و با گناهکاران طبق عملشان برخورد نمی نماید؛ بلکه به آنها مهلت می دهد تا توبه نمایند و به سوی او باز گردند.^۲

او، دارای بردباری کامل است. بردباری و شکیبایی خداوند ﷻ، کافران و فاسقان و گناهکاران را در بر گرفته است؛ زیرا او به آنان مهلت داده و فوراً آنها را به عذاب گرفتار نمی کند تا بلکه توبه نمایند و اگر می خواست به محض ارتکاب گناه، آنان را می گرفت و کیفر می داد. چون کیفرهای زود هنگام از پیامدهای گناهان

۱- الحق الواضح المبين ص ۴۸-۵۴ و ن.ک شرح النونية هراس ۸۰/۲ و ن.ک: تفسیر سعدي

۵/۶۲۱ و توضیح المقاصد و تصحیح القواعد فی شرح قصيدة الامام ابن قیم از احمد بن ابراهيم بن

عیسی ص ۲۲۶/۲

۲- تفسیر شیخ عبدالرحمن بن ناصر سعدي ۵/۶۳۰

می باشند. اما خداوند، بردبار است و بردباری خداوند، چنین ایجاب می کند که به آنها مهلت دهد.^۱ چنانچه می فرماید: ﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا ﴿٤٥﴾﴾ (فاطر: ۴۵) یعنی: «اگر خدا، مردمان را به سبب ستمشان کیفر می داد، بر روی زمین هیچ جنبنده ای باقی نمی گذاشت و لیکن آنان را تا مدت معین مهلت می دهد؛ وقتی که مهلت ایشان، سر رسید، (پاداش و مکافات اعمالشان را می دهد؛ چراکه) خداوند، به بندگان خود بیناست».

و می فرماید: ﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَجْرُونَ ۗ سَاعَةً ۗ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٦١﴾﴾ (نحل: ۶۱) یعنی: «اگر خدا، مردمان را به سبب ستمشان کیفر می داد، بر روی زمین جنبنده ای باقی نمی گذاشت و لیکن آنان را تا مدت معین مهلت می دهد و هنگامی که اجل آنان سر رسید، نه لحظه ای (آن را) عقب می اندازند و نه پیش».

العفو، الغفور، الغفار

الله ﷻ می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌ غَفُورٌ ﴿٦٠﴾﴾ (حج: ۶۰) یعنی: «خداوند، عفوکننده آمرزنده است».

الله ﷻ، همواره به عفو، آمرزش و گذشت از بندگانش موصوف بوده است؛ همه، به آمرزش و عفو او نیازمندند و همگان، نیازمند رحمت و کرم او می باشند. خداوند ﷻ، به هر کس که اسباب مغفرت و آمرزش را فراهم نماید، وعده داده است که او را می آمرزد: ﴿وَلِيَّ لَغْفَارٍ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ﴾ (طه: ۸۲) یعنی: «من، قطعاً می آمرزم کسی را که برگردد و ایمان بیاورد و کارهای شایسته انجام دهد و سپس راهیاب شود».

عَفُوٌّ و بخشاینده، کسی است که عَفُوٌّ و آمرزش او، فراگیر است و همه گناهایی را که از بندگانش سر می زند، در بر می گیرد؛ بویژه وقتی که بندگان، با کارهایی از قبیل طلب آمرزش، توبه نمودن، ایمان آوردن و اعمال شایسته به سوی خدا روی بیاورند؛ پس خداوند، توبه بندگانش را می پذیرد و از بدیها گذشت می نماید و دوست دارد که بندگانش، در فراهم نمودن عواملی بکوشند که بوسیله آن می توانند عفو و آمرزش خدا را به دست بیاورند؛ عواملی از قبیل تلاش برای تحصیل رضامندی خدا و نیکی به بندگانش. این، از کمال عفو الهی است که بنده هر چقدر گناه کند و سپس توبه نماید و به سوی خدا بازگردد، خداوند، همه گناهان بزرگ و کوچک او را می آمرزد. همچنین خداوند ﷻ، چنین مقرر داشته که پس از اسلام آوردن، گناهان قبل از اسلام را از بین ببرد و عفو نماید. همینطور گناهایی که قبل از توبه نمودن انجام شده اند، با توبه کردن معاف می شوند. خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلٰٓىٰ اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ ۚ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِيْعًا ۗ اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ﴾ (زمر: ۵۳) یعنی: «بگو: ای بندگانم! ای آنان که در

معاصی، زیاده روی کرده اید! از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید؛ قطعاً خداوند، همه گناهان را می آمرزد؛ چراکه او، بسیار آمرزگار و بس مهربان است».

در حدیث آمده است که خداوند ﷻ می گوید: (یا ابن آدم إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقِرَابِ الْأَرْضِ خَطَايَا ثُمَّ لَقَيْتَنِي لَا تَشْرِكُ بِي شَيْئاً لِأَتَيْتَكَ بِقِرَابِهَا مَغْفِرَةً) ^۱ یعنی: «ای فرزند آدم! اگر به پُری زمین گناه کرده باشی و سپس در حالی نزد من بیایی که با من چیزی را شریک نمی کنی، به پُری زمین با آمرزش و مغفرت به سوی تو می آیم».

همچنین خداوند متعال، می فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ﴾ (نجم: ۳۲) یعنی: «پروردگار تو، دارای آمرزش گسترده و فراخ است».

الله ﷻ، اسباب دستیابی به آمرزش الهی را با توبه، استغفار، ایمان و عمل صالح، نیکی به بندگان، عفو و گذشت از آنها و داشتن گمان نیک به خدا و دیگر چیزهایی که انسان را به آمرزش خدا نزدیک می نماید، میسر و فراهم نموده است.

التَّوَابُ

الله ﷻ می فرماید: ﴿الَّذِينَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ بِالصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (توبه: ۱۰۴) یعنی: «آیا نمی دانند که تنها خداست که توبه بندگان و صدقات را می پذیرد و فقط اوست که بسیار توبه پذیر و مهربان می باشد»؟

۱- ترمذی ۱۲۲/۴ و آلبنانی در صحیح الجامع ۵۴۸/۵ آن را حسن دانسته است.

توابع یعنی ذاتی که همواره توبه توبه کنندگان را می پذیرد و گناهان بازگشتگان به سوی خود را می آمرزد. خداوند، پس از آنکه بندگانش توبه می کنند، توبه آنها را می پذیرد و با بخشش گناهانشان به سوی آنان می آید.^۱

از اینرو خداوند، به دو صورت توبه بندگانش را می پذیرد: یکی اینکه به بنده توفیق می دهد تا توبه نماید و به سوی خدا بازگردد. توبه، شرایطی دارد که عبارتند از: دست کشیدن از گناه، پشیمان شدن بر انجام دادن آن، و تصمیم گرفتن بر اینکه دوباره آن را انجام ندهد و به جای آن، کار شایسته انجام دادن.

دوم اینکه: خداوند با پذیرفتن توبه بنده و محو گناهانش بوسیله توبه، توبه او را می پذیرد؛ زیرا توبه راستین، گناهان پیش از خود را از بین می برد.^۲

الرقیب

الله عز وجل از آنچه دلها، در خود پنهان می دارند، آگاه است و مراقب همگان می باشد. چنانچه می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ (نساء: ۱) یعنی: «خداوند، مراقب شما است».

الله عز وجل، تمام مخلوقات را حفاظت نموده و همه را در بهترین نظام قرار داده است.^۳

۱- تفسیر سعدی ۶۲۳/۵

۲- الحق الواضح المبين ص ۷۴

۳- تفسیر سعدی ۶۲۳/۵

الشهید

شهید، یعنی آگاه بر همه چیز؛ خدای متعال، همه صداهای آهسته و بلند را می‌شنود و همه موجودات بزرگ و کوچک را می‌بیند. علم و آگاهی او، تمام چیزها را در برگرفته و او، بر بندگانش گواه است.^۱

شیخ عبدالرحمن سعدی رحمه الله می‌گوید: (الرقیب) و (الشهید)، مترادفند و هر دو، بر این دلالت می‌نمایند که شنوایی خداوند، بر شنیدنیها احاطه دارد و بینایی او، تمام دیدنیها و علم و آگاهی او، همه معلومات بزرگ و کوچک را در بر دارد؛ او، به آنچه در دل خطور می‌کند، آگاه است. از اینرو به طریق اولی کارهای ظاهری را می‌بیند و به آن آگاه می‌باشد. خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ۝﴾ (نساء: ۱) یعنی: «خداوند، مراقب شما است».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۝﴾ (مجادله: ۶) یعنی: «خداوند، بر هر چیزی آگاه و ناظر است».

لذا مراقبت، به عنوان یکی از بزرگترین اعمال قلب، بدین معناست که خداوند با توجه به نام (رقیب) و (شهید) پرستش شود. پس هر گاه بنده بداند که علم خداوند، حرکتهای ظاهری و باطنی او را در بردارد و از اینرو در همه حالات خود، همواره به خاطر داشته باشد که خداوند، از کارهایش مطلع است، چنین احساسی، او را وا می‌دارد تا درون خود را از هر فکر و خیالی که خداوند را به خشم می‌آورد،

۱- تفسیر سعدی ۶۲۸/۵ و ن.ک: شرح اسم (الشهید) و (المؤمن) در مدارج السالکین.

محافظت نماید و نیز او را وادار می کند تا ظاهر خود را از هر گفتار یا کرداری که سبب ناخشنودی خداوند است، محافظت نماید و بدین سان خداوند را اینگونه پرستش کند که گویا او را می بیند و اگر او را نمی بیند، خداوند، او را می بیند و این، کمال احسان است.^۱

پس وقتی خداوند، از امور پوشیده اطلاع دارد و بر نیتها و رازها آگاه است، به طریق اولی از ظواهر و امور آشکار باخبر می باشد. منظور از ظواهر، کارهایی است که بوسیله اعضای بدن انجام می شوند.^۲

الحفیظ

خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ﴾ (هود: ۵۷) یعنی:

«همانا پروردگار من، مراقب و مواظب هر چیزی است».

حفیظ دو معنی دارد: یکی اینکه خداوند از تمام اعمال بندگانش از قبیل: خیر و شر و گناه و طاعت، باخبر و آگاه است و علم او، تمام اعمال ظاهری و باطنی آنها را در احاطه دارد و او، اعمال آنها را در لوح محفوظ ثبت نموده است و فرشتگانی را بر بندگان مقرر نموده که اعمال آنها را می نویسند. خلاصه اینکه علم و آگاهی خداوند، همه حالات ظاهری و باطنی بندگان را احاطه نموده و اعمالشان را در لوح محفوظ ثبت کرده است؛ همچنین اعمال بندگان، در دفترهایی که در دست ملائکه می باشند، نوشته می شود و خداوند، اندازه و نقص اعمال یا کمال آنها و نیز مقدار

۱- الحق الواضح المبين ص ۵۸-۵۹

۲- شرح القصیده النویة هراس ۸۸/۲

سزا و جزای آنها را می‌داند و سپس به فضل یا عدالت خود، بندگان را بر اعمالشان، سزا و جزا می‌دهد.

معنی دوم حفیظ، این است که خداوند، بندگان را از تمام آنچه که دوست ندارند، حفاظت می‌کند؛ خداوند، به دو صورت بندگان را مورد محافظت قرار می‌دهد؛ یکی محافظت عام و دیگری محافظت خاص.

محافظت عام خداوند، این است که او، تمام مخلوقات را حفاظت می‌کند؛ بدین صورت که روزی آنها را فراهم می‌نماید و هر مخلوقی در پرتو رهنمود الهی به سوی منافع خود پیش می‌رود. چنانکه می‌فرماید: ﴿أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ

هَدَىٰ﴾ (طه: ۵۰) ترجمه: «هر چیزی را وجود بخشیده و سپس رهنمودش کرده است».. یعنی هر مخلوقی را به سوی نیازها و ضرورت‌هایش که برای او مقرر نموده، هدایت کرده است؛ مانند هدایت برای خوردن و نوشیدن و ازدواج و کار و تلاش در این زمینه‌ها و نیز دور کردن انواع ناگواریها و زیانها از آنان. در این نوع هدایت (تکوینی)، فاسق و نیکوکار و حتی حیوانات و غیره مشترکند؛ لذا خداوند است که آسمانها و زمین را از اینکه از جا بیرون روند، حفاظت می‌کند و مخلوقات را بوسیله نعمتهایش حفظ می‌نماید و فرشتگانی را برای انسان مقرر داشته که او را از هر آنچه که به زیان اوست، حفاظت می‌کنند.

نوع دوم: حفاظت ویژه خداوند؛ خدای متعال، علاوه بر آنچه گذشت، دوستانش را از آنچه که به ایمان آنها آسیب می‌رساند و از شبهات و فتنه‌هایی که یقین آنان را متزلزل می‌کند، حفاظت می‌نماید و آنان را از میان فتنه‌ها و شهوتها، سالم بیرون می‌آورد و نیز آنها را از شر دشمنانشان حفاظت می‌کند و ایشان را بر دشمنانشان پیروز می‌گرداند و مکر و توطئه دشمنان را از دوستان خود دور می‌نماید. خداوند

متعال می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ (حج: ۳۸) یعنی: «خداوند، از مؤمنان دفاع می کند».

و این، عام است و همه آسیبهای دینی و دنیوی مؤمنان را شامل می شود. پس به هر اندازه که بنده، ایمان داشته باشد، به همان اندازه خداوند با لطف خویش از او دفاع می کند. در حدیث آمده است: (إِحْفَظَ اللَّهُ يَحْفَظُكَ)^۱ ترجمه: «(دین) خدا را حفظ کن، خداوند تو را حفاظت خواهد کرد». یعنی با اطاعت از فرمان خدا و پرهیز از آنچه نهی کرده، دستورات او را پاس بدار و با عدم تعدی از حدود و مرزهای خدا حدود الهی را حفاظت نما؛ آنگاه خدا، جان و دین و مال و فرزندت و همه آنچه را که به تو داده، حفاظت می نماید.^۲

اللَّطِيفُ

لطیف، یعنی دارای لطف و مرحمت بسیار، بس دقیق و آگاه.

خداوند متعال می فرماید: ﴿اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ ۖ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَهُوَ الْقَوِيُّ

الْعَزِيزُ﴾ (شوری: ۱۹) یعنی: «خداوند نسبت به بندگانش بسیار لطف و مرحمت دارد و به هر کس که خود بخواهد، روزی می رساند و او نیرومند چیره است».

۱- ترمذی (۶۶۷/۴)؛ آلبانی، آن را در صحیح الجامع (۳۰۰/۶) صحیح دانسته است.

۲- الحق الواضح المبين ص ۶۰-۶۱

و می فرماید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَرَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

﴿انعام: ۱۰۳﴾ یعنی: «چشمها، او را در نمی یابند و او، چشمها را در می یابد و او، بس دقیق و آگاه است».

لطیف از نامهای نیک خداوند است. لطیف، ذاتی است که نسبت به بنده در امور درونیش که مربوط به خود بنده است و در امور بیرونی، لطف و مرحمت دارد. پس او، بنده را به سوی آنچه که به صلاح و سود اوست، پیش می برد؛ بی آنکه بنده احساس کند.

این، از آثار علم و کرم و رحمت اوست؛ بنابراین لطیف، دو معنی دارد:

(۱) او، آگاه است و علم و آگاهی او، بر رازها، امور پوشیده و پنهان، خفایای دلها و امور غیبی و هر آنچه که دقیق و باریک است، احاطه نموده است.

(۲) لطف و مهربانی او نسبت به بنده اش؛ بدین سان که احسان خویش را بر بنده کامل می گرداند و او را مشمول کرم و بزرگواری خویش قرار می دهد و به منازل و مقامهای بالا ارتقا می دهد، او را به سوی آسانی و گشایش سوق می دهد و از سختی دور می دارد و یا انواع مشکلات و سختیهای ناگواری که به بنده می رساند، همه و همه، صلاح بنده و راهی به سوی سعادت اوست؛ همانگونه که پیامبران را بوسیله اذیت و آزار قومشان و با جهاد در راه خدا آزموده است. چنانچه خداوند متعال، احوال یوسف علیه السلام را شرح داده و بیان نموده که این اوضاع، سرانجام نیکی برای او در دنیا و آخرت به بار آورد.

خداوند متعال، دوستانش را نیز با پیشامدها و مسایل ناگواری می آزماید، اما هدف، این است که آنها را از این طریق به آنچه دوست دارند، برساند.

لطف و کرم خداوندی را نمی توان درک کرد و در تصور و خیال نمی گنجد و چه بسا بنده به ریاست یا مقامی دنیوی چشم می دوزد و برای آن می کوشد، اما

خداوند، او را از آن دور می نماید تا این مقام به دین او آسیبی نرساند و این، لطف خداوند نسبت به بنده اش می باشد. اما بنده از عدم دستیابی به آن مقام غمگین می گردد؛ چون نمی داند و پروردگارش را نشناخته است و اگر از آنچه که خداوند در عالم غیب برای او آماده کرده، آگاه بود، ستایش خدا را می گفت و شکر او را به جای می آورد. خداوند، نسبت به بندگانش مهربان است و به دوستانش لطف دارد؛ در دعای پیامبر ﷺ آمده است: (اللهم ما رزقتنی مما أحب فاجعله قوة لی فیما تحب و ما زویت عنی مما أحب فاجعله فراغاً لی فیما تحب)^۱ یعنی: «بار خدایا! آنچه دوست دارم و تو، به من داده ای، آن را برایم نیرویی بگردان تا بوسیله آن، عملی انجام دهم که تو دوست داری و آنچه که دوست دارم و تو به من نداده ای، نبود آن را فرصتی برایم بگردان که از آن در راه آنچه دوست داری، استفاده کنم».

القرب

خداوند متعال می فرماید: ﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ﴾ (هود: ۶۱) یعنی: «اوست که شما را از زمین آفریده و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است؛ پس، از او طلب آمرزش نمایید و به سوی او برگردید؛ بیگمان خداوند، نزدیک و پذیرنده (دعا) است».

یکی از نامهای خدا، قریب (نزدیک) است. قرب او، دو نوع است:

۱- ترمذی، روایت کرده و آن را حسن دانسته داده است. عبدالقادر ارناؤوط می گوید: همانطور

است که ترمذی گفته؛ ن.ک جامع الاصول ۳۴۱/۴

۱- قرب و نزدیکی عام؛ و آن، این است که علم و آگاهی او، همه چیز را احاطه نموده و در بر گرفته و آگاهی و علم او به انسان از رگ گردن، نزدیکتر است.

۲- قرب و نزدیکی خاص او؛ بدین معنا که محبت و یاری و کمک او، به دعاکنندگان و عبادتگزاران نزدیک است و اجابت، پذیرش و پاداش او، به بندگان دعاکننده و عبادتگزار نزدیک می باشد. خداوند متعال، می فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ (بقره: ۱۸۶) یعنی: «او هنگامی که بندگانم از تو درباره من پرسند، (بگو): من، نزدیکم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می گویم».

پس از درک معانی قرب و نزدیکی عام و خاص، بین اینکه خداوند، بر بالای عرش است و بین اینکه نزدیک است، تضادی وجود ندارد؛ پس پاک است خداوند که در نزدیک بودنش، بالا و برتر است و با وجود بالا بودنش، نزدیک است.^۱

المجیب

یکی از نامهای الله جَلَّ جَلَلُهُ، مجیب است که دعای دعاکنندگان و خواسته جویندگان و عبادت بندگان فرمانبردارش را می پذیرد.

اجابت و پذیرش او، بر دو نوع است:

۱- اجابت عام که دعای هرکسی را که چیزی از او بخواهد یا او را به قصد پرستش، صدا بزند، اجابت می کند. الله جَلَّ جَلَلُهُ می فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي

۱- شرح التوبة هراس ۹۲/۲ و توضیح المقاصد ۲۲۹/۲

أَسْتَجِبْ لَكُمْ ﴿ (غافر: ۶۰) یعنی: «پروردگار شما، می گوید: مرا به فریاد بخوانید تا بپذیرم».

دعای مسألت و درخواست، اینست که بنده، بگوید: بارخدایا! فلان چیز را به من بده یا فلان چیز را از من دور نما. این دعا را فاسق و نیکوکار، هر دو، می کنند و خداوند عَلَّمَهُ طبق حالت و به اقتضای حکمتش، دعای هر کس را که بخواهد می پذیرد. بدین سان جود و کرم خداوند و فراگیر بودن احسان او که بدکار و نیکوکار را در بر می گیرد، نمایان می شود.

از اینرو، محض قبول شدن دعا، بر خوب بودن حالت دعاکننده دلالت نمی کند؛ مگر اینکه چیزی همراه او باشد که بر راستگویی و بر حق بودن او دلالت نماید. مانند دعای پیامبران برای قومشان یا بر ضد آنها که خداوند، دعایشان را اجابت نمود و این، بر صداقت و محترم بودن آنها نزد خداوند دلالت می کند. چنانچه پیامبر ﷺ بارها دعا کرد و مسلمانها و دیگران، پذیرفته شدن آن را مشاهده نمودند و این، از نشانه های نبوت و صداقت او بود.

همینطور بسیاری از مواردی که درباره پذیرفته شدن دعای اولیای خدا، ذکر می شود، نشانه این است که آنها، نزد خداوند، محترم بوده اند.

۲- اما اجابت مخصوص، دارای چند سبب است؛ از آن جمله، دعای درمانده می باشد که در سختی و بلایی بزرگ گرفتار شده است؛ خداوند، دعای او را می پذیرد. چنانچه می فرماید: ﴿أَمِّنْ مُجِيبُ الْمُضْطَرِّ إِذَا دَعَاهُ﴾ (نمل: ۶۲) یعنی: «آیا بتها بهترند) یا کسی که به فریاد درمانده می رسد هر گاه او را به کمک طلبد»؟

سبب پذیرفته شدن دعای درمانده، شدت نیازمندی او به خدا و نهایت شکستگی وی و قطع شدن وابستگی، به مخلوق است و از آنجا که رحمت الهی، تمام مخلوقات را برحسب نیازهایشان، تحت پوشش قرار داده، فردی که درمانده است، به

طریق اولی رحمت الهی، او را فرا می گیرد. موارد دیگری نیز اسباب پذیرفته شدن دعا، می باشد؛ از جمله: طول سفر، متوسل شدن به خدا با اسمای حسنی و صفات و نعمتهای او؛ و همچنین دعای مریض و ستمدیده و فرد روزه دار و دعای پدر برای فرزندش یا علیه فرزندش و دعا در اوقات و حالات شریف^۱ مانند پس از نمازها و اوقات سحر و بین اذان و اقامه و هنگام اذان و وقت نزول باران و شدت گرفتن جنگ و امثال آن پذیرفته می شود.^۲

خدای متعال می فرماید: ﴿إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ﴾ (هود: ۶۱) یعنی: «بی گمان پروردگارم نزدیک و پذیرنده (دعا) است».

الْوَدُودِ

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ

وَدُودٌ﴾ (هود: ۹۰) یعنی: «از پروردگارتان آمرزش بخواهید و بعد به سوی او برگردید؛ بی گمان پروردگار من، بسیار مهربان و دوستدار (مؤمنان) است».

و می فرماید: ﴿وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ﴾ (بروج: ۱۴) یعنی: «او، آمرزگار و دوستدار (بندگان توبه کار) است».

ودود، از وُد به معنای محبت خالص گرفته شده و ودود، یعنی دوستدار محبوب؛ پس خداوند ﷻ، پیامبرانش و ملائکه و بندگان مؤمن خود را دوست می دارد و آنها

۱- الحق الواضح المبين ص ۶۵-۶۶ و شرح التوتية هراس ۹۳/۲

۲- شرح التوتية هراس ۹۳/۲-۹۴ و توضیح المقاصد و تصحیح القواعد ۲۲۹/۲

نیز او را دوست دارند؛ بلکه آنان هیچ چیزی را بیشتر از او دوست ندارند. محبت خدا، باید در قلب بنده بیش از محبت هر چیز دیگری باشد.

محبت الله ﷻ، روح اعمال است و تمام بندگی ظاهری و باطنی، برآمده از محبت خداست. محبت بنده با خدایش، فضل و احسانی است از جانب خدا و بنده با تکیه بر توانایی خودش نمی تواند چنین کند. پس خداوند است که بنده اش را دوست می دارد و آنگاه محبت خویش را در دل او قرار می دهد. از اینرو وقتی خداوند، به بنده توفیق می دهد تا پروردگارش را دوست بدارد، آنگاه خداوند، به پاداش این محبت، محبتی دیگر نصیب او می نماید و این در حقیقت احسان محض است. چون سبب و مسبب را فقط او می آورد و از جانب اوست و منظور از آن، رد و بدل و عوض گرفتن نیست. بلکه خداوند، بندگان شکرگزار را دوست می دارد و تمام مصلحتها، به خود بنده بر می گردد.

پس با برکت است خداوندی که محبت را در دلهای مؤمنان به ودیعه نهاده، سپس آن را همواره رشد می دهد و تقویت می کند تا اینکه این محبت در دل برگزیدگان به حالتی می رسد که تمام دوست داشتنها در برابر آن از بین می روند و مشکلات برای برگزیدگان آسان می گردد و از مشقت عبادتها لذت می برند.

نتیجه آن، انواع بزرگداشتهایی خواهد بود که خداوند به آنها ارزانی می کند که بالاترین آن، محبت الهی و دستیابی به رضامندی او و بهره مند شدن از قرب اوست.

محبت بنده با پروردگارش، با دو محبت از سوی پروردگار احاطه شده است: یکی اینکه خداوند، از قبل، بنده را دوست داشته و محبت خودش را در دل او قرار داده است. دیگری اینکه پس از آنکه بنده، خداوند را دوست می دارد، خداوند نیز او را دوست می دارد.

بزرگترین سببی که بنده، به وسیله آن به بزرگترین خواسته یعنی محبت پروردگارش دست می یابد، این است که او را به کثرت ذکر کند و او را ستایش نماید، به کثرت به سوی او برگردد، بکلی بر او توکل کند، با انجام فرائض و نوافل، خودش را به او نزدیک نماید، اقوال و افعالش را خالص به رضای خداوند بگرداند و در ظاهر و باطن از پیامبر ﷺ پیروی نماید.^۱ همانطور که الله ﷻ می فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (آل عمران: ۳۱) یعنی: «بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا، شما را دوست بدارد».

الشاکر، الشکور

الله ﷻ می فرماید: ﴿وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۱۵۸) یعنی: «هر که به دلخواه کار نیکی انجام دهد، بی گمان خدا، سپاسگزار و آگاه است».

و می فرماید: ﴿إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يَضْعَفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ﴾ (تغابن: ۱۷) یعنی: «اگر به خدا قرض الحسنه ای بدهید، آن را برایتان چند برابر می سازد و شما را می آمرزد؛ خداوند، سپاسگزار و بردبار است».

همچنین می فرماید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا﴾ (نساء: ۱۴۷) یعنی: «الله، شکرگزار و آگاه است».

(الشاکر) و (الشکور)، جزو نامهای خداهستند. بدین معنا که تلاش کسانی را که برای او کار کرده اند، بی مزد نمی گذارد و ضایع نمی گرداند. پس خداوند، پاداش

۱- الحق الواضح المبين ص ۶۹-۷۰ و شرح النونية هراس ۹۶/۲ و توضیح المقاصد ۳۳۰/۲

کسی را که کار نیک انجام دهد، ضایع نمی کند. چنانچه در کتاب خود و سنت پیامبرش خبر داده که یک نیکی را تا ده برابر و تا هفتصد برابر افزایش می دهد و این، قدردانی و سپاسگزاری خدا برای بندگانش می باشد. از اینرو سختیها و ناگواریهایی را که بندگان به خاطر او متحمل می شوند، مورد توجه دارد و هر کس برای او کاری انجام دهد، پاداش او را بیش از اندازه کارش می دهد و هر کس چیزی را به خاطر او رها کند، در عوض آن، چیز بهتری به او عنایت می نماید؛ اوست که به مؤمنان توفیق می دهد تا در جهت رضامندی او گام بردارند و سپس به خاطر این کار، آنها را سپاس می گزارد و از خوبیها و نعمتهایش به آنها چیزهایی عطا می کند که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی مانند آن را نشنیده و در دل هیچ انسانی تصور آن خطور نکرده است؛ بدون تردید هیچیک از اینها، حقی نیست که بر خداوند واجب باشد. بلکه خداوند از روی جود و بزرگواری، آن را بر خود واجب نموده است.^۱

قطعاً هیچکس برتر از خداوند نیست که چیزی را بر او لازم نماید. چنانچه می فرماید: ﴿ لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ ﴾ (انبیاء: ۲۳) یعنی: «مورد بازخواست قرار نمی گیرد، ولی دیگران مورد بازخواست قرار می گیرند».

پس پاداش دادن به فرمانبردار و کیفر دادن گناهکار، بر خداوند واجب نیست؛ بلکه پاداش، فقط فضل و احسان خداست و کیفر دادن، عدالت و حکمت او می باشد؛ اما خداوند ﷻ هر چیزی را که می خواهد بر خود واجب نموده است؛ از اینرو به مقتضای وعده اش که خلاف نمی شود، هر آنچه را بر خود واجب قرار دهد، بر او واجب می گردد؛ همانطور که خداوند متعال، فرموده است: ﴿ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ

نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ

عَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۵۴﴾ (انعام: ۵۴) یعنی: «بر خویشتن رحمت واجب نموده است که هر کس از شما از روی نادانی دچار لغزشی شد، ولی بعد از آن توبه کرد و اصلاح نمود، (خداوند عذر تقصیر او را می پذیرد). چراکه او، آمرزگار مهربان است».

و می فرماید: ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (روم: ۴۷) یعنی: «و

همواره یاری مؤمنان، بر ما واجب بوده است».

اهل سنت بر این باورند که بندگان، حق واجبی بر خداوند ندارند و هر حقی باشد، خداوند است که آن را بر خود واجب قرار داده؛ از اینرو هر کس، عملی مخلصانه و طبق سنت و شیوه پیامبر ﷺ انجام دهد که این دو (یعنی اخلاص و پیروی از پیامبر ﷺ در انجام دادن عمل) برای پذیرفته شدن اعمال شرط هستند^۱، عمل او نزد خداوند، ضایع نمی شود.

پس نعمتهایی که بندگان از آن برخوردار می شوند و بلاهایی که از آنها دور می گردد، به فضل و کرم خداست؛ اگر به آنها نعمت بدهد، از فضل و احسان اوست و اگر آنها را عذاب بدهد، بر اساس عدالت و حکمت خویش چنین می کند و با این حال همواره ستوده و مورد ستایش می باشد.^۲

۱- شرح النونیه هراس ۹۸/۲ و ن.ک: توضیح المقاصد

۱- الحق الواضح المبين ص ۷۲

السید، الصمد

الله ﷻ می فرماید: ﴿ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿۱﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿۲﴾ ﴾ (اخلاص: ۱ و ۲) یعنی: «بگو: الله، یگانه یکتاست؛ الله، سرور والا، برآورنده امیدها و برطرف کننده نیازمندیها است».

پیامبر ﷺ فرموده است: (السید الله تبارک و تعالی) ^۱ یعنی: «سید، الله تبارک و تعالی است».

(السید) به آقا، مالک، شریف، فاضل، بزرگوار و بردبار و رئیس و به کسی که اذیت و آزار قومش را تحمل می نماید، گفته می شود و خداوند ﷻ سید است که بندگان در اختیار او هستند و سیادت همه در حقیقت از آن خداست و خلائق، بندگان اویند.

سیادت خداوند، مانند سیادت و ریاست ضعیف بندگان نیست. ^۲

(الصمد) یعنی سرور و والایی که همه مخلوقات، با کرنش و فروتنی و نیازمندی برای رفع نیازها و دفع بلاها به او روی می کنند و او، کسی است که در علم و حکمت و بردباری و توانایی و عظمت و مهربانی و سایر صفاتش، کامل است؛ پس

۱- ابوداود ۲۵۴/۴ و احمد ۲۴۱/۳ و ۲۵/۴ و اسناد آن، صحیح است؛ ن.ک: فتح المجید ص ۶۱۳ با تحقیق ارناؤوط

۲- النهاية فی غریب الحدیث ابن اثیر ۴۱۸/۲؛ ن.ک: عون المعبود شرح سنن ابی داود ۱۶۱/۱۳

صمد یعنی کسی که صفات او کامل است و مخلوقات در همه نیازهای خود به او روی می‌کنند.^۱

پس او، آقا و سروری است که در سیادت و سروریش کامل است؛ دانایی است که در دانایی خویش کامل است و بردباری است که بردباریش، کامل می‌باشد؛ توانگری است که در توانگری و بی‌نیازیش کامل است و جباری می‌باشد که در جباریت خود کامل است؛ شریفی است که شرافت او، کامل می‌باشد. بزرگی است که در شکوه و عظمت خویش دارای کمال است و حکیمی است که حکمت او، کامل می‌باشد؛ او، ذاتی است که در انواع شرافت و سیادت، دارای کمال است؛ تنها خداست که این صفت را دارد و این صفت، شایسته کسی جز او نیست و هیچ چیزی همانند او نمی‌باشد؛ پاک است خداوند یگانه و قهار.^۲

القاهر، القهار

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُ خَلِيقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾

(رعد: ۱۶) یعنی: «بگو: خدا، آفریننده همه چیز است و او، یکتا و تواناست».

و می‌فرماید: ﴿يَوْمَ هُمْ بَرْزُونَ لَا سَخْفَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ

لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ (غافر: ۱۶) یعنی: «روز رویارویی، روزی است که مردمان،

ظاهر و آشکار می‌شوند و چیزی از ایشان بر خدا پنهان نمی‌ماند؛ ملک و حکومت

۱- الحق الواضح المبين ص ۷۵

۲- شرح النونية ابن قيم، هراس ۱۰۰/۲ و توضیح المقاصد و تصحیح القواعد ۲۳۲/۲

امروز از آن کیست؟ (پاسخ داده می شود که) از آن خداوند یکتای چیره و توانا است.»

و می فرماید: ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾ (انعام: ۱۸) یعنی:

«او، بر سر بندگان خود مسلط است و او، حکیم بس آگاه می باشد.»

او، ذاتی است که بر تمام جهان هستی چیره و غالب می باشد و همه مخلوقات در برابر او تسلیمند. عناصر جهان بالا و پایین، تسلیم قدرت او هستند؛ لذا هیچ چیزی رخ نمی دهد و هیچ چیزی از حرکت باز نمی ایستد، مگر به فرمان او؛ هر آنچه او بخواهد، می شود و آنچه او نخواهد، انجام نمی پذیرد و همه آفریده ها، ناتوان و نیازمند خدا هستند و مالک سود و زیان و خیر و شرّی برای خود نیستند. چیرگی و توانایی خداوند، مستلزم حیات و قدرت اوست و از آنجا که حیات و قدرت و توانایی اش، کامل است، قهر و چیرگی او نیز کامل می باشد.^۱ چون اگر این صفات سه گانه نمی بودند، او، چیرگی و تسلط نمی داشت.^۲

الْجَبَّارُ

خداوند متعال، می فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ

السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهِمُّ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ﴾ (حشر: ۲۳) یعنی: «الله، ذاتی است که جز

او پروردگار و معبود بحق نیست؛ او، فرمانروا، منزّه، بی عیب و نقص، امان دهنده و

۱- الحق الواضح المبين ص ۷۶

۲- شرح التونیه هراس ۱۰۱/۲

امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند چیره، بزرگوار شکوهمند و والامقام است.»

جبار، به عنوان یکی از نامهای نیک خداوند، سه معنی دارد:

۱- او، ذاتی است که حالت ناتوان را نیکو می گرداند و بر هر دلی که برای او شکسته است، مرحم می گذارد و شکسته را پیوند می دهد؛ فقیر را توانگر می نماید؛ سختی را برای انسانی که در تنگدستی و سختی قرار گرفته، آسان می کند؛ به فرد مصیبت دیده توفیق صبر و پایداری می دهد و در عوض مصیبتی که به او رسیده، به او بزرگترین پاداش را عطا می کند، البته اگر بنده وظیفه خود را به هنگام برخورد با مصیبت انجام داده باشد. همچنین بر دل کسانی که در برابر عظمت و شکوه او شکسته و فروتن هستند، بطور ویژه ای مرحم می گذارد؛ دل دوستانش را از کرامتها و معارف و حالات ایمانی سرشار می گرداند و بدین سان به آنان رسیدگی می نماید؛ پس مرحم سوخته دلان راه او، نزدیک است و هرگاه فردی در دعا بگوید: (اللهم اجبرنی)، منظورش، همین جبران و رسیدگی است که حقیقت آن، اصلاح بنده و دور نمودن همه ناگواریها از اوست.

۲- جبار یعنی اینکه او، بر هر چیزی توانا و مسلط است و هر چیزی در برابر او فروتن می باشد.

۳- و معنی سوم جبار این است که او، برتر و بالاتر از هر چیزی می باشد. پس جبار، مفهوم مهربان و توانای برتر را دربر دارد.

۴- و گاهی معنای چهارم جبار مورد نظر است و آن، یعنی برتر و بالاتر از هر بدی و کمبود و برتر از اینکه کسی همانند او باشد و بالاتر از اینکه همتا یا ضدی داشته یا در ویژگیها و حقوق خود شریکی داشته باشد.^۱

الحسیب

الله ﷻ می فرماید: ﴿ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ۝۱۶ ﴾ (نساء: ۶) یعنی: «او کافی است الله، حسابرس و مراقب باشد».

و می فرماید: ﴿ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَسِيبِينَ ۝۱۷ ﴾ (انعام: ۶۲) یعنی: «هان! فرمان و داوری، از آن خدا است و بس و او، سریعترین حسابگران است».

۱- خداوند، بندگانش را برای تحصیل امور مهم دینی و نیز زمینه دستیابی به منافع و دور کردن زیانهای دنیوی، بس است.

۲- و حسیب به معنی خاستر، یعنی اینکه خداوند، بنده پرهیزگار و کسی را که بر او توکل نموده، بس است و این کفایت، دین و دنیای او را بهبود می بخشد.

۳- همچنین حسیب، ذاتی است که اعمال خوب و بد بندگانش را ثبت و ضبط می نماید و آنها را بر اساس آن محاکمه و محاسبه می کند؛ اگر اعمالشان خوب باشد، به آنها پاداش نیک می دهد و اگر بد باشد، آنان را مجازات می کند.

۱- الحق الواضح المبين ص ۷۷، و.ن.ک: شرح التوبة هراس ۱۰۲/۲ و.ن.ک: توضیح المقاصد

خداوند متعال می فرماید: ﴿يَتَّيِبُا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

﴿انفال: ۶۴﴾ یعنی: «ای پیغمبر! خدا، برای تو و برای مؤمنانی که از تو پیروی کرده اند، کافی و بسنده است».

پس به هر اندازه که بنده، در ظاهر و باطن از پیامبر ﷺ پیروی نماید و بندگی خدا را انجام دهد، به همان اندازه مورد حمایت و کفایت الهی قرار می گیرد.^۱

الهادي

الله ﷻ می فرماید: ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا﴾ ﴿فرقان: ۳۱﴾ یعنی: «و همین بس که خدای تو، راهنما و یاور باشد».

همچنین می فرماید: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ﴿حج: ۵۴﴾ یعنی: «قطعاً خداوند، مؤمنان را به راه راست هدایت و راهنمایی می کند». هادی، یعنی ذاتی که بندگانش را به سوی تمام منافع راهنمایی می کند و یا به راهی سوق می دهد که از زیان بدور باشند و به آنها چیزهایی می آموزد که نمی دانند و آنان را به سوی توفیق و درستکاری رهنمون می سازد و پرهیزگاری را به آنان الهام می کند و دل‌هایشان را به سوی خود معطوف می دارد که بدین سان به سوی او برمی گردند و از فرمان او اطاعت می کنند.^۲

۱- الحق الواضح المبين ص ۷۸ و شرح النونية هراس ۱۰۳/۲

۲- تفسير الكريم الرحمن في تفسير كلام المنان ۶۳۱/۵

هدایت عبارتست از: راهنمایی کردن با لطف و مهربانی؛ خداوند، انسان را به چهار صورت هدایت می‌کند:^۱

اول: هدایتی که شامل هر فرد مکلف است؛ مانند عقل و هوشیاری و دانستیهای ضروری که هر کس، به اندازه خود از این چیزها برخوردار است؛ آنگونه که خداوند می‌فرماید: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ (طه: ۵۰) یعنی: «پروردگار ما، آن ذاتی است که هر چیزی را وجود بخشیده و سپس رهنمودش کرده است».

دوم: اینکه با دعوت و فراخوان مردم بوسیله پیامبران و فرستادن کتابها، آنها را هدایت می‌کند؛ خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ (سجده: ۲۴) یعنی: «و از میان آنان (بنی اسرائیل) پیشوایانی پدیدار کردیم که به فرمان ما راهنمایی می‌نمودند».

سوم: هدایت توفیقی است و مختص کسانی می‌باشد که هدایت یافته‌اند و در آیه ۱۷ سوره محمد، همین نوع هدایت، مورد نظر است؛ آنجا که خداوند عَزَّوَجَلَّ می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾ یعنی: «و کسانی که راهیاب شدند، به هدایت آنها افزود».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ﴾ (تغابن: ۱۱) یعنی: «هر کس، به خدا ایمان بیاورد، قلب او را هدایت می‌دهد».

و می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ﴾ (یونس: ۹) یعنی: «کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، پروردگارشان آنها را به سبب ایمانشان هدایت می کند».

و نیز می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا﴾ (عنکبوت: ۶۹) یعنی: «کسانی که در راه ما جهاد و تلاش نمودند، آنان را به راههای خود هدایت می نمایم».

چهارم: هدایت در آخرت به سوی بهشت؛ چنانکه در آیات ذیل، همین نوع هدایت، منظور می باشد:

﴿سَيَهْدِيهِمْ وَيُصَلِّحُ بِأَهْمِهِمْ﴾ (محمد: ۵) یعنی: «آنان را هدایت خواهد کرد و کارشان را اصلاح می نماید».

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا﴾ (اعراف: ۴۳) یعنی: «ستایش خداوندی را که ما را بدین (نعمت جاودانه) رهنمون ساخت».

این هدایت‌های چهارگانه، به دنبال همدیگر قرار دارند؛ پس هر کس، هدایت نوع اول را دارا نباشد، هدایت نوع دوم را بدست نخواهد آورد؛ بلکه مکلف کردن او درست نیست و هر کس هدایت نوع دوم را نداشته باشد، هدایت نوع سوم و چهارم را بدست نخواهد آورد. هر کس، هدایت چهارم نصیب او شود، هدایت سه گانه پیش از آن را دارا بوده است و کسی که هدایت سوم را به دست آورده باشد، دو نوع هدایت پیش از آن را داشته است.

اما برعکس، گاهی هدایت اول بدست می آید، اما هدایت دوم و سوم به دست نمی آید. انسان، نمی تواند کسی را هدایت کند مگر با دعا و نشان دادن راههای هدایت. چنانچه در آیات زیر به هدایت نوع دوم، اشاره شده است:

﴿وَأَنَّكَ لَتَهْدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (شوری: ۵۲) یعنی: «تو، به راهی راست،

هدایت می کنی».

﴿يَهْدُونَكَ بِأَمْرِنَا﴾ (انبیاء: ۷۳) یعنی: «به فرمان ما راهنمایی می نمودند».

﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (رعد: ۷) یعنی: «و هر قومی را دعوتگری است».

در آیه ۵۶ سوره قصص، به سایر انواع هدایت اشاره می شود؛ چنانکه می فرماید:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾ (قصص: ۵۶) یعنی: «بی گمان تو نمی توانی کسی را که

دوست داری، هدایت کنی».

الله، ذاتی است که تمام اقوال و افعالش، هدایت می باشد؛ او، فرد حیران و گمراه را راهنمایی می کند و او را بوسیله بیان، آموزش و توفیق، به راه راست هدایت می نماید. گفته های تقدیری خداوند که با آن، اشیاء را به وجود می آورد و به تدبیر امور می پردازد، همه، حقتند؛ چون حکمت و خوبی و درستکاری را در بردارند. گفته های شرعی و دینی او، همان گفته هایش می باشد که در کتابهای خود گفته و بر زبان پیامبران خود اظهار داشته است و مشتمل بر صداقت کامل در اخبار و عدالت کامل در امر و نهی می باشد و هیچکس از خداوند راستگوتر نیست و هیچکس از او سخن بهتری نمی گوید: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾ (انعام: ۱۱۵) یعنی: «فرمان پروردگارت، صادقانه و دادگرانه انجام می پذیرد».

این، بزرگترین چیزی است که بندگان، بوسیله آن هدایت می شوند و بلکه برای هدایت، راهی جز این نیست و هر کس، هدایت را در غیر این بجوید، خداوند عز وجل او را گمراه می سازد و هر کس آن را مایه هدایت نپندارد، هدایت یافته نیست. پس با گفتار و کلمات خداوندی، هدایت علمی به دست می آید؛ یعنی حقایق و اصول و فروع و منافع و زیانهای دینی و دنیوی در پرتو آن مشخص و روشن می گردند و نیز

بوسیله آن، هدایت عملی تحقق می یابد. دستورات و گفته های الهی هستند که انسان را تزکیه و دلها را پاک می گردانند و به شایسته ترین کارها و بهترین اخلاق فرا می خوانند و انسان را به تمام زیباییها تشویق می نمایند و از همه زشتیها برحذر می دارند؛ پس هر کس، در پرتو آن، راه هدایت را در پیش بگیرد، راهیاب خواهد بود و هر کس، از آن روی برتابد، گمراه است.

خداوند، پس از بعثت پیامبران و فرو فرستادن کتابهایی که مشتمل بر هدایت کامل می باشند، هیچ دلیل و حجتی برای کسی باقی نگذاشته است. چه بسیار گمراهانی که خداوند، آنها را به فضل خویش هدایت نموده است. بویژه کسانی که از ته دل از او خواسته اند تا آنها را هدایت نماید و دانسته اند که تنها اوست که هدایت می نماید.^۱

هرجا خداوند، بیان داشته که او، کافران و ستمگران را از هدایت محروم نموده، منظور هدایت نوع سوم و چهارم است و آن، یعنی (هدایت توفیق و الهام) که مختص هدایت یافتگان می باشد و نیز هدایت چهارم، منظور است که پاداش اخروی و ورود به بهشت می باشد. مانند اینکه خداوند می فرماید: ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (بقره: ۲۵۸) یعنی: «خداوند، گروه ستمکاران را هدایت نمی کند».

و می فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا

يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (نحل: ۱۰۷) یعنی: «این، برای آن است که آنها،

زندگانی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و خداوند، کافران را هدایت نمی کند».

منظور از راهنمایی و هدایتی که خداوند، آن را از توان پیامبر ﷺ و انسان خارج دانسته، غیر از دعا و نشان دادن راه می باشد. بلکه منظور سایر انواع هدایت مانند

۱- الحق الواضح المبين ص ۷۸-۷۹ و ن.ک: شرح النونية هراس ۱۰۳/۲

بخشیدن عقل و توفیق دادن و وارد کردن به بهشت می باشد که در دست پیامبر ﷺ نیست؛ چنانچه خداوند ﷻ، می فرماید: ﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ (بقره: ۲۷۲) یعنی: «هدایت آنان، بر تو واجب (و در توان تو) نیست؛ (تو فقط) تبلیغ می کنی) و البته خداوند، هر کس را که بخواهد، هدایت می کند». از خداوند می خواهیم که ما را به آنچه دوست دارد و می پسندد، هدایت کند؛ یاری از او خواسته می شود و توکل ما بر اوست.^۱

الْحَكَم

خداوند متعال می فرماید: ﴿فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا ۗ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ (اعراف: ۸۷) یعنی: «منتظر باشید تا خداوند میان ما داوری کند و او، بهترین داوران است». و می فرماید: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا ۗ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾ (انعام: ۱۱۵) یعنی: «فرمان پروردگارت، صادقانه و دادگرانه انجام می پذیرد؛ هیچکس نمی تواند فرمانهای او را دگرگون کند». و می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ (نحل: ۹۰) یعنی: «خداوند به دادگری و نیکوکاری و نیز بخشش به نزدیکان دستور می دهد». و پیامبر ﷺ فرموده است: (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَكْمُ وَإِلَيْهِ الْحُكْمُ)^۱ یعنی: «خداوند، قاضی و داور است و حکم و داوری به او برمی گردد».

۱- المفردات فی غریب القرآن، اصفهانی؛ ص ۵۳۹ با اندکی تصرف

خداوند متعال می فرماید: ﴿أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أُمَّتِي حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا﴾ (انعام: ۱۱۴) یعنی: «آیا جز خدا را قاضی کنم؟ و حال آنکه اوست که کتاب را برای شما نازل کرده و (حلال و حرام، حق و باطل و هدایت و ضلالت، در آن) مشروح و روشن شده است؟»

خداوند است که در دنیا و آخرت، میان بندگانش به عدالت، داوری می نماید؛ او به اندازه ذره ای ستم نمی کند و بار گناه کسی را بر دوش کسی دیگر نمی گذارد و بنده را بیش از میزان گنااهش مجازات نمی کند و هر حقی را به صاحب آن می دهد.

الله ﷻ، در تدبیر و تقدیر خویش، عادل است و کارهایش، دادگرانه می باشد و همه کارهای او طبق قوانین عدالت انجام می شود و در آن کوچکترین شائبه ستم وجود ندارد. تمام کارهای او، یا فضل و رحمت اویند یا طبق عدالت و حکمت او انجام می شوند.

خواری و عذابی که در دنیا و آخرت از سوی خداوند به گناهکاران و تکذیب کنندگان وحی می رسد، در حقیقت نتیجه اعمال خودشان می باشد و آنان، سزاوار چنین خفت و عذابی هستند؛ چراکه خداوند، بنده را به خاطر ارتکاب گناه، کیفر می دهد و زمانی بنده به عذاب الهی گرفتار می شود که بر او اقامه حجت شده باشد. تمام گفته های خداوند، عدالت است؛ پس او بندگان را جز به آنچه که منفعت محض است یا فایده و نفع، در آن بیشتر می باشد، فرمان نمی دهد و آنها را تنها از کاری باز می دارد که زیان خالص است یا زیانش از سود آن بیشتر می باشد.

۱- ابوداود ۲۸۹/۴ و نسائی ۲۲۶/۸ با سند جید؛ ن.ک: فتح المجید بشرح کتاب التوحید با تحقیق

همچنین داوری خداوند میان بندگانش در روز قیامت و وزن نمودن کارهایشان، از روی عدالت است و ستمی در آن نیست.^۱ چنانچه می فرماید: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَسِيبًا﴾ (انبیاء: ۴۷) یعنی: «و ما ترازوی عدل و داد را در روز قیامت خواهیم نهاد، و اصلاً به هیچکس کمترین ستمی نمی شود و اگر به اندازه دانه خردلی باشد، آن را حاضر و آماده می سازیم و کافی است که ما حسابرس و حسابگر باشیم».

خدای متعال، در وصف، در کار، در گفتار و در حکم خویش، عادل است و این، معنی گفته خداوند است که می فرماید: ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ (هود: ۵۶) یعنی: «بی گمان خدای من، بر صراط مستقیم (جاده عدل و عدالت) قرار دارد».

گفته های او، راست است و کارهایش در میان عدالت و فضل می باشد؛ لذا همه کارهایش، درست است و حکم و قضاوت او، در میان بندگانش در آنچه اختلاف کرده اند، عادلانه است که به هیچ صورت در آن ستمی وجود ندارد و همچنین احکام پاداش و کیفر، دادگرانه می باشد.^۲

۱- شرح النونیه هراس ۱۰۴/۲

۲- الحق الواضح المبين ۸

القدوس، السلام

خداوند متعال می فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ

السَّلَامُ﴾ (حشر: ۲۳) یعنی: «الله، ذاتی است که جز او پروردگار و معبود بحق نیست؛ او، فرمانروا، منزّه و بی عیب و نقص است».

(القدوس) و (السلام)، معنی هر دو، به هم نزدیک است. قدوس از (قدس) گرفته شده است. قدس، یعنی او را منزّه دانست و ضمن بزرگداشت و تعظیم، او را از بدی دور داشت. و سلام از سلامت گرفته شده؛ پس خداوند متعال از اینکه مخلوقی، همانند او باشد و نیز از هر گونه نقص و کمبود و از هر آنچه با کمال او منافات دارد، سالم و بدور است.^۱

لذا او، مقدس و معظّم است و از هر گونه بدی و نقصی پاک می باشد؛ همچنین از اینکه یکی از آفریده هایش همانند او باشد و از هر گونه کمبود و نقص متضاد با کمالش، سالم و بدور است. او، از هر عیب و نقصی منزّه می باشد و بالاتر از این است که همانند یا شبیه یا همتا یا مخالفی داشته باشد. صفات او نیز از هر عیب و نقصی پاکند و کمال منزّه دانستن او، این است که صفات کبریا و بزرگی برای او ثابت باشد؛ زیرا منظور از منزّه دانستن خداوند، این است که کمال او از گمانهای بد محفوظ باشد؛ مانند گمان جاهلیت که در مورد او گمان بد می بردند؛ گمانی که شایسته او نبود. هر گاه بنده، پروردگارش را ستایش کند و بگوید: (سبحان الله) یا

(تقدس الله) یا (تعالی الله)، گویا او، سالم بودن خداوند از هر عیب و نقصی را می ستاید و هر کمالی را برای او ثابت می کند.^۱

امام ابن قیم رحمه الله درباره اسم (السلام) می گوید: خداوند، بیش از هر چیزی که به این اسم نامیده شده، سزاوار نام است؛ چون او، از هر عیب و نقصی، از هر جهت پاک است؛ لذا او، از هر نظر سلام حقیقی می باشد؛ اما سالم بودن مخلوق، حقیقی و ذاتی نیست.

بنابراین خداوند در ذات خود از هر عیب و نقصی که به خیال کسی می آید، سالم و پاک است و صفات او از هر عیب و نقصی پاکند و کارهایش از هر گونه عیب، نقص، شر، ستم و کاری که بر خلاف حکمت انجام شود، پاک و سالم می باشند؛ بلکه او از هر جهت سالم و بی عیب است. از اینرو خداوند، بیش از همه سزاوار این اسم است و این، حقیقت تنزیه و تقدیس می باشد که او، خودش را با آن منزّه قرار داده و پیامبرش، او را بدان منزّه دانسته است. پس او از داشتن فرزند یا همسر یا همتا و همانند یا شریک، پاک است. بنابراین هر گاه به یکایک صفاتش بنگری، می بینی که یکایک صفاتش، از هر آنچه که با کمال آن منافات دارد، پاک است. لذا حیات او پاک و بدور از مرگ و خوابیدن است و نیز پایداری و توانایی اش، از عیب خستگی بدور و سالم می باشد و علم و آگاهی او، از غفلت و فراموشی یا نیاز به تفکر و یادآوری، پاک و سالم است. همچنین اراده او، بیرون از حکمت و مصلحت نیست و سخنان او، از دروغ و ستم پاک می باشند؛ بلکه سخنانش، در کمال عدالت و راستی قرار دارند. و بی نیازی او، سالم و بدور از این است که نیازمندی، در آن راهی داشته باشد؛ بلکه همه به او نیازمندند و او از همه بی نیاز است. خداوند، در فرمانروایی اش هیچ شریک، یاور و یا مخالفی ندارد و کسی بدون اجازه اش

نمی تواند نزد او شفاعت کند. و در الوهیت شریکی ندارد، بلکه او، تنها معبود برحق می باشد؛ بردباری و عفو و گذشت و آمرزش او، پاک است از اینکه از روی نیازمندی یا خواری انجام شود؛ بلکه فقط بزرگواری و احسان و کرم اوست. همچنین عذاب او و انتقام گرفتنش و سرعت کیفر دادنش، پاک است از اینکه از روی ستمگری یا خالی کردن عقده یا از روی درشتی و سنگدلی انجام شود؛ بلکه عذاب و بخشش و عطای او، حکمت و عدالت اوست که هر چیز را در جایش قرار می دهد و همچنانکه به خاطر پاداشها و نعمتهایش سزاوار ستایش است، همانطور به خاطر عذاب و کیفر دادنش نیز مستحق حمد و ستایش می باشد؛ بلکه اگر او، پاداش را در جای کیفر قرار دهد، این با حکمت و قدرت او، منافات دارد. لذا کیفر دادن در جای آن از دادگری و حکمت و قدرت اوست و او، سالم و پاک است از آنچه که دشمنان جاهل او درباره اش گمان می برند. همچنین قضا و تقدیر او، از بیهودگی و ستم، پاک و سالم است و شریعت و دین او، از تناقض و اختلاف و آشفتگی و مخالف بودن با منافع بندگان، پاک و سالم است؛ بلکه شریعت او، سراسر حکمت و رحمت و مصلحت و عدالت است. همچنین بخشش او، از اینکه در عوض چیزی داده شود یا از روی نیاز انجام پذیرد، پاک و سالم است. و ندادن او، از روی بخل و تنگ چشمی نیست؛ بلکه بخشش و دادن او، احسان محض است و به هر کس هر چه می بخشد، برای این نیست که در عوض، چیزی از او بگیرد یا به او نیازی داشته باشد و ندادن او، عدالت و حکمت محض است که بخل و ناتوانی در آن وجود ندارد.

استوای او بر عرش، برای این نیست که او به چیزی نیاز دارد که او را حمل نماید یا او بر آن قرار بگیرد؛ بلکه عرش و حاملان آن به او نیازمندند. پس او از عرش و حاملان آن و از همه چیز بی نیاز است و در استوا و بالا بودن خدا بر عرش، شائبه محدود بودن یا نیازمند بودن به عرش و اینکه چیزی، او را احاطه نماید، نیست؛ بلکه

خداوند، قبل از وجود عرش بوده، به عرش نیازی نداشته و او، توانگر و ستوده است. البته استوای او بر عرش و مستولی بودن او بر آفریده هایش، از موجبات پادشاهی و چیرگی اوست؛ بی آنکه به عرش یا به چیزی دیگر نیاز داشته باشد.

نزول و پایین آمدن او در هر شب به آسمان دنیا از آنچه منافی علو و برتری او یا با بی نیازی می باشد، پاک و سالم است و کمال او، پاک و بدور از تمام چیزهایی است که منکرین صفات اهل تشبیه گمان می برند و او پاک و بدور است از اینکه تحت چیزی باشد یا در چیزی محدود.. پاک و منزّه است پروردگار ما از تمام آنچه که با کمال او متضاد است. توانگری و شنوایی و بینایی او، از هر آنچه که اهل تشبیه گمان می برند یا منکرین صفات، به زبان می آورند، پاک و سالم است. دوستی خداوند، با دوستانش پاک و بدور است از اینکه از روی ضعف و خواری انجام شود؛ آنگونه که مخلوق با مخلوق دوستی می نماید؛ بلکه خداوند، از روی مهربانی و احسان و نیکویی، اولیای خویش را دوست می دارد. چنانچه می فرماید: ﴿وَقُلِّ

أَحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلَكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِّن

الذَّلِّ﴾ (اسراء: ۱۱۱) یعنی: «بگو: حمد و سپاس خداوندی را سزااست که برای خود فرزندی برنگزیده و در فرمانروایی و مالکیت، انبازی انتخاب ننموده و یاوری به خاطر ناتوانی نداشته است».

پس خداوند، این را نفی نکرد که به صورت مطلق، دوستی داشته باشد؛ بلکه به بیان این نکته پرداخت که او، از روی ضعف، هیچکس را به دوستی نگرفته است. محبت خدا با دوستانش از آنچه که در محبت مخلوقات با همدیگر است، پاک و بدور می باشد؛ مردم، با همدیگر دوستی می کنند، چون به یکدیگر نیاز دارند یا گاهی فرد تملق می نماید یا می خواهد با نزدیک شدن به شخص، استفاده ببرد؛ اما

محبت خدا از چنین شائبه هایی پاک و سالم است. خداوند از عیبهایی که منکران صفات، به او نسبت می دهند، پاک و بدور است. همچنین خداوند، چیزهایی را به خود نسبت داده و از چهره و دست خود سخن گفته است؛ دست و چهره او، از آنچه که منکران صفات یا اهل تشبیه می گویند، پاک و بدور است.

بینید که اسم خدا، (السلام)، چگونه همه آنچه را که خداوند، از آن منزّه و پاک است، در بردارد و چه بسیارند کسانی که این اسم را حفظ کرده اند، اما اسرار و مفاهیم این اسم را نمی دانند.^۱

الْبَرّ، الْوَهَّاب

خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ

﴿طور: ۲۸﴾ یعنی: «ما پیش از این او را به فریاد می خواندیم؛ واقعاً او، نیکوکار و مهربان است».

و می فرماید: ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً

﴿آل عمران: ۸﴾ یعنی: «پروردگارا! دلهای ما را منحرف مگردان بعد از آنکه ما را راهنمایی نموده ای و از جانب خود رحمتی به ما عطا کن؛ بی گمان بخشایشگر تویی، تو».

البر الوهاب، جزو نامهای خدا هستند. بخشش و کرم و نیکوکاری خداوند، تمام جهان هستی را در بر گرفته است. لذا او، همواره احسان و نیکی می نماید و

۱- بدائع الفوائد، امام ابن قیم ۱۵۰/۲-۱۵۲ با اندکی تصرف

بخششهای او گسترده و بی شمار است؛ نیکوکاری، صفت اوست و آثار این صفت، تمام نعمتهای ظاهری و باطنی است. از اینرو هیچ مخلوقی، به اندازه یک چشم به هم زدن، نمی تواند از احسان و نیکوکاری الله ﷻ بی نیاز باشد.

احسان او، عام و خاص است:

۱- احسان عام او؛ چنانچه خداوند متعال، می فرماید: ﴿ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ

شَيْءٍ ﴾ (اعراف: ۱۵۶) یعنی: «و رحمت من، همه چیز را در بر گرفته است».

﴿ رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا ﴾ (غافر: ۷) یعنی: «پروردگارا! مهربانی و

دانش تو، همه چیز را فرا گرفته است».

﴿ وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ﴾ (نحل: ۵۳) یعنی: «آنچه از نعمتها دارید، همه از

سوی خداست».

در احسان عام خدا، نیکوکار و بدکار، مشترکند و اهل آسمان و زمین و مکلفین

و ...، همه، از آن برخوردارند.

۲- احسان خاص خداوند، همان رحمت و نعمت او بر پرهیزگاران است؛ چنانچه

می فرماید: ﴿ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا

يُؤْمِنُونَ ﴿۱۵۱﴾ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ ﴾ (اعراف: ۱۵۶) یعنی: «آن را برای

کسانی مقرر خواهم داشت که پرهیزگاری کنند و زکات بدهند و به آیات ما ایمان

بیاورند؛ کسانی که پیروی می کنند از فرستاده (خدا) پیغمبر امی».

و می فرماید: ﴿ إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ﴾ (اعراف: ۵۶) یعنی:

«بی گمان رحمت الله، به نیکوکاران نزدیک است».

و در دعای سلیمان نبی علیه السلام آمده است: ﴿وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ﴾ (نحل: ۱۹) یعنی: «و مرا در پرتو مرحمت خود از زمره بندگان شایسته ات بگردان».

این رحمت ویژه که پیامبران و پیروانشان، آن را می جویند، باعث توفیق ایمان آوردن و تحصیل علم و عمل و بهبود اوضاع و سعادت جاودانگی و موفقیت و رستگاری می شود؛ اینها، بزرگترین اهداف انسانهای برگزیده می باشند. و خداوند، دارای صفت جود و بخشش است؛ جود یعنی کثرت فضل و احسان. بخشش و جود خداوند بر دو نوع است:

۱- جود مطلق که همه جهان هستی را در بر گرفته و فضل و کرم و نعمتهای گوناگون او، آن را پر کرده است.

۲- جود خاص که مخصوص کسانی است که با زبان حال یا با اظهار نیازمندی با زبان، آن را می خواهند؛ خواه این جویندگان، نیکوکار یا بدکار و کافر یا مسلمان باشند.

پس هرکس، از خداوند چیزی بخواهد، خداوند، خواسته اش را برآورده می سازد و آنچه را که طلب نموده، به او می دهد؛ زیرا خداوند، نیکوکار بخشنده است: ﴿وَمَا بِكُمْ مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ﴾ (نحل: ۵۳) یعنی: «آنچه از نعمتها دارید، همه از سوی خداست و گذشته از آن، هنگامی که زبانی به شما می رسد، او را با ناله و زاری به فریاد می خوانید».

این، از جود گسترده و فراوان اوست که در سرای بهشت، نعمتهایی برای دوستان خود آماده کرده است که هیچ چشمی، آن را ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به دل هیچ انسانی خطور نکرده است.^۱

الرحمن، الرحیم، الکریم،

الاکرم، الرؤوف

خداوند متعال می فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۲﴾ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿۳﴾﴾ (فاتحه: ۱-۲) یعنی: «ستایش، خداوندی را سزااست که پروردگار جهانیان است؛ بخشنده مهربان است».

و می فرماید: ﴿وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۗ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿۳۱﴾﴾ (نمل: ۴۰) یعنی: «هرکس، سپاسگزاری کند، تنها به سود خویش سپاسگزاری می کند و هرکس، ناسپاسی نماید، پروردگار من، بی نیاز و صاحب کرم است».

نیز می فرماید: ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ۗ وَاللَّهُ زُؤُفٌ بِالْعِبَادِ ﴿۳۲﴾﴾ (آل عمران: ۳۰) یعنی: «و خداوند، شما را از (نافرمانی) خودش برحذر می دارد و خداوند نسبت به بندگان مهربان است».

علامه عبدالرحمن بن ناصر سعدی رحمه الله تعالی می گوید: معانی الرحمن، الرحیم، البر، الکریم، الجواد، الرؤوف و الوهاب، به هم نزدیک است و همه، بر متصف بودن خداوند به مهربانی و نیکوکاری و بخشش و بزرگواری و نیز بر

۱- الحق الواضح المبين ص ۶۶-۶۷ و شرح النونية هراس ۹۴/۲

گسترده‌گی رحمت و بخشش او دلالت می‌نمایند؛ رحمت و بخششی که تمام هستی را به مقتضای حکمت خدا در بر گرفته است و مؤمنان، از این رحمت و بخشش، بهره بیشتر و کاملتری دارند. خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ۚ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ﴾ (اعراف: ۱۵۶) یعنی: «و رحمت من، همه چیز را در بر گرفته؛ آن را برای کسانی مقرر خواهم داشت که پرهیزگاری کنند».

نعمتها و احسانهای الهی، همه از آثار مهربانی و بخشش و کرم او می‌باشند و خوبیهای دنیا و آخرت، همه، از نشانه‌های رحمت او هستند.^۱

خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿أَقْرَأُ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿۲۰﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿۲۱﴾ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴿۲۲﴾﴾ (علق: ۳-۵) یعنی: «بخوان؛ پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است. همان خدایی که بوسیله قلم آموخت؛ به انسان چیزهایی را آموخت که نمی‌دانست».

ابن تیمیه رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: خداوند عز و جل بعد از بیان اینکه او، همه چیز را آفریده، خودش را به کرم و بخشش توصیف نموده و خود را بزرگوارتر و بخشنده‌تر نامیده تا روشن شود که به مخلوقاتش نعمت می‌دهد و آنان را به اهداف پسندیده می‌رساند؛ چنانچه می‌فرماید: ﴿الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ﴿۲۱﴾ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى ﴿۲۲﴾﴾ (اعلی: ۲-۳) یعنی: «همان خداوندی که می‌آفریند و سپس می‌آراید؛ خداوندی که اندازه‌گیری می‌کند و رهنمون می‌سازد».

﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ﴿۲۱﴾﴾ (طه: ۵۰) یعنی: «پروردگار ما، آن کسی است که هر چیزی را وجود بخشیده و سپس رهنمودش کرده است».

﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ﴾ (شعراء: ۷۸) یعنی: «آن کسی که مرا آفریده، او،

مرا راهنمایی خواهد کرد».

پس آفرینش، آغاز کار است و انتهای آن، کرم و بخشش می باشد. چنانچه در

سوره فاتحه، ابتدا می فرماید: ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (فاتحه: ۱) یعنی: «پروردگار جهانیان». و

سپس می فرماید: ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ (فاتحه: ۲) یعنی: «بخشنده و مهربان».

کلمه کَرَم، همه خوبیها را شامل می شود و منظور از آن، فقط بخشیدن و دادن

نیست؛ بلکه عطا و بخشش، معنی آن را کامل می گرداند. خداوند، خودش را

توصیف نموده که (اکرم) [یعنی بخشنده تر و بزرگوarter تر] می باشد. کلمه (اکرم) با

صیغه معرفه آمده است؛ لذا بر این دلالت می نماید که تنها او، بخشنده تر و

بزرگوarter تر است؛ بر خلاف اینکه اگر می گفت: (و ریک أكرم) و با صیغه نکره بیان

می شد، در این صورت بر حصر دلالت نمی کرد. (الأكرم) بر حصر دلالت می نماید.

همچنین نگفت که بزرگوarter تر و بخشنده تر از فلان است؛ بلکه بطور مطلق فرمود که

پروردگار، بزرگوarter تر و بخشنده تر است تا این را بیان نماید که بطور مطلق

بخشنده تر است و این، دال بر اینست که دارای نهایت کرم و بزرگواری است و

بالا تر از آن، کرمی نیست و هیچ نقصی در کرم و بزرگواریش وجود ندارد.^۱

۱- فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه ۲۹۳/۱۶ - ۳۹۶ با اندکی تصرف.

الْفَتْاحُ

خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلْ سَجِّمُ بَيْنَنَا رَبَّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ

الْفَتْاحُ الْعَلِيمُ ﴿٢٦﴾ (سبأ: ۲۶) یعنی: «بگو: پروردگارمان، ما را گرد می آورد و سپس

در میان ما به حق داوری می کند؛ تنها او داور آگاه است».

فاتح یعنی حاکم و قاضی و فتاح صیغه مبالغه است.

پس فتاح یعنی داور نیکوکار و بخشنده. داوری خداوند، بر دو نوع است:

۱- داوری و قضاوت او با فرمان دینی و حکم جزایی اش.

۲- داوری او با حکم تقدیری اش.

داوری خداوند، با حکم و فرمان دینی اش، همان شریعت و قانون اوست که بر

زبان پیامبرانش همه نیازهای مکلفین را بیان نموده و آنها، بوسیله آن، در راه راست

حرکت می کنند. اما داوری اش از طریق سزا دادن، این است که میان پیامبران و

مخالفانشان و میان دوستان و دشمنانشان داوری می نماید و پیامبران و پیروانشان را

مورد بزرگداشت قرار می دهد و نجات می دهد و دشمنانشان را خوار می گرداند و

مجازات می کند.

همچنین روز قیامت در میان خلائق داوری می نماید؛ آنگاه که به هر کس، بطور

کامل پاداش کارش را می دهد. اما داوری تقدیری اش، خیر و شر و سود و زیانی

است که برای بندگانش مقرر داشته است. خداوند متعال، می فرماید: ﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ

لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ ۗ وَهُوَ الْعَزِيزُ

أَحْكِيمُ ﴿۲﴾ (فاطر: ۲) یعنی: «خداوند، هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی تواند از آن جلوگیری نماید و خداوند، هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی تواند آن را رها و روان سازد و او، توانا و کار بجا است».

پس خداوند ﷻ، داور و قاضی داناست که خزانه های جود و کرم خویش را برای بندگانش می گشاید و عکس این را به سوی دشمنانش سرازیر می نماید و این، بر حسب فضل و عدل اوست.^۱

الرِّزْقُ، الرِّزَاقُ

رزاق، صیغه مبالغه رازق است تا بر کثرت دلالت نماید و رازق از نامهای خداوند است. خداوند متعال، می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرِّزَّاقُ﴾ (ذاریات: ۵۸) یعنی: «تنها خدا، روزی رسان است».

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ (هود: ۶) یعنی: «هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی آن، بر عهده خداست».

پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسْعَرُ وَالْقَابِضُ الْبَاسِطُ الرِّزَّاقُ»^۲ یعنی: «خداوند، قیمت گذار، بازگیرنده، گشایشگر و روزی دهنده است».

۱- الحق الواضح المبين ص ۸۳ و ن.ک: شرح النونية هراس ۱۰۷/۲

۲- نگا: ابوداود (۲۷۲/۳)؛ ترمذی (۵۹۶/۳)؛ ابن ماجه (۷۴۱/۲)؛ احمد در المسند (۱۵۶/۳ و ۲۸۶) و نیز دارمی (۱۶۵/۲)، روایتی به همین نحو را نقل کرده اند و حدیث صحیحی است؛ ر.ک: صحیح الترمذی (۳۲/۲) و صحیح ابن ماجه (۱۵/۲).

خداوند، به دو صورت بندگانش را روزی می دهد؛ یکی به صورت عام و دیگری به صورت خاص.

۱- روزی دادن عمومی او، این است که به همه آفریده ها آنچه را که در زندگی و حیات خود بدان نیاز دارند، می دهد. لذا برای همه، کسب روزی را میسر نموده، به هر عضو کوچک و بزرگی انرژی مورد نیازش را می دهد و این، عام است و شامل گناهکار و نیکوکار و مسلمان و کافر می شود؛ بلکه انسانها و جنها و فرشتگان و حیوانات را در بر می گیرد و از جهتی دیگر نیز در حق مکلفین، عام است. زیرا گاهی این روزی، از راه حلال به دست می آید که بنده در بدست آوردن آن دچار رنج و خستگی نمی شود و گاهی از راه حرام بدست می آید. در هر حال آنچه به دست می آید، روزی، نام دارد و گفته می شود: خداوند به او روزی داده؛ خواه این روزی را از راه حلال یا از راه حرام بدست بیاورد.

۲- روزی مطلق، نوع دوم نحوه روزی دادن خداوند ﷻ است و آن، روزی خاص می باشد؛ به عبارتی این روزی، مفید است و فایده آن، در دنیا و آخرت ادامه دارد و آن، رزقی است که از دست پیامبر ﷺ و بوسیله او به مردم رسیده و خودش بر دو نوع است:

الف: روزی دادن به دلها با علم و ایمان و حقایق آن؛ دلها، به شدت به این نیاز دارند که حق را بدانند و او را بخواهند و خدا را بندگی نمایند تا بدین سان دلها، غنی و توانگر شوند و فقر و نیازشان از بین برود.

ب: روزی دادن به جسم و بدن ما؛ روزی حلالی که بدون رنج و خستگی به دست می آید.

پس رزقی که مخصوص مؤمنان است و آنها، آن را می خواهند، شامل هر دو می باشد؛ بنابراین برای بنده شایسته است که هرگاه از پروردگارش روزی خواست،

هر دو مورد را مسألت نماید و معنی (اللهم ارزقنی)، همین است که هر آنچه سبب صلاح دلم می شود، از قبیل علم و هدایت و معرفت و ایمانی که هر عمل شایسته و اخلاق خوب را در بر دارد و نیز روزی حلال و گوارا و بی رنجی که بوسیله آن جسم و روانم، بهبود می یابد، به من عطا کن.^۱

الْحَيِّ الْقَيُّومُ

خداوند متعال می فرماید: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ (بقره: ۲۵۴) یعنی: «جز الله، خدایی نیست و او، زنده و متصرف است».

و می فرماید: ﴿الْمَرْءُ لِلَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ (آل عمران: ۲) یعنی: «الف، لام، میم؛ جز الله، خدایی نیست و او، زنده پایدار است».

و می فرماید: ﴿وَعَنْتَ أَلْوَجْوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾ (طه: ۱۱۱) یعنی: «همه چهره ها در برابر خداوند همیشه زنده و جاویدان، خضوع و خشوع می کنند و کسی که کفر را بر دوش کشد، ناامید می گردد».

حی و قیوم، از نامهای نیک خداوند هستند.

در کنار هم بودن این دو اسم، بسیار مناسب است و خداوند، در چند جا از کتابش، این دو را با هم ذکر کرده است؛ چون این دو، تمام صفات کمال را در بردارند. حی (زنده) یعنی کسی که حیات او کامل است و این، همه صفات ذاتی خداوند مانند علم، قدرت، اراده و عظمت و کبریا و دیگر صفات ذات مقدس را

۱- الحق الواضح المبين ص ۸۵-۸۶ و ن.ک: شرح التوبة هراس ۱۰۸/۲ و توضیح المقاصد

شامل می شود و قیوم (پایدار)، یعنی کسی که پایداری اش کامل است و دو معنی دارد:

۱- او، ذاتی است که قائم به ذات خودش می باشد و صفات او بزرگند و از همه آفریده هایش بی نیاز است.

۲- آسمانها و زمین و مخلوقاتی که در آنها هستند، بوسیله او، قایم گشته اند؛ اوست که آنها را پدید آورده و آنچه را که مایه بقا و صلاح و قیام آنهاست، فراهم آورده و او، از هر جهت از این مخلوقات بی نیاز است و این، مخلوقات هستند که از هر جهت به او نیاز دارند. لذا حی و قیوم، ذاتی است که دارای هر کمالی می باشد و آنچه که بخواهد، انجام می دهد.^۱

نور السموات و الارض

خداوند متعال می فرماید: ﴿ * اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجٍ الزُّجَاجُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ ﴾ (نور: ۳۵). یعنی: «خداوند، روشنگر آسمانها و زمین است و نور خدا، به چلچراغی می ماند که در آن چراغی باشد و آن چراغ در جایی قرار گیرد؛ حباب درخشانی که انگار ستاره ای فروزان است و این چراغ (با

۱- الحق الواضح المبين ص ۸۷-۸۸ و ن.ک: شرح التوبة هراس ۱۰۹/۲ و توضیح

روغنی) افروخته شود (که) از درخت پربرکت زیتونی است که نه شرقی و نه غربی است؛ انگار روغن آن بدون تماس با آتش، دارد شعله ور می شود؛ نوری است بر فراز نوری؛ خدا هر که را بخواهد، به نور خود رهنمود می کند».

پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: (اللهم لك الحمد أنت نور السموات والأرض و من فيهن..)^۱ یعنی: «بارخدا یا! ستایش تو راست؛ تو، نور آسمانها و زمین هستی و نور آنچه در آنهاست».

همچنین فرموده است: (إن الله لا ينم و لا ينبغي له أن ينم يخفض القسط و يرفعه يُرفع إليه عمل الليل قبل عمل النهار و عمل النهار قبل عمل الليل حجاب النور لو كشفه لأحرقت سبحات وجهه ما انتهى إليه بصره من خلقه)^۲ یعنی: «خداوند ﷻ، نمی خوابد و برای او شایسته نیست که بخوابد؛ ترازو را سبک و سنگین می کند؛ عمل شب، قبل از روز به سوی او بالا می رود و عمل روز، قبل از شب به سوی او بالا می رود. حجاب او، نور است؛ اگر آن را دور نماید، انوار چهره اش تا آنجا که بینایی اوست، آفریده هایش را می سوزاند».

علامه عبدالرحمن بن ناصر سعدی رحمه الله می گوید: یکی از نامها و صفات خداوند (النور) است که صفت بزرگ اوست.

پس خداوند ﷻ، دارای شکوه و بزرگی و ابهت و جلال است که اگر پرده را از چهره اش دور نماید، شکوه و انوار چهره اش، آفریدگانش را تا آنجا که بینایی اوست، می سوزاند و او، ذاتی است که همه جهان، بوسیله او روشن شده و با نور چهره او، تاریکیها روشن گشته و عرش و کرسی و آسمانهای هفتگانه و همه جهان هستی، منور شده است.

۱- بخاری مع الفتح (۴۶۴/۱۳) و بخاری مع الفتح (۱۱۶/۱۱) و مسلم ۵۳۲/۱

۲- روایت مسلم (۱۶۱/۱)

نور بر دو نوع است:

- ۱- حسی؛ مانند جهان هستی که نورش، از نور اوست.
- ۲- نور معنوی که دلها و ارواح را از کتاب خدا و سنت پیامبرش روشن و منور می گرداند. پس علم قرآن و سنت و عمل به آنها، دلها و گوشها و چشمها را روشن می نماید و نوری برای بنده در دنیا و آخرت خواهد بود. ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾ (نور: ۳۵) یعنی: «خدا، هر که را بخواهد، به نور خود رهنمود می کند».

خداوند ﷻ بیان کرد که او، نور آسمانها و زمین است و کتاب و پیامبر و وحی را نیز نور نامید.

امام ابن قیّم رحمه الله از آنچه اهل تصوف، فریب آن را خورده اند، برحذر داشته است. آنها، نور صفات را از انوار ایمان و معارف، جدا ندانسته اند و از آنجا که آنها بدون علم کامل و آنچه حق و باطل را مشخص می نماید، به عبادت و بندگی پرداخته اند و از آن جهت که عبادتها، در دلها انواری به جا می گذارند، انوار عبادت، دلهایشان را فرا گرفته و از اینرو گمان برده اند که این نور، نور ذات مقدس خداست؛ بنابراین سخنان زشت و بی جایی به زبان آورده اند که نتیجه جهالت و فریب خوردگی و گمراهی می باشد. اما اهل علم و ایمان، بین نور ذات و صفات و بین نور مخلوق خواه حسی باشد و خواه معنوی، فرق می گذارند و اقرار می کنند که نور صفات الله ﷻ، ملازم ذات اوست و از او جدا نمی شود و در مخلوقی حلول نمی کند. خداوند، پاک و منزّه است از آنچه ستمگران می گویند. اما نور مخلوق، نوری است که مخلوقات بر حسب اسباب و مفاهیمی که دارند، بدان متصف می شوند. آنگاه که ایمان مؤمن، کامل باشد، خداوند، قلب او را نورانی می گرداند و بدین سان مؤمن، به حقیقت اشیاء پی می برد و می تواند حق را از باطل تشخیص دهد و این نور، ماده حیات بنده و اساس توانایی او برای فراگرفتن خیر و عمل به آن است

و شبهاتی که در علم و یقین، نقص وارد می کند و شهوتها و امیالی که به سبب غفلت و تاریکی پدید می آید، از او دور می شود و آنگاه قلب او، نور و سخنش، نور و عملش، نور خواهد بود و نور، از هر جهت او را احاطه می نماید. اما کافر و منافق و یا کسی که رویگردان است، همه اینها، در میان تاریکیها سرگشته و حیرانند و هر یک به اندازه اسباب تاریکی که با خود دارد، در تاریکی است.^۱

الرَّبِّ

خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْنِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (انعام: ۱۶۴)

یعنی: «بگو: آیا پروردگاری جز الله را بطلبم و حال آنکه الله، پروردگار هر چیزی است؟»

او، پروردگار همه بندگانش می باشد و به تدبیر امور آنها می پردازد و آنان را با انواع نعمتها پرورش می دهد. الله تعالی، بندگان برگزیده اش را با اصلاح دلهايشان و ارواح و اخلاقشان تربیت می نماید و پرورش می دهد. بنابراین بندگان، او را با این اسم بسیار صدا می زنند؛ چون آنها از او این تربیت ویژه را می خواهند.

۱- الحق الواضح المبين، صص ۹۳-۹۴؛ ن. ک: توضیح المقاصد ۲/۲۳۷؛ ن. ک: شرح النونية هراس

الله

او، خدایی است که پرستیده می شود و خدا و معبود همه مخلوقاتش می باشد؛ چون دارای صفات الوهیت است که صفات کمالند.

الملك، الملیك، مالك الملك

خداوند متعال ، می فرماید: ﴿ فَتَعَلَىٰ اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ

الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ﴿۱۱۶﴾ (مؤمنون: ۱۱۶) یعنی: «خداوندی که فرمانروای راستین است و هیچ معبود برحقى جز او نیست و صاحب عرش عظیم است، برتر از آن است (که جهان هستی را بیهوده و بی هدف آفریده باشد)».

و می فرماید: ﴿ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿۵۵﴾ (قمر: ۵۵) یعنی: «در مجلس راستینی در پیشگاه پادشاه بزرگ و توانایی».

همچنین می فرماید: ﴿ قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۶﴾ (آل عمران: ۲۶) یعنی: «بگو: پروردگارا! ای مالک الملک! تو، به هر کس که خواهی، حکومت و دارایی می بخشی و از هر که خواهی، حکومت و دارایی را بازپس می گیری و هر کس را که خواهی، عزت و قدرت می دهی و هر کس را

که بخواهی خوار می گردانی؛ خوبی در دست توست و بی گمان تو، بر هر چیز توانایی.»

پس او، دارای صفت فرمانروایی است و این، صفت عظمت و کبریا و تدبیر امور و چیرگی ذاتی است که دارای تصرف مطلق در خلق و امر و جزا می باشد. تمام جهان هستی اعم از جهان بالا و پایین، همه بندگان او و در اختیار اویند و به او نیازمندند.^۱

پس او، پروردگار راستین و فرمانروای بحق و معبود حقیقی است؛ مخلوقات را آفریده و با فرمانروایی خویش بر آنها مسلط و چیره است و به آنها حکم نموده که او را بندگی نمایند.

از اینرو در عظمت و شکوه و جلالی که بسیار زیبا در این سه اسم بیان شده، بیندیشید. پروردگار مردم، فرمانروای مردم و معبود مردم؛ این نسبت‌های سه گانه، شامل تمام قواعد ایمان هستند و مفاهیم اسمای نیک را در بر دارند. در برداشتن معانی اسمای حسنی، بدینگونه است که رب (پروردگار)، ذات توانا، آفریننده، پدیدآورنده جهان از عدم، صورتگر و شکل دهنده، زنده، پایدار، دانا، شنوا، بینا، نیکی کننده، نعمت دهنده، بزرگوار و بخشنده، دهنده و ندهنده، زیان دهنده و سود دهنده و مقدم و مؤخر است و ذاتی است که هر کس را که بخواهد، گمراه می نماید و هر کس را که بخواهد، هدایت می کند و هر کس را که بخواهد سعادت مند و هر کس را که بخواهد، بدبخت می نماید؛ هر کس را که بخواهد، عزت می دهد و هر کس را که بخواهد خوار می گرداند. همچنین اسم (رب)، مشتمل بر سایر مفاهیم ربوبیت است که از اسمای حسنی بر می آید و او، سزاوار آن می باشد.

ملک (فرمانروا): او، امرکننده، نهی کننده، عزت دهنده و خوارکننده است و آنگونه که بخواهد، در امور بندگانش تصرف می نماید و آنان را آنگونه که بخواهد، دگرگون می کند و مفهوم فرمانروایی، دیگر نامهای حسنی را به دنبال دارد؛ مانند: القادر، الخالق، الباری، المصور، الحی، القيوم، العلیم، السميع، البصیر، المنعم، الجواد، المعطی، المانع، الضار، النافع، المقدم، المؤخر، و دیگر نامهایی که به فرمانروایی بر می گردند.

و اما (اله)، تمام صفات کمال و شکوه را در بردارد و در این اسم، همه اسمای حسنی داخل هستند؛ بنابراین قول صحیح، این است که اصل کلمه (الله)، اله است. آنگونه که سیبویه و جمهور یاران او چنین گفته اند. اسم الله، همه معانی اسمای حسنی و صفات والا را در بردارد و این نامهای سه گانه یعنی (مالک، ملیک، مالک الملک) همه معانی اسمای حسنی را در بردارند و کسی که به این نامها پناه ببرد، شایسته است که پناه داده شود و مورد حفاظت قرار بگیرد و از وسوسه های شیطان حفظ شود و شیطان بر او مسلط نگردد.^۱

پس وقتی که تنها او، پروردگار و فرمانروا و معبود ماست، در سختیها پناهگاهی جز او نیست و باید به او پناه برد. ما، معبودی جز او نداریم. از اینرو شایسته نیست که کسی غیر از او را به کمک بخوانیم و از کسی غیر از او هراس داشته باشیم و یا به چیزی غیر از او امید بندیم؛ نباید جز او چیز دیگری مورد محبت قرار بگیرد و نباید برای غیر او کرنش و فروتنی نمود؛ بلکه فقط باید بر او توکل کرد. چون تنها ذاتی که انسان به او امید دارد و از او می ترسد و او را به فریاد می خواند و بر او توکل می نماید، پروردگار است که کارها را سامان می دهد و پروردگاری جز او نیست و انسان، بنده او می باشد و از اینرو او، فرمانروای حقیقی مردم است و همه، بنده و در

اختیار اویند. او، معبود و خدای انسان است و انسان، یک لحظه هم نمی تواند از او بی نیاز باشد. بلکه نیازمندی انسان به او از نیازش به زندگی، بیشتر و بزرگتر است. او، معبود راستین و خدای مردم است که خدایی جز او وجود ندارند. پس وقتی که او، پروردگار و فرمانروا و معبود بندگان است، دیگر برای آنها سزاوار نیست که به کسی جز او پناه ببرند و از کسی غیر از او کمک بخواهند. چرا که او، آنها را کافی و بسنده است و او، یاری کننده و کارساز آنها می باشد و از آنجا که او، پروردگار و فرمانروا و معبود آنهاست، امورشان را سامان می دهد. لذا انسان چگونه هنگام پیش آمدن مشکلات و رویارویی با دشمن، به پروردگار و مالک و معبود خویش پناه نمی برد؟!^۱

الواحد، الإحد

خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ (اخلاص: ۱) «بگو: الله، یگانه یکتاست».

و می فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُ خَلِيقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ (رعد: ۱۶) یعنی: «بگو: الله، آفریننده همه چیز است و او، یکتا و تواناست».

او، ذاتی است که در همه کمالات، یگانه و یکتاست و شریکی ندارد و بندگان باید در قلب و باور و در گفتار و عمل، او را یکی بدانند و به کمال مطلق و یگانگی او اقرار نمایند و در انواع عبادات چیزی را شریک او قرار ندهند.^۲

۱- مرجع گذشته ۲/۲۴۸

۲- تفسیر علامه عبدالرحمن سعدی ۵/۶۲۰

احد یعنی ذاتی که در هر کمالی و در شکوه و زیبایی و ستایش و حکمت و رحمت، یگانه و یکتاست. او، در صفات کمال، همانند و همتایی ندارد. او، در زنده بودن و پایداری و قدرت و دانایی و عظمت و بزرگی و زیبایی و ستایش و حکمت و رحمت خویش و در سایر صفاتش، یگانه و یکتاست. او، در هر یک از این صفات، کمال مطلق، متصف می باشد. یگانگی او، بیانگر این است که او (صمد) یعنی پروردگار کامل و سرور بزرگ است که در تمام امور و در رفع نیازها و دفع بلاها، بدو روی می شود؛ خداوندی که به همه صفات کمال، متصف می باشد و صفات او، در نهایت کمال قرار دارند؛ به صورتی که خلاق نمی توانند بخشی از این صفات را با قلب خود احاطه نمایند و زبانهایشان از بیان آن قاصر و ناتوان است.^۱

المتکبر

خداوند متعال می فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ
السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا
يُشْرِكُونَ﴾ (حشر: ۲۳)

یعنی: «الله، ذاتی است که جز او پروردگار و معبودی نیست. او فرمانروا، منزه، بی عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند چیره، بزرگوار و شکوهمند و والامقام و فرازمند است. خداوند، پاک و منزه و فراتر از چیزهایی است که انباز او می کنند».

۱- بهجة قلوب الابرار، عبدالرحمن سعدی ۲۹۱

پس خدای متعال از آنجا که بزرگ و شکوهمند است، از بدی و نقص و عیب، برتر می باشد.

الخالق، البارئ، المصور، الخالق

خداوند متعال می فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ

الْحُسْنَى﴾ (حشر: ۲۴) یعنی: «او، خداوندی است که طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است. دارای نامهای نیک و زیباست».

همچنین می فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾ (حجر: ۸۶) یعنی: «بی گمان

پروردگار تو، آفریدگار بسیار آگاهی است».

ذاتی، پروردگار جهانیان می باشد که همه موجودات را آفریده و مخلوقات را از

عدم، پدید آورده و نظام هستی را با حکمت خویش برابر نموده و شکل داده و او، همواره و همیشه بر این صفت بزرگ بوده است.

المؤمن

ذاتی که خودش را با صفات کمال و نیز به کمال مطلق در شکوه و زیبایی، ستوده

است. خداوندی که پیامبرانش را فرستاده و کتابهایش را با نشانه ها و دلایل نازل

کرده و پیامبرانش را با دلایل و حجت‌های گواه بر صدق و راستی آنان، تصدیق و تأیید

نموده است.

المهيمن

خداوندی که بر چیزهای پوشیده و آنچه در دلها پنهان است، آگاه و مطلع می باشد؛ ذاتی که علم و آگاهی او، هر چیزی را در احاطه دارد.^۱ بغوی می گوید: مهیمن، یعنی ذاتی که مراقب و گواه بر اعمال بندگانش می باشد و این، قول ابن عباس رضی الله عنه و مجاهد و دیگران است و مهیمن یعنی مراقب.^۲

المحيط

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا﴾ (نساء: ۱۲۶) یعنی: «از آن خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خداوند، از هر چیز کاملاً آگاه است و به همه چیز احاطه دارد».

و می فرماید: ﴿وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا لَأَيُّضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ (آل عمران: ۱۲۰) یعنی: «و اگر بردباری و تقوا پیشه کنید، حيله گری آنان به شما هیچ زبانی نمی رساند؛ شکی نیست خداوند بدانچه انجام می دهند، احاطه دارد».

۱- تفسیر سعدی ۶۲۴/۵

۲- تفسیر بغوی ۳۲۶/۴

او، ذاتی است که علم و قدرت و مهربانی و چیرگی او، هر چیزی را احاطه نموده و در بر دارد. علم او، همه معلومات و بینایی او، تمام دیدنیها و شنوایی او، همه شنیدنیها را در احاطه دارد و قدرت و خواست او در تمام موجودات نافذ است؛ رحمت او، اهل زمین و آسمانها را در بر گرفته و تمام مخلوقات، مقهور و مغلوب قدرت اویند.^۱

المقیت

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا﴾ (نساء: ۸۵) یعنی: «خداوند، بر هر چیزی چیره است».^۲

مقیت، یعنی ذاتی که به هر موجودی، آنچه را که بوسیله آن تغذیه می نماید، می دهد و روزی مخلوقات را به آنها آنگونه که می خواهد، طبق حکمت خویش می رساند.

راغب اصفهانی گفته است: قوت، چیزی است که با آن سد رمق می شود و جمع آن اقوات است، خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَامَهَا﴾ (فصلت: ۱۰) یعنی: «و مواد غذایی زمین را به اندازه لازم مقدر و مشخص کرد».

و (قائه یقوته قوتاً) یعنی به او خوراکش را داد. و (اقاته یقیته) یعنی بر او چیزی مقرر کرد و آن را قوت و خوراکش نمود. در حدیث آمده است: (کفی بالمرء إثمًا

۱- تفسیر علامه سعدی ۱۷۹/۲

۲- خواننده گرامی، توجه دارد که آنچه در ترجمه این آیه آمده، تنها یک مفهوم مقیت، می باشد.

(ویراستار)

أَنْ يَضِيعَ مِنْ يَقُوتٍ).^۱ یعنی: «همین گناه برای فرد کافی است که (حقوق) کسی را ضایع کند که خوراکش به دست اوست».

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا﴾ (نساء: ۸۵) یعنی: «خداوند، بر هر چیزی چیره است».

گفته شده: ﴿مُقِيتًا﴾ یعنی مقتدر، و گفته شده: یعنی گواه؛ یعنی محافظ و روزی دهنده.^۲

در القاموس المحيط آمده است المقیت: یعنی حافظ و مراقب چیزی و یعنی مقتدر؛ مثل اینکه به هر کس روزی اش را می دهد.^۳

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: مقیتاً یعنی مقتدر و مجازات کننده و مجاهد گفته: یعنی شاهد و گواه. قتاده رضی الله عنه می گوید: یعنی حافظ. و گفته شده: یعنی کسی که روزی هر موجودی را به او می رساند.^۴

ابن کثیر می گوید: آیه ۸۵ سوره نساء، بدین معناست که خداوند، حافظ هر چیزی است و مجاهد گفته: یعنی گواه بر هر چیزی است. در روایتی دیگر آمده است که یعنی: مراقب و حسابرس، و گفته شده یعنی: توانا و نیز گفته شده: روزی دهنده. بعضی گفته اند: یعنی او به هر انسانی به اندازه کارش روزی می دهد.^۵

۱- ابوداود، ۱۳۲/۲ و احمد ۱۶۰/۲ و مسلم با لفظ: (كفى بالمرء اثمًا أن يحبس عن يملك قوته)،

مسلم ۶۲۲/۱

۲- المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی ص ۴۱۴

۳- القاموس المحيط ۲۰۲

۴- تفسیر بغوی ۴۵۷/۱

۵ - تفسیر ابن کثیر ۵۳۱/۱ با اندکی تصرف

الوکیل

خداوند عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: ﴿اللَّهُ خَلِيقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ (زمر: ۶۲) یعنی: «خدا، آفریدگار همه چیز است و همه چیز را می پاید و مراقبت می نماید».

پس خدای متعال، با علم و کمال قدرت و حکمت فراگیرش، به تدبیر امور آفریده هایش می پردازد. ذاتی که سرپرست و یاور دوستانش می باشد و از اینرو آسایش را برای آنها فراهم نموده و آنها را از سختی دور کرده است و آنان را در کارها کفایت می کند. پس هر کس، خداوند را کارساز خود قرار بدهد، خداوند، او را بسنده است: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ (بقره: ۲۵۷) یعنی: «خداوند، متولی و عهده دار کسانی است که ایمان آورده اند؛ ایشان را از تاریکیها بیرون می آورد و به سوی نور رهنمون می شود».

ذوالجلال و الإکرام

یعنی صاحب عظمت و کبریا و دارای رحمت و بخشش و احسان عمومی و خصوصی؛ ذاتی که دوستانش را اکرام می نماید؛ یعنی همان کسانی که او را بزرگ می دارند و دوستش دارند.^۱

۱- تفسیر الکریم الرحمن ۵/۶۲۶

خداوند می فرماید: ﴿تَبْرَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (رحمن: ۷۸) یعنی: «نام پروردگار بزرگوار و گرامی تو، چه مبارک نامی است».

جامع الناس لیوم لا ریب فیہ

خداوند متعال می فرماید: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِيعَادَ﴾ (آل عمران: ۹) یعنی: «پروردگارا! بی گمان تو، مردمان را در روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد؛ همانا خدا، خلاف وعده نمی کند».

پس خداوند ﷻ است که مردم و اعمال و روزیهایشان را گرد می آورد و هیچ عمل کوچک و بزرگی را رها نمی کند مگر اینکه آن را به حساب و شمارش در می آورد.

او، اعضای پراکنده و از هم پاشیده مردگان را با کمال قدرت و گستردگی دانش خود گرد می آورد.^۱

بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

خداوند متعال می فرماید: ﴿بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (بقره: ۱۱۷) یعنی: «هستی بخش آسمانها و زمین، اوست و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها بدو می گوید: باش! پس می شود». یعنی ذاتی که آنها را در نهایت زیبایی و آفرینش شگفت انگیز و نظام عجیب و استوار، آفریده و پدید آورده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾ (روم: ۲۷) یعنی: «اوست که آفرینش را آغاز کرده است و سپس آن را باز می گرداند».

خداوند عَزَّ وَجَلَّ آفرینش آنها را آغاز نمود تا آنها را بیازماید که کدام یک عمل بهتری انجام می دهد؛ سپس آنها را دوباره به وجود می آورد تا کسانی را که کار نیک کرده اند، پاداش نیک بدهد و بدکاران را به سزای کارهای بدشان برساند. همچنین اوست که ایجاد مخلوقات را به صورت تدریجی آغاز می کند و سپس در هر زمان آن را تکرار می نماید.

خداوند متعال، می فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾ (هود: ۱۰۷) یعنی: «بی گمان پروردگار تو، هر کاری را که بخواهد، انجام می دهد».

﴿ذُو الْعَرْشِ الْحَمِيدُ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾ (بروج: ۱۶) یعنی: «او، صاحب تخت و دارای مجد و عظمت است؛ آنچه بخواهد، به انجام می رساند».

این از کمال قوت خدا و نفوذ مشیت و قدرت اوست که هر کاری که بخواهد، بدون اینکه مخالف و بازدارنده ای داشته باشد، انجام می دهد. او در کاری که انجام می دهد، هیچ پشتیبان و یآوری ندارد؛ بلکه هر گاه چیزی بخواهد، به آن می گوید: پدید آی، پس پدید می آید. با اینکه او، هر آنچه اراده نماید، به انجام می رساند، اما اراده و خواست او، تابع حکمت و ستایش اوست. پس او به کمال قدرت و نفوذ مشیت، موصوف است. و حکمت او، هر آنچه را که کرده و می کند، فرا می گیرد.^۱

الكافي

خداوند متعال می فرماید: ﴿ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ﴾ (زمر: ۳۶) یعنی: «آیا

خداوند، برای بنده اش کافی نیست؟»

پس خدای متعال، بندگانش را در تمام آنچه بدان نیاز دارند، کافی و بسنده است و بطور ویژه مؤمنان و کسانی را کفایت می کند که بر او توکل نموده، نیازهای دینی و دنیوی خود را از او می خواهند.

الواسع

خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۗ

﴿ (بقره: ۲۶۸) یعنی: «ولی خداوند به شما وعده آمرزش خویش و فزونی (نعمت)

می دهد و خداوند (فضل و مرحمتش و تمام صفاتش) وسیع است (و از همه چیز آگاه می باشد).

پس صفات خداوند، وسیع و گسترده می باشد و متعلقات آن نیز چنین است؛ طوری که هیچکس، نمی تواند ستایش او را باید و شاید بگوید؛ بلکه او، همانگونه است که خود را ستوده و عظمت و پادشاهی و فرمانروایی او، گسترده و فضل و احسان او، وسیع است و جود و کرم او، فراوان و بزرگ می باشد.

الحق

الله عَلَّامٌ، در ذات و صفاتش حق است. او، واجب الوجود و دارای صفات کامل است و وجودش، از لوازم ذاتش می باشد. همه چیز، بوسیله او به وجود آمده؛ پس او، ذاتی است که بوده و همواره خواهد بود و همیشه به جلال و شکوه و کمال، موصوف می باشد و همواره و همیشه به احسان، معروف و شناخته شده است. پس گفته او، حق و کارش، حق است؛ لقای او، حق و پیامبران و کتابها و دینش، حقند؛ عبادت و پرستش او که شریکی ندارد، حق است و هر چیزی که به او نسبت داده می شود، حق است.^۱

خداوند متعال می فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ

دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ (حج: ۶۲) یعنی: «(مسأله)، به همین منوال است و خداوند، حق است و آنچه را که جز او به فریاد می خوانند و پرستش می نمایند، باطل است و خداوند، والامقام و بزرگوار است».

۱- تفسیر الکریم الرحمن ۵/۶۳۱-۶۳۲ با اندکی تصرف.

﴿ وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ ۖ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ ۗ ﴾ (کهف: ۲۹) یعنی:

«و بگو: حق از سوی پروردگارتان (آمده) است؛ پس هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد، کافر شود».

﴿ فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ أَحَقُّ ۖ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ ۗ ﴾ (یونس: ۳۲) یعنی: «آن،

الله است که پروردگار برحق شماست. آیا سواى حق، جز گمراهی است؟»

﴿ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ ۚ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ۗ ﴾ (اسراء: ۸۱) یعنی: «و

بگو: حق فرا رسیده است و باطل از میان رفته و نابود گشته است؛ اصولاً باطل، همیشه از میان رفتنی و نابودشدنی است».

و می فرماید: ﴿ يَوْمَئِذٍ يُؤْفِكُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ

الْمُبِينُ ۗ ﴾ (نور: ۲۵) یعنی: «در آن زمان خداوند، جزای واقعی آنان را بی کم و

کاست بدیشان می دهد و آگاه می گرداند که خداوند، حق آشکار است».

پس صفات بزرگ خدا و کارها و وعده اش و نیز پرستش و عبادت او، حق

می باشد و وعید و حسابرسی او، عدالت است و در آن هیچ ستمی نیست.^۱

الجمال

پیامبر ﷺ فرموده است: (إن الله جميل يحب الجمال)^۲ یعنی: «خداوند، زیباست و

زیبایی را دوست دارد».

۱- تفسیر سعدی ۴۰۵/۵ و ابن کثیر ۲۷۷/۳

۲- روایت مسلم ۹۳/۱

پس خدای متعال در ذات و نامها و صفات و کارهایش زیباست و هیچ مخلوقی، نمی تواند بخشی از زیبایی ذات او را تعبیر نماید؛ اهل بهشت، با وجود برخورداری از نعمتهای پایدار و لذتها و شادیهای بهشت، هنگامی که پروردگارش را می بینند و از زیبایی او بهره مند می شوند، آن همه نعمت بی پایان و آن همه لذت را فراموش می کنند و دوست دارند که این حالت ادامه یابد و آنها از جمال و نور الهی همچنان بهره مند شوند و به جمال و زیبایی خویش بیفزایند. دلهای اینها، همواره به شوق دیدار پروردگارش می تپد و با دیدن پروردگارش، از شادی در پوست خود نمی گنجند. همچنین نامهای او، زیباست؛ آری، همه نامهای الله ﷻ زیبا هستند و بطور مطلق بهترین و زیباترین نامها می باشند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ (اعراف: ۱۸۰) یعنی: «خدا دارای زیباترین نامهاست؛ او را به آن نامها بخوانید».

خدای متعال، می فرماید: ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ (مریم: ۶۵) پس همه این نامها، بر نهایت ستودگی و بزرگواری و کمال دلالت می نمایند. خداوند، چنان نامی ندارد که در آن کمال نباشد. همچنین صفات او، زیباست و همه صفاتش، صفات کمال و ستایش هستند و گسترده و وسیع می باشند. بویژه صفات رحمت و احسان و بزرگواری و بخشش. همچنین کارهایش همه زیبا هستند؛ چون همه کارهایش نیکی و احسان می باشند که بر آنها سپاس و ستایش می شود و یا کارهای او عدل است که به خاطر مطابقت با حکمت، بر آن ستوده می گردد. پس در کارهای او بیهودگی و بی خردی و ستم وجود ندارد و تمام کارهای او، خیر و هدایت و رحمت و عدالت می باشند.

﴿إِنَّ رَبِّيَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ (هود: ۵۶) یعنی: «همانا پروردگارم بر صراط مستقیم (و راه عدالت و احسان) است».

کمال او، بقدری است که هیچکس، توان ستایش او را به اندازه کمالش ندارد و از اینرو همه کارهای او، کامل هستند؛ بنابراین احکام و فرامین او، بهترین فرمانها و دستورات می باشند و خلقت و آفرینش او، بهترین خلقت و آفرینش است.

﴿صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ (نمل: ۸۸) یعنی: «این، ساخته خدایی است که همه چیز را محکم و استوار آفریده است».

خداوند متعال، همه چیز را زیبا آفریده است. ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ (سجده: ۷) یعنی: «آن ذاتی که هر چه را آفرید، نیکو آفرید».

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (مائده: ۵۰) یعنی: «چه کسی برای افراد معتقد و اهل یقین، بهتر از خدا حکم می کند؟»

جهان هستی، انواع زیباییها را در بردارد و زیبایی آن، از سوی خداوند می باشد؛ اوست که زیبایی را به جهان بخشیده است. لذا کسی که زیبایی می بخشد، به زیبا بودن سزاوارتر است. پس همه زیباییهای ظاهری و باطنی دنیا و آخرت از سوی خداست؛ بخصوص زیبایی بیش از حدی که خداوند به مردان و زنان بهشتی می دهد. چنانکه اگر دست یکی از حوره‌های بهشتی، در دنیا آشکار شود، نور خورشید کم فروغ می گردد؛ همانطور که با طلوع خورشید نور ستارگان محو می شود. آیا خداوندی که این زیبایی را به آنها بخشیده، به زیبایی سزاوارتر نیست؟ قطعاً زیبایی او، با زیبایی مخلوقات فرق می کند؛ زیرا هیچ چیز مانند او نیست. این، دلیل مسلم و روشنی بر اینکه ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ﴾ (نحل: ۶۰) یعنی: «و خدا، دارای صفات عالیه و برتر است».

لذا باید دانست که خداوند عز و جل، به داشتن کمال و صفت کمالی که به مخلوقات بخشیده، سزاوارتر است؛ اما بدیهی است که کمال و صفات او، با کمال و صفات مخلوقات، قابل مقایسه نیستند و مشابهتی با همدیگر ندارند. همانطور که ذات مخلوقات با ذات خداوند تشابهی ندارد. پس کسی که به بندگان شنوایی و بینایی و حیات و علم و قدرت و زیبایی بخشیده، از آنها به دارا بودن این صفات سزاوارتر است. چگونه کسی می تواند زیبایی خدا را تعبیر نماید در حالی که آگاهترین انسان یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله در نیایش با خدا، می گوید: (لا أحمى ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك)^۱ یعنی: «نمی توانم ستایش تو را بطور کامل بگویم؛ تو، همانگونه هستی که خودت، خود را ستوده ای».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (حجابہ النور لو كشفه لأحرقت سُبحات وجهه ما انتهى إليه بصره من خلقه)^۲ یعنی: «حجاب او، نور است؛ اگر آن را دور نماید، انوار چهره اش تا آنجا که بینایی اوست، آفریده هایش را می سوزاند».

پس پاک و منزّه است خداوند از آنچه ستمگران می گویند، آنها که کمال او را نفی می کنند. همین خواری و گناه برای آنها کافی است که از رسیدن به شناخت الله جل جلاله و لذت بردن از محبت او محروم شده اند.^۳

در حدیث صحیح آمده است: (لا أحد أصبر على أذى سمعه من الله، يجعلون له الولد و هو يعافيهم و يرزقهم)^۴ یعنی: «هیچکس در برابر شنیدن ناسزا، از خداوند

۱- مسلم ۳۵۲/۱

۲- روایت مسلم (۱۶۱/۱)

۳- توضیح الحق المبین فی شرح توحید الأنبياء و المرسلین عن الکافیة الشافیة عبدالرحمن بن ناصر سعدي ص ۲۹-۳۲ با اندکی تصرف.

۴- بخاری مع الفتح ۵۱۱/۱۰ و مسلم ۲۱۶۰/۴

بردبارتر نیست؛ برای او فرزند قرار می دهند، اما او، آنها را عفو می کند و به آنان روزی می دهد».

رسول خدا ﷺ فرموده است: «خداوند متعال می فرماید: (کذّبی ابن آدم و لم یکن له ذلک و شتمنی ابن آدم و لم یکن له ذلک فأما تکذیبه ایّای فقولہ: لن یعیدنی کما بدّانی و لیس أول الخلق بأهون علیّ من إعادته و أما شتمه ایّای فقولہ: إنّ لی ولداً و أنا الأحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد) یعنی: «فرزند آدم، مرا تکذیب کرد؛ حال آنکه نباید چنین می کرد. و به من ناسزا گفت که نباید می گفت؛ تکذیب من از سوی او، اینگونه بود که گفت: خداوند، مرا دوباره زنده نخواهد کرد و حال آنکه آفرینش نخستین از آفرینش دوباره، برای من آسانتر نیست. و ناسزا گفتنش به من، این بود که گفت: مرا فرزندی هست و حال آنکه من، یگانه بی نیاز هستم و فرزندی ندارم و از کسی زاده نشده ام و هیچکس، همتای من نیست».

خداوند ﷻ، هم به بندگان فرمانبردارش و هم به گناهکارانی که شب و روز با او مخالفت می کنند و او و پیامبرانش را تکذیب می نمایند و برای نابودی دین او می کوشند، روزی می دهد و در برابر آنچه می گویند و انجام می دهند، بردباری می ورزد... آنها، پیاپی بدی می کنند و خداوند، پیاپی به آنها نعمت می دهد. بردباری الله ﷻ، کاملترین بردباری است؛ چون بردباری او، از کمال قدرت و کمال توانگری و بی نیازی از مخلوق و از کمال رحمت و احسان است. پس بابرکت است پروردگار مهربان، همان ذاتی که هیچ چیزی همانند او نیست؛ ذاتی که بردباران را دوست دارد و آنها را در تمام کارهایشان یاری می کند.^۲

۱- بخاری مع الفتح ۱۶۸/۸ و مسلم ۷۳۹/۸

۲- الحق الواضح المبین ص ۵۷-۵۸ با اندکی تصرف

الرفیق

این اسم، برگرفته از فرموده پیامبر ﷺ است که می فرماید: (إن الله رفيق يحب الرفق و يعطى على الرفق ما لا يعطى على العنف و ما لا يعطى على ما سواه) یعنی: «خداوند، مهربان است و نرمی و مهربانی را دوست می دارد و بر اثر نرمی چیزهایی می بخشد که بر اثر خشونت نمی دهد».

پس خداوند ﷻ در کارهایش آسانگیر است. خداوند، همه مخلوقات را به تدریج و کم کم، بر حسب حکمت و آسانگیریش آفریده است؛ با اینکه او می تواند همه را یکباره در یک لحظه بیافریند. کسی که در آفریده ها بیندیشد و در قوانین الهی تدبر نماید که چگونه کم کم و به صورت تدریجی پدید آمده اند، تعجب می کند. پس هر کس با پیروی از سنتها و قوانین الهی در جهان هستی و با پیروی از رسول خدا ﷺ کارها را با نرمی و متانت انجام دهد، می توان درباره اش گفت که در کارها، حوصله و تأنی نموده است. زیرا نرمی و متانت، رهنمود و راه پیامبر ﷺ است و کارها، با حوله و نرمی، آسان می گردند. بویژه کسی که به امر و نهی و راهنمایی مردم می پردازد، باید نرمی و مهربانی را پیشه نماید. همچنین اگر کسی، با سخنان زشت مردم، مورد اذیت و آزار قرار بگیرد و او، زبانش را از ناسزاگویی به آنها کنترل کند و از خودش با نرمی و مهربانی دفاع نماید، بدین صورت بهتر می تواند اذیت و آزار آنها را دور کند؛ اما اگر در مقابل اذیت و ناسزاگویی آنها، او نیز به ناسزاگویی و انجام واکنش در برابر کارهای آنان پردازد، کمتر موفق می شود.

البته در صورتی که نرمی و مهربانی در پیش بگیرد، به راحتی، آرامش، بردباری و خردمندی دست می یابد.^۱

الله ﷻ به فریاد بندگانش می رسد و باران را سرازیر می کند، آنگاه که از او کمک بخواهند و طلب باران کنند. از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که مردی روز جمعه وارد مسجد شد.. پیامبر صلی الله علیه و آله در حال ایراد خطبه بود. آن مرد گفت: ای پیامبر خدا! مالها هلاک شدند و راهها، قطع شدند؛ از خداوند بخواه و دعا کن که به ما باران بدهد. پیامبر صلی الله علیه و آله دستانش را بلند کرد و گفت: «بارخدا یا! به ما باران بده. بارخدا یا! به ما باران بده؛ بارخدا یا! به ما باران بده».^۲

پس خداوند، در سختیها به فریاد بندگانش می رسد و او، تمام مخلوقات را هنگامی که به سختی و گرفتاری دچار می شوند، یاری می نماید؛ گرسنگان را غذا و برهنگان را لباس می دهد؛ افراد گرفتار را رهایی می بخشد و هنگام ضرورت و نیاز، باران را بر آنها فرو می فرستد؛ دعای کسی را که هنگام سختی و درماندگی، او را فرا می خواند، اجابت می کند؛ پس هر کس، از او کمک بجوید، به فریادش می رسد. در کتاب و سنت موارد زیادی ذکر شده که خداوند، سختیها را دور نموده و مشکلات را برای بندگان آسان کرده است.^۳

۱- الحق الواضح المبين ص ۶۳

۲- الحق الواضح المبين ص ۶۷

۳- الحق الواضح المبين ص ۶۷

الْحَيِّ السَّتِيرِ

این اسم، برگرفته از گفته پیامبر ﷺ است که فرمود: (إِنَّ اللَّهَ حَيٌّ يَسْتَحِيهِ مَنْ عِبَدَهُ إِذَا مَدَّ يَدَيْهِ إِلَيْهِ أَنْ يَرُدَّهُمَا صَفْرًا)^۱ یعنی: «خداوند، دارای شرم است و هنگامی که بنده، دستانش را به سوی او دراز می نماید، خداوند از اینکه دستهای او را خالی برگرداند، شرم می کند». و فرمود: (إِنَّ اللَّهَ ﷻ حَلِيمٌ حَيٌّ سَتِيرٌ يُحِبُّ الْحَيَاءَ وَالسَّتِيرَ فَإِذَا اغْتَسَلَ أَحَدُكُمْ فَلَيسَتِرْ)^۲ یعنی: «خداوند، حلیم و حی و پوشاننده عیبهاست و حیا و ستر و پوشش را دوست دارد. از اینرو هر یک از شما باید هنگام غسل، در پشت پرده و پوشش قرار بگیرد».

این، از رحمت، کرم، کمال و بردباری الله ﷻ است که بنده، آشکارا در برابر او گناه می کند، اما الله ﷻ، با کمال بی نیازیش، از رسوا کردن بنده و گرفتار نمودن او به عذاب، شرم می نماید. این، در حالی است که بنده، شدیداً نیازمند خداست؛ بویژه که بنده فقط با استفاده از اسبابی می تواند گناه کند که خداوند، آنها را به عنوان نعمت به او داده است؛ بدین صورت که بنده، با استفاده از نعمتهای الهی، قوت می گیرد و به جای اطاعت، نافرمانی می کند. با این حال، خداوند متعال، عیب بنده اش را می پوشاند و او را رسوا نمی کند؛ بلکه او را می بخشد. بدین سان خداوند، با دادن نعمت، به بندگان، محبت می نماید، اما آنها، با انجام گناهان، او را

۱- ابوداود ۷۸/۲ و ترمذی ۵۵۶/۵ و ابن ماجه؛ نک: صحیح ابن ماجه ۳۳۱/۲ و صحیح ترمذی

۱۷۹/۳

۲- ابوداود ۴۰/۴ و نسائی ۲۰۰/۱ و بیهقی ۱۹۸/۱ و احمد ۲۲۴/۴ و هر حدیث صحیح ارواء

الغلیل ۳۶۷/۷ و صحیح نسائی ۸۷/۱

ناخشنود می نمایند. خیر و نعمت خدا، در تمام لحظات به سوی آنها سرازیر است؛ اما بدی آنها به سوی خداوند بالا می رود و آنها همواره از خداوند بزرگ نافرمانی می کنند.

خداوند ﷻ از کسی که جوانیش را در اسلام پیر نموده، شرم می کند که عذابش بدهد و از کسی که دستهایش را به سوی او بلند می نماید، شرم می نماید که دستانش را خالی برگرداند. خداوند ﷻ، بندگانش را به دعا و نیایش فرا می خواند و به آنها وعده اجابت می دهد. او، دارای شرم و پوشاننده عیب است؛ بنابراین اهل شرم و آزر و نیز عیب پوشان را دوست می دارد. لذا هر کس، عیب مسلمانی را ببوشاند، خداوند در دنیا و آخرت عیب او را می پوشاند. خداوند، دوست ندارد که بنده اش، گناهی را که مرتکب شده برملا نماید؛ بلکه بنده، باید به پیشگاه خدا توبه نماید و گناهی را که انجام داده، برای مردم فاش نکند. بدترین فرد نزد خدا، کسی است که شب را در حال ارتکاب گناه سپری نموده و خداوند، راز و عیب او را پوشانده است؛ اما صبح که می شود، خودش، پرده و پوشش الهی را از خود کنار می زند و گنااهش را برای مردم تعریف می کند.

خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ

ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ (نور: ۱۹) یعنی: «بی گمان کسانی که دوست دارند گناهان بزرگ در میان مؤمنان پخش گردد، ایشان در دنیا و آخرت شکنجه و عذاب دردناکی دارند».

اینها همه برگرفته از معانی و مفاهیم حلیم (بردبار) است. بردباری خداوند، کافران و فاسقان و گناهکاران را در برگرفته و نگذاشته است که عقوبت و کیفرش، زود و فوری، ستمگران را فرا بگیرد؛ لذا خداوند، به آنها مهلت می دهد تا توبه کنند، اما آنها که بر گناه پافشاری می نمایند و به سرکشی خود ادامه می دهند و به سوی او باز

نمی گردند، بدانند که خداوند آنها را فراموش نکرده است؛ بلکه به آنها مهلت می دهد تا بلکه توبه کنند و در غیر این صورت آنان را به عذابی دردناک گرفتار می سازد.^۱

الإله

این اسم، شامل همه صفات کمال و عظمت است و همه اسمای حسنی، در این اسم داخل هستند. بنابراین قول صحیح، این است که اصل کلمه (الله)، إله است و اسم (الله) همه اسمای حسنی و صفات والای الهی را در بردارد.^۲

خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ

لَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾ (نساء: ۱۷۱) یعنی: «خدا، یکی بیش نیست که الله است و حاشا که فرزندی داشته باشد و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین وجود دارد، از آن اوست و کافی است خدا مدبّر باشد».

القابض، الباسط، المعطي

۱- الحق الواضح المبين ص ۵۴-۵۵ با اندکی تصرف

۲- مرجع پیشین ص ۱۰۴.

الله ﷻ، می فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (بقره: ۲۴۵) یعنی: «و خداوند، (روزی بندگان را) محدود و گسترده می سازد و به سوی او بازگردانده می شوید».

پیامبر ﷺ فرموده است: (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسْعَرُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ الرَّازِقُ...) یعنی: «خداوند، قیمت گذار، بازگیرنده، کم کننده، گشایشگر و روزی دهنده و... است».

همچنین فرموده است: (مَنْ يَرِدُ اللَّهَ بِهِ خَيْرًا يَفْقَهُهُ فِي الدِّينِ وَاللَّهِ الْمَعْطَى وَأَنَا الْقَاسِمُ)^۲ یعنی: «هر کس که خداوند، به او اراده خیر داشته باشد، او را در دین آگاه و فقیه می گرداند و خداوند، بخشنده است و من، تقسیم کننده می باشم».

همچنین فرموده است: (إِنَّ اللَّهَ يَكِلُ لَا يَنَامُ وَلَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَنَامَ يَخْفِضُ الْقَسْطَ وَيَرْفَعُهُ يُرْفَعُ إِلَيْهِ عَمَلُ اللَّيْلِ قَبْلَ عَمَلِ النَّهَارِ وَعَمَلُ النَّهَارِ قَبْلَ عَمَلِ اللَّيْلِ...) یعنی: «خداوند ﷻ، نمی خوابد و برای او شایسته نیست که بخوابد؛ ترازو را سبک و سنگین می کند؛ عمل شب، قبل از روز به سوی او بالا می رود و عمل روز، قبل از شب به سوی او بالا می رود...».

خداوند متعال، می فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِإِذْنِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (آل عمران: ۲۶) یعنی: «بگو: پروردگارا! ای مالک الملک! تو هر آنکس را که خواهی، حکومت و دارایی می بخشی و از هر که خواهی، حکومت و دارایی را

۱- ابن ماجه ۷۴۱/۲ و ترمذی ۵۹۶/۳ و ابوداود ۲۷۲/۳ و احمد ۱۵۶/۳۸ و ۲۸۶ و دارمی

۱۶۵/۲ و ن.ک صحیح الترمذی ۳۲/۲ و صحیح ابن ماجه ۱۵/۲

۲- بخاری مع الفتح ۲۱۷/۶ و ۲۹۳/۱۳

۳- روایت مسلم (۱۶۱/۱)

باز پس می گیری و هر کس را که بخواهی، عزت و قدرت می دهی و هر کس را که بخواهی، خوار می داری؛ خوبی، در دست توست و بی گمان تو، بر هر چیزی توانایی.»

پیامبر ﷺ فرموده است: (إن الله يرفع بهذا الكتاب أقواما و يضع به آخرین) یعنی: «خداوند، بوسیله این کتاب، گروههایی را بالا می برد و گروههای دیگری را پایین می آورد.»

پیامبر ﷺ پس از پایان نماز، چهره اش را به سوی مردم برمی گرداند و می گفت: (لااله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد و هو على كل شئ قدير. اللهم لا مانع لما أعطيت و لا معطي لما منعت و لا ينفع ذا الجند منك الجند).^۱ یعنی: «هیچ معبود بحقی جز الله نیست؛ یگانه است و شریکی ندارد. فرمانروایی، از آن اوست و ستایش، او را سزاست و او، بر هر چیزی تواناست. بارخدا! آنچه تو بدهی، هیچکس نمی تواند مانع آن گردد و آنچه تو باز داری و ندهی، هیچ دهنده و بخشنده ای برای آن نیست؛ توانگر را ثروتش، از عذاب تو نجات نمی دهد (و تمامی شکوه و ثروت، از آن توست)».

اینها، صفات بزرگی از اسمهای متقابل هستند؛ از اینرو شایسته نیست خداوند تنها با یکی از آنها ستایش شود؛ بلکه هر یک از این صفات را باید همراه دیگری ذکر نمود و خداوند را با آن ستود؛ زیرا کمال مطلق در اجتماع و توأم بودن دو صفت است؛ پس او، بازگیرنده و کم کننده روزیها و گیرنده ارواح و جانهاست؛ او، گشاینده و فراوان کننده روزی و رحمت می باشد و دلها را می گشاید. خداوند، کسانی را که علم و ایمان دارند، بالا می برد و دشمنانش را پست و خوار می گرداند،

۱- بخاری مع الفتح ۲۵۵/۱ و مسلم ۴۱۴/۱

۲- بخاری مع الفتح ۵۰۷/۲ و مسلم ۶۱۲

فرمانبرداران را عزت می دهد و این، عزتی حقیقی است. زیرا فرمانبردار، نزد خداوند عزیز است؛ گرچه فقیر و بی یاور باشد. خداوند عَلَّیْهِ دشمنان خود و انسانهای نافرمان را در دنیا و آخرت، خوار و ذلیل می گرداند. پس انسان گنهکار، هرچند با مظاهر عزت، عرض اندام کند، اما دلش آکنده از ذلت و خواری است؛ گرچه او، این ذلت را به خاطر فرو رفتن در شهوتها احساس نکند. پس عزت کامل و واقعی، در اطاعت خداوند است و ذلت، در نافرمانی و معصیت او می باشد: ﴿وَمَنْ يُّنِ أَلَلَهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ﴾ (حج: ۱۸) یعنی: «و هر کس که خداوند، خوارش کند، هیچکس نمی تواند او را گرامی بدارد».

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ (فاطر: ۱۰) یعنی: «هر کس، عزت و قدرت می خواهد، (آن را از خدا بخواهد؛ چراکه) هرچه عزت و قدرت است، از آن خداست».

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (منافقون: ۸) یعنی: «عزت، از آن خدا و رسول خدا و مؤمنان است».

خداوند، بازدارنده و بخشنده است؛ پس هر آنچه او، از دادنش، باز بدارد، کسی، نمی تواند، آن را بدهد و هر آنچه او ببخشد، هیچکس نمی تواند آن را باز بدارد. همه این کارها، تابع و پیرو عدالت و حکمت او می باشند. پس او در پایین آوردن هر کسی که پایین می آورد و خوار و محروم می گرداند، دارای حکمت است و هیچکس، دلیلی علیه خدا ندارد؛ همانطور که هر کس را که بلند می گرداند و به او نعمت می دهد و دروازه خوبیها را به رویش می گشاید، همه از فضل و کرم خداوند است. لذا بنده باید به حکمت خدا اعتراف نماید و به فضل و سپاس خداوند، با زبان و دل و اعضای بدن، اقرار کند و شکر خدا را به جا بیاورد. خداوند عَلَّیْهِ در تمام این

کارها، یگانه و یکتاست و همه، به خواست و تقدیر او انجام می شوند. خدای متعال، برای بلند نمودن، عطا و بخشش و همچنین برای گرامیداشت بندگان، اسبابی قرار داده است؛ چنانکه خواری و ذلت نیز اسبابی دارد. هر کس، برای بدست آوردن این اسباب بکوشد، نتیجه آن را خواهد دید. در این میان هر کس، توفیق چیزی را می یابد که برای آن آفریده شده است؛ از اینرو سعادتمندان، به انجام کارهای اهل سعادت، توفیق می یابند و برای اهل شقاوت، انجام کارهای شقاوتمندان، سهل و فراهم می گردد. این امر، چنین ایجاب می کند که بنده، خدا را یکی بدانند و در به دست آوردن آنچه دوست دارد، بر پروردگارش توکل نمایند و در انجام کارهای مفید، بکوشند.^۱

المُقَدِّم، الْمُؤَخَّرُ

آخرین چیزی که پیامبر ﷺ میان تشهد و سلام می گفت، این بود: (اللهم اغفر لی ما قدمت و ما أخرت و ما أسررت و ما أعلنت و ما أسرفت و ما أنت أعلم به منی. أنت المقدم و أنت المؤخر لا إله إلا أنت)^۲ یعنی: «بارخدایا! گناهان گذشته و آینده مرا بامرز؛ الهی! گناهان پنهان و آشکار مرا ببخش و زیاده رویهای مرا و آنچه را که تو از من بهتر می دانی، بامرز؛ تو، مقدم کننده و مؤخر کننده هستی؛ هیچ معبود بر حقی جز تو نیست».

۱- الحق الواضح المبين ص ۸۹-۹۰

۲- مسلم ۵۳۵/۱

مقدم و مؤخر از نامهایی هستند که باید هر دو با هم ذکر شوند و جدا از هم و به تنهایی، بر خداوند اطلاق نمی گردد؛ زیرا کمال، در این است که هر دو با هم ذکر شوند. لذا خداوند عز و جل هر کس را که بخواهد، جلوتر و برتر می گرداند و هر کس را که بخواهد، طبق حکمت خویش، عقب تر و فروتر قرار می دهد.

این تقدیم و تأخیر، در جهان هستی بدینگونه است که خداوند، برخی آفریده ها را بر بعضی دیگر جلو و مقدم قرار داده و بعضی را از برخی، مؤخر و عقب تر گردانیده است. مانند اینکه اسباب و شرایط را بر نتایج و پیامدهای آنها، مقدم داشته است. تقدیم و تأخیر در آفرینش و تقدیر، دریای بیکرانی است. این تقدیم در پهنه دین و شریعت نیز صورت گرفته است؛ همانطور که پیامبران را بر سایر مردم برتری داده و سپس بعضی از پیامبران را بر برخی دیگر فضیلت و برتری بخشیده است و برخی از بندگان را از برخی دیگر برتر نموده و آنها را در علم و ایمان و عمل و اخلاق و سایر صفات بر دیگران برتری داده است.

برخی از بندگان را در این موارد، پایین تر از دیگران قرار داده و همه اینها، طبق حکمت اوست. این دو صفت و صفات مشابه اینها، از صفتهای ذاتی خداوند می باشند؛ چون قایم به خدا هستند و خداوند، به اینها متصف است. صفات فعلی مشابه اینها نیز، همین گونه می باشند؛ چون تقدیم و تأخیر به وجود مخلوقات و کارها و مفاهیم و صفات آنان وابسته اند و از اراده و قدرت خداوند نشأت می گیرند و این، تقسیم درست صفات خداوند است و صفات ذات، متعلق به ذات او می باشند و صفات فعلی، اوصاف ذات او هستند و به گفته ها و کارهای برآمده از آن، متعلق و مرتبط می باشند.^۱

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ^ط

وَإِنْ يَمَسُّكَ بَخِيرٌ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۷﴾﴾ (انعام: ۱۷) یعنی: «اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچکس جز او نمی تواند آن را برطرف سازد و اگر خیری به تو برساند، (هیچکس نمی تواند از آن جلوگیری کند) چراکه او، بر هر چیزی تواناست».

و می فرماید: ﴿قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ

بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۱۱﴾﴾ (فتح: ۱۱) یعنی: «بگو: چه کسی می تواند کمترین کمکی در برابر خدا به شما بکند اگر بخواهد به شما زبانی یا سودی برساند؛ بلکه خدا، آگاه از هر آن چیزی است که انجام می دهید».

صفات زیان دادن و سود دادن، از آن صفاتی هستند که باید با هم ذکر شوند؛ پس خداوند، هر کس از بندگانش را که بخواهد، از منافع دینی و دنیوی بهره مند می نماید و به هر کس که اسباب زیان را فراهم نماید، زیان می رساند و همه اینها، پیرو حکمت خدا و سنتهای او در جهان هستی و اسبابی هستند که خداوند، آنها را وسیله هایی برای رسیدن به خواسته ها قرار داده است. خداوند، برای مردم، در جهان، اهداف و امور پسندیده ای در دین و دنیا مقرر نموده و برای آن، راهها و اسبابی آفریده و به بندگانش دستور داده است تا این راهها را در پیش بگیرند. خدای متعال، آن را برای بندگانش، بسیار آسان نموده است؛ پس هر کس، این راهها را در پیش بگیرد، او را به مقصود می رساند و هر کس، این راهها را ترک نماید و یا بخشی از آن را رها کند یا آن را بطور کامل در پیش نگیرد، کمال مطلوب را از دست خواهد داد و آنگاه باید فقط خودش را مورد ملامت و سرزنش قرار دهد و دلیلی علیه خداوند ندارد. زیرا خدا، به او شنوایی و بینایی و دل و توان و قدرت بخشیده و راه

خیر و شر را به صورت واضح، به او نشان داده و اسباب و شرایط را برای او بیان کرده و او را از هیچ راهی که به خیر دینی یا دنیوی می انجامد، باز نداشته است؛ لذا اگر بنده ای، این کارها را انجام ندهد و تخلف بورزد، خودش سزاوار سرزنش می باشد و بدین خاطر خودش باید مورد نکوهش قرار بگیرد.

گفتنی است: تمام صفات افعال، به سه صفت (قدرت کامل، مشیت نافذ و حکمت فراگیر و کامل) متعلق می باشند و آثار و مقتضیات آن، همه آن چیزهایی است که در جهان هستی پدید می آید؛ از قبیل: تقدیم و تأخیر، سود و زیان، بخشیدن و محروم کردن، پایین آوردن و بالا بردن. در این میان، محسوس و معقول آن و دینی و دنیوی آن، فرقی با هم ندارند. منظور از اینکه اینها، صفات افعال هستند، همین است نه «آنگونه که اهل کلام گمان برده اند»^۱.

المبین

مبین، اسم فاعل از (ابان مبین)، است؛ یعنی آشکار و بیان نمود؛ خواه گفته ای باشد یا کاری. مینه، یعنی دلالت واضح و روشن؛ خواه این دلالت، عقلی باشد و خواه حسی. بیان یعنی پرده برداشتن و آشکار نمودن چیزی... از این جهت به سخن، بیان گفته می شود که مقصود را آشکار می سازد؛ مانند اینکه خداوند متعال، می فرماید:

﴿ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ ﴾ (آل عمران: ۱۳۸) یعنی: «این، بیان (روشنگری) است برای مردم».

۱- توضیح الکافیة عبدالرحمن بن ناصر السعدی ص ۱۳۱-۱۳۲

پس خداوند عز وجل، برای بندگانش راه هدایت را نشان داده و اعمالی را که به خاطر انجام دادن آن سزاوار پاداش می شوند و اعمالی را که مستحق کیفر و عذاب می گردند، به روشنی بیان نموده است.

همچنین برای بندگان بیان نموده که چه کارهایی بکنند و چه کارهایی نکنند. گفته می شود: (ابان الرجل فی کلامه و منطقه). یعنی: «مرد در سخن گفتن، آشکار و روشن سخن گفت». و (بان الکلام) یعنی: «سخن، آشکار گشت».^۱

خداوند عز وجل، خودش را مبین نامیده و فرموده است: ﴿يَوْمَئِذٍ يُؤْفِكُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾ (نور: ۲۵) یعنی: «در آن روز خداوند، جزای واقعی آنان را بی کم و کاست، بدیشان می دهد و آگاه می گردند که خداوند، حق آشکار است».

خداست که برای بندگانش راههای هدایت را روشن نموده و راههای گمراهی را برایشان آشکار کرده و آنها را از راههای ضلالت، برحذر داشته است و بدین خاطر پیامبران و کتابها را فرستاده تا راه هدایت و گمراهی را برای بندگان بیان کنند. خداوند متعال، می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَأَهْدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾ (بقره: ۱۵۹) یعنی: «بی گمان کسانی که پنهان می دارند آنچه را که از دلایل روشن و هدایت فرو فرستاده ایم بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب، بیان و روشن نموده ایم، خدا و نفرین کنندگان، ایشان را نفرین می کنند».

۱- ن.ک: مفردات القرآن از اصفهانی ۶۸ و ۶۱ و اشتقاق الأسماء از زجاجی ۱۸

این، وعید سختی است برای کسانی که نشانه های روشن پیامبران را پنهان می کنند؛ نشانه های روشنی که خداوند، در کتابها بر پیامبران نازل فرموده تا اهداف و مقاصد درست را نمایان کنند و هدایتی را نشان دهند که برای قلبها مفید است.

خداوند ﷻ می فرماید: ﴿ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَبَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۱۱۸﴾ (بقره: ۱۱۸) یعنی: «آنان که نمی دانند، می گویند: چه می شود اگر خدا با ما سخن گوید و یا اینکه معجزه ای برای ما بیاید؟ کسانی که قبل از آنان نیز بودند، همین سخنان ایشان را می گفتند؛ دلهایشان، شبیه هم است. ما، آیه ها را برای حقیقت جویان آشکار و بیان کرده ایم.»

﴿ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۶۶﴾ (بقره: ۲۶۶) یعنی: «این چنین خداوند، آیات خود را برایتان بیان و آشکار می سازد، شاید بیندیشید.»

﴿ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۲۶﴾ (نساء: ۲۶) یعنی: «خداوند، می خواهد برایتان روشن کند و شما را به راه کسانی رهنمود سازد که پیش از شما بوده اند و توبه شما را بپذیرد و خداوند، آگاه و حکیم است.»

و می فرماید: ﴿ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿۱﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۵-۱۶﴾ (مائده: ۱۵-۱۶) یعنی: «از سوی خدا نور و کتاب روشنگری نزد شما آمده است؛ خداوند، با آن کسانی را به راههای امن و امان هدایت

می کند که جویای خوشنودی او باشند و با مشیت و فرمان خود، آنان را از تاریکیها بیرون می آورد و به سوی نور می برد و ایشان را به راه راست رهنمود می شود».

و می فرماید: ﴿ أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِي يُؤْفَكُونَ ﴾

(مائده: ۷۵) یعنی: «بنگر که چگونه آیات را برای آنان روشن و تبیین می کنیم؟ دوباره بنگر که چگونه ایشان بازداشته می شوند!»

﴿ وَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ ۚ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾ (نور: ۱۸) یعنی: «خداوند، آیات

را برای شما بیان می دارد و خدا، بس آگاه و حکیم است».

خداوند ﷻ، احکام شرعی را برای مردم بیان می نماید و توضیح می دهد و حکم تقدیری را روشن می سازد. او، به آنچه به صلاح بندگانش می باشد، داناست و در تشریح و تقدیر خویش، باحکمت است.^۱ او، دارای حکمت رسا و حجت قوی است.

خداوند ﷻ می فرماید: ﴿ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴾ (آل

عمران: ۱۰۳) یعنی: «خداوند، این چنین برایتان آیات خود را آشکار می سازد شاید که هدایت شوید».

و می فرماید: ﴿ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ

لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾ (توبه: ۱۱۵) یعنی: «خداوند، هیچ وقت

قومی را که هدایت بخشیده است، گمراه نمی سازد مگر زمانی که چیزهایی را که باید از آنها پرهیزند، روشن و آشکار برای آنان بیان کند؛ بی گمان خداوند، آگاه از هر چیزی است».

خداوند ﷻ، از ذات بزرگوار و حکم عادل خود خبر می دهد که او، هیچ قومی را گمراه نمی سازد مگر بعد از رساندن پیام به آنها تا حجت بر آنان اقامه گردد.

الْمَنَاءُ

منان، یکی از نامهای نیک خداوند می باشد که پیامبرش ﷺ او را منان نامیده است. انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: پیامبر ﷺ از مردی شنید که می گفت: (اللهم انی أسألك بأن لك الحمد لا إله إلا أنت [وحدک لا شریک لک] المنان یا بدیع السموات و الأرض یا ذا الجلال و الإکرام یا حی یا قیوم انی أسألك الجنة و أعوذ بک من النار) یعنی: «تو را می خوانم به اینکه ستایش تو راست؛ هیچ معبودی برحقى جز تو نیست (یگانه هستی و شریکی نداری) ای منان! ای آفریننده آسمانها و زمین! ای صاحب شکوه و بزرگی! ای زنده پایدار! من، از تو بهشت را می خواهم و از آتش جهنم به تو پناه می برم». رسول خدا ﷺ فرمود: «او، خدا را با بزرگترین نامش خواند؛ اسمی که هرگاه خدا با آن خوانده شود، می بخشد و هرگاه با آن به درگاه او دعا شود، اجابت می کند»^۱.

ابن اثیر در النهایة فی غریب الحدیث می گوید: (المنان) یعنی نعمت دهنده بخشنده و این، برگرفته از کلمه (من) است نه از (منّة) و می گوید: منان، این مفهوم را

۱- صاحبان سنن چهارگانه، این حدیث را روایت کرده اند و نیز ابن حبان و حاکم و صحیح النسائی
آلبانی ۲۷۹/۱ و صحیح ابن ماجه ۳۲۹/۲ و صفة الصلاة، اثر آلبانی ص ۲۰۴.

در بردارد که به کسی نیکی شود و در عین حال از او مزد و پاداشی طلب نگردد. منان، صیغه مبالغه است؛ مانند وهَّاب.^۱

در حدیثی که امام بخاری روایت نموده، آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمَّنَ عَلَيَّ فِي نَفْسِهِ وَ مَالِهِ مِنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ أَبِي قَحَافَةَ وَ لَوْ كُنْتَ مَتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتَ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا وَ لَكِنْ خَلَّةَ الْإِسْلَامِ أَفْضَلَ)^۲ یعنی: «هیچکس از ابوبکر بن ابی قحافه، به من احسان بیشتری نکرده است و اگر من، کسی را به دوستی می گرفتم، ابوبکر را به عنوان دوست خاص خویش برمی گزیدم؛ ولی دوستی اسلام، برتر و بهتر است».

یعنی ابوبکر رضی الله عنه بیشتر از همه مردم، جان و مالش را به ما بخشیده است.^۳ خداوند عز وجل، منان است و منان یعنی کسی که بخششهای او بزرگ و فراوان می باشد. او به ما زندگی و عقل و گویایی بخشیده و به ما بهترین صورت و نعمت فراوان و بخشش زیاد ارزانی کرده است.^۴ چنانچه می فرماید: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ (ابراهیم: ۳۴) «و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید، نمی توانید آنها را شمارش کنید؛ واقعا انسان، ستمگر و ناسپاس است».

بزرگترین و اساسی ترین نعمتی که خداوند عز وجل به بندگان بخشیده، رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که آنها را از گمراهی نجات داد و بدین سان بوسیله او، از هلاکت و

۲- النهایة فی غریب الحدیث ابن اثیر ۳۶۵/۴

۱- بخاری مع الفتح ۵۵۸/۱

۲- فتح الباری ۵۵۸/۱

۳- الاسماء و الصفات بیهقی ۱۲۰/۱

ضلالت مصون ماندند. ^۱ الله ﷻ می فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (آل عمران: ۱۶۴) یقیناً خداوند، بر مؤمنان تفضل کرد بدانگاه که در میانشان پیغمبری از جنس خودشان برانگیخت. (پیغمبری که) بر آنان آیات او را می خواند و ایشان را پاکیزه می داشت و بدیشان کتاب و فرزندی می آموخت و آنان پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.

تنها الله ﷻ است که به بندگانش آفرینش و روزی و سلامتی و امنیت بخشیده و نعمتهای ظاهری و باطنی خود را به سوی آنها سرازیر نموده است. بزرگترین و کاملترین و سودمندترین نعمتها، هدایت شدن به اسلام و ایمان است که از تمام چیزها، برتر می باشد و اساس همه نعمتهاست.^۲

و ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾، یعنی خداوند بر مؤمنان تفضل نمود.^۳ و منة یعنی نعمت بزرگ. اصفهانی می گوید: منت، یعنی: نعمت بزرگ و آن بر دو نوع است:

نوع اول اینکه نعمت دادن از طریق انجام دادن کاری باشد؛ پس گفته می شود (منّ فلان علی فلان) یعنی: بار نعمت را بر او گذاشت.. چنانچه خداوند متعال می فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۱۶۴) یعنی: «یقیناً خداوند، بر مؤمنان منت نهاد».

۴- تفسیر عبدالرحمن سعدی ۴۴۹/۱

۱- تفسیر سعدی ۱۴۲/۷

۲- الاسماء و الصفات بیهقی ۴۹/۱

﴿ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ بَلَّغَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا

تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۹۴﴾ (نساء: ۹۴) یعنی: «شما پیش از این، چنین بودید، ولی خداوند

بر شما منت نهاد؛ پس تحقیق کنید. همانا خداوند، از آنچه می کنید، باخبر است».

و می فرماید: ﴿ وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿۱۱۴﴾ (صافات: ۱۱۴) یعنی: «و بر

موسی و هارون منت نهادیم».

﴿ وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ ﴿۳۷﴾ (طه: ۳۷) یعنی: «ما (پیش از این) مرتبه

دیگری بر تو منت نهاده ایم».

﴿ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَىٰ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ

الْوَارِثِينَ ﴿۵﴾ (قصص: ۵) یعنی: «ما می خواهیم به ضعیفان و ناتوانان تفضل نماییم و

ایشان را پیشوایان و وارثان (حکومت و قدرت) سازیم».

﴿ فَمَنْ بَلَّغَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقِنَا عَذَابَ السَّمُورِ ﴿۲۷﴾ (طور: ۲۷) یعنی: «سرانجام

خداوند در حق ما لطف و مرحمت فرمود و ما را از عذاب سراپا شعله دوزخ بدور

داشت».

﴿ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ﴿۱۱﴾ (ابراهیم: ۱۱) یعنی: «ولیکن خداوند،

بر هر کس از بندگانش که بخواهد، منت می نهد».

در حقیقت همه اینها را خداوند می دهد و اوست که این نعمتهای بزرگ را به

بندگانش می بخشد. پس ستایش او را سزد تا اینکه راضی شود و بعد از رضا و

خشنودی اش نیز، او را می ستاییم و در اول و آخر، ستایش او راست.

نوع دوم: اینکه با زبان منت گذاشته شود و این را مردم زشت می دانند؛ از اینرو

گفته شده: منت نهادن، عمل انسان را از بین می برد.

خداوند متعال می فرماید: ﴿يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا^ط قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ^ط بَلِ اللَّهُ يَمُنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْتُكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾ ﴿حجرات: ۱۷﴾ یعنی: «آنان بر تو منت می گذارند که اسلام آورده اند؛ بگو با اسلام خود بر من منت مگذارید؛ بلکه خدا بر شما منت می گذارد که شما را به سوی ایمان آوردن رهنمود کرده است، اگر راست و درست هستید».

از اینرو در حقیقت، این خداست که بر آنها منت نهاده است؛ چراکه او، آنان را به اسلام هدایت نموده است، اما آنها، با سخنان زشت منت می گذارند. خداوند متعال، در کتابش منت نهادن را نکوهش کرده و از آن باز داشته است. چنانچه می فرماید: ﴿وَلَا تَمُنْ تَسْتَكْبِرُ﴾ (مدثر: ۶) یعنی: «بذل و بخشش برای این مکن که افزون طلبی کنی».

ابن کثیر می گوید: یعنی با عمل خود بر خدا منت مگذار که عمل خویش را زیاد بشماری.

خداوند ﷻ می فرماید: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٧٢﴾ ﴿١٧٢﴾ ﴿قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ﴿١٧٣﴾ ﴿١٧٣﴾﴾ ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَجْطُلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا^ط لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا^ط وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿١٧٤﴾﴾

اَلْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦٤﴾ (بقره: ۲۶۲-۲۶۴) یعنی: «کسانی که دارایی خود را در راه خدا صرف می کنند و دنبال آن متنی نمی گذارند و آزاری نمی رسانند، پاداششان نزد پروردگارشان است و نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه اندوهگین خواهند شد. گفتار نیک و گذشت، بهتر از بذل و بخششی است که اذیت و آزاری به دنبال داشته باشد و خداوند، بی نیاز و بردبار است. ای کسانی که ایمان آورده اید! بذل و بخششهای خود را با منت و آزار، پوچ و تباه نسازید همانند کسی که دارایی خود را برای نشان دادن به مردم ریاکارانه صرف می کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان ندارد. مثل چنین کسی، همچون قطعه سنگ صاف و لغزنده ای است که بر آن (قشری از) خاک باشد (و بذرافشانی شود) و باران شدیدی بر آن ببارد و آن را به صورت سنگی صاف بر جای گذارد؛ از کاری که انجام داده اند، سود و بهره ای بر نمی گیرند و خداوند، گروه کفر پیشه را رهنمود نمی نماید».

پیامبر ﷺ منت نهادن به خاطر دادن چیزی را نکوهش نموده و مورد مذمت قرار داده و فرموده است: (ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة و لا ينظر إليهم و لا يزكهم و لهم عذاب أليم) یعنی: «سه نفر هستند که خداوند در روز قیامت با آنها سخن نمی گوید و به سوی آنها نمی نگرد و آنها را پاکیزه نمی گرداند و آنها، عذاب دردناکی دارند». پیامبر ﷺ این را سه بار تکرار فرمود. ابوذر رضی الله عنه گفت: زیانمند و ناکام شدند. آنها چه کسانی هستند ای پیامبر خدا؟ فرمود: (المسبلُ و المنانُ و المنفق سلعته بالحلف الكاذب)^۱ یعنی: «کسی که شلوارش پایین تر از برآمدگی پایش می باشد و کسی که منت می گذارد، و کسی که با سوگند دروغین، کالایش را به فروش می رساند».

این نوع منت، مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته است؛ اما منت به معنای بخشیدن و احسان و جود، پسندیده می باشد.

خلاصه اینکه خداوند، منان (بخشنده) است؛ هیچ چیزی مانند او نیست و او، شنوای بیناست؛ چیزهای بزرگی می بخشد؛ چنانچه زندگی و عقل و گویایی را بخشیده و انسان را به بهترین صورت آفریده و به او نعمتهای فراوان ارزانی داشته و بندگانش را نجات داده و با فرستادن پیامبران و کتابها، به آنها نعمت داده است. همین طور بیرون آوردنشان از تاریکیها به سوی نور، از فضل و احسان اوست و با وجود گناهان زیاد بندگان، به آنها نعمتهای فراوان داده است.

بارخدا یا! نعمت ایمان را به ما بده و ما را حفاظت بفرما و هر خیری را به سوی ما بیاور و هر شری را از ما دور نما و در تمام کارها عاقبت و سرانجام ما را نیکو بگردان و ما را از خواری دنیا و عذاب آخرت، نجات بده؛ ای بزرگوار! ای بخشنده! ای صاحب شکوه و بزرگواری! ای زنده پایدار! ای آفریننده آسمانها و زمین! ای یگانه و یکتایی که فرزند و همتایی ندارد و از کسی متولد نشده است!

الولی

ولی به کسی گفته می شود که کاری را به عهده دارد یا انجام می دهد؛ (ولی) یعنی یاور و دوستدار، هم پیمان، فامیل و همسایه، پیرو، آزادکننده و فرمانبردار.. گفته می شود: مؤمن، ولی خدا یعنی فرمانبردار اوست؛ (ولی)، متضاد عدو (دشمن) می باشد.

خداوند، یاور و سرپرست امور جهان و آفریده هاست. همچنین به سرپرست یتیم، ولی گفته می شود و به امیر، والی می گویند.^۱

راغب اصفهانی می گوید: ولاء و تولی، بر نزدیکی زمانی، مکانی، دینی، دوستی و یا بر نزدیک بودن از نظر عقیده، اطلاق می گردد. ولایت، یعنی یاری کردن و سرپرستی نمودن؛ ولی و مولا، در همه این معانی بکار می رود. چنانچه گفته می شود: مؤمن، ولی خداست و خدا، ولی و کارساز مؤمنان است.^۲ البته ولایت و سرپرستی خداوند با سایر سرپرستیا و دوستیها فرق می نماید. ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ

السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (شوری: ۱۱) یعنی: «هیچ چیزی همانند خدا نیست و او، شنوا و بیناست».

پس خدای متعال، ولی است و امور جهان و آفریدگان را به عهده دارد و او، صاحب تدبیر می باشد و آنچه را برای دین و دنیا و مخلوقاتش مفید می باشد، فراهم آورده است.^۳

خداوند، خودش را ولی نامیده است. پس (ولی)، از اسمای حسنی است. خداوند ﷻ می فرماید: ﴿أَمْرًا تَخْذُوا مِنْ دُونِهِمْ أَوْلِيَاءَ فَاَلَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (شوری: ۹) یعنی: «آیا کسانی جز او را به ولایت گرفته اند؟ در صورتی که الله، ولی است و او، مردگان را زنده می گرداند و او، بر همه چیز تواناست؟».

۱- ن.ک. النهایة فی غریب الحدیث ابن اثیر ۲۲۷/۵ و المعجم الوسیط ص ۱۰۵۸ و القاموس المحیط ص ۱۷۳۲ و المصباح المنیر ص ۶۷۲ و مختار الصحاح ص ۳۰۶

۱- مفردات الراغب اصفهانی ۵۵۳

۲- ن.ک: تفسیر ابن کثیر ۱۱۶/۴ و ۲۷۷/۱ و تفسیر سعدی ۶/۱۷۶ و ۶/۹۵۵

و می فرماید: ﴿ وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ ۗ وَهُوَ

الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ ﴿۱۸﴾ (شوری: ۲۸) یعنی: «و اوست که باران را می باراند بعد از آنکه ناامید می گردند و رحمت خود را می گستراند؛ او، سرپرست ستوده است».

خداوند، ولی و سرپرست است و بنده، با پرستش و اطاعت خدا و نزدیکی جستن به او و با انجام عبادت، او را به یآوری و سرپرستی می گیرد. خداست که بندگانش را با تدبیر امورشان سرپرستی می نماید. سرپرستی ویژه خداوند نسبت به بندگان مؤمنش، بدین ترتیب است که آنان را از تاریکیها می رهااند و آنها را به سوی نور سوق می دهد و تربیت و پرورش آنان را به لطف خویش بر عهده می گیرد و آنها را در همه کارهایشان یاری می نماید و با توفیق خویش به آنها کمک می کند.

خداوند ﷻ می فرماید: ﴿ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۗ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ۗ أُولَٰئِكَ

أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵۷﴾ (بقره: ۲۵۷) یعنی: «خداوند، متولی و عهده دار کسانی است که ایمان می آورند؛ ایشان را از تاریکیها بیرون می آورد و به سوی نور رهنمون می شود و کسانی که کفر ورزیده اند، طاغوت، متولی و سرپرست ایشان است. آنان را از نور بیرون آورده، به سوی تاریکی می کشاند؛ اینان، اهل آتشند و در آنجا جاویدان می مانند».

و می فرماید: ﴿ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۗ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ﴿۱۹﴾

(جاثیه: ۱۹) یعنی: «ستمگران کفرپیشه، برخی، یار و یاور برخی دیگرند و خدا هم یار و یاور پرهیزگاران است».

پس خداوند ﷻ، یاور و پشتیبان مؤمنان است؛ با کمک و توفیق خویش، آنها را سرپرستی می نماید و آنان را از تاریکیها به سوی نور بیرون می آورد.. کفر را بدین

خاطر به تاریکی تشبیه کرد که تاریکی، مانع از دیدن اشیاء و درک و پذیرش وجود چیزها می شود. همینطور کفر، چشم دل را کور می کند و نمی گذارد که حقایق ایمان را ببیند و به صحت آن و درستی اسباب آن پی ببرد. پس خداوند خبر داد که ولی و سرپرست مؤمنان است و حقیقت ایمان و راهها و قوانین و حجت‌های آن را به آنها نشان می دهد و آنها را به سوی دلایل آن هدایت می کند؛ دلایلی که شک و تردیدها را می زداید و بدین سان انگیزه های کفرورزی و تاریکیهایی را که پرده هایی بر بینش دلهاست، از آنان دور می گرداند.

خلاصه اینکه خداوند، خبر داده که او، یاور و سرپرست کسانی است که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده و با انجام واجبات ایمان و ترک نمودن آنچه با ایمان منافات دارد، صداقت و راستی ایمان خود را نشان داده اند؛ چنانچه با ولایت ویژه خویش، آنها را سرپرستی می نماید و تربیت آنان را بر عهده می گیرد و آنها را از تاریکیهای جهالت، کفر، گناهان و غفلت و رویگردانی، می رهاند و به سوی نور علم و یقین و ایمان و اطاعت و روی آوردن کامل به سوی پروردگارشان، سوق می دهد و با نور وحی و ایمان، دلهایشان را نورانی می گرداند، کارها را برایشان آسان می نماید، آنان را از سختیها دور می کند، منافع را به سوی آنها می آورد و زیانها را از آنان دور می سازد: ﴿إِنَّ وَلِيََّ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ ۖ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾ (اعراف: ۱۹۶) یعنی: «همانا یار و سرپرست من خدایی است که این کتاب را نازل کرده و اوست که بندگان شایسته را یاری و سرپرستی می کند».

خداوند، بندگان راستگو و مخلص و پاک نیتی را که با ایمان و تقوی، خداوند را به دوستی و سرپرستی بر می گزینند و کسی غیر از او را که فایده و سودی نمی رساند، به سرپرستی نمی گیرند، یاری و سرپرستی می نماید و نسبت به آنها مهربانی می کند و آنها را بر کارهای خیر و آنچه به مصلحت دین و دنیایشان

می باشد، یاری می دهد و به سبب ایمانشان هر امر ناخوشایندی را از آنها دور می کند؛^۱ چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ (حج: ۳۸) یعنی: «همانا خداوند، از کسانی که ایمان آورده اند، دفاع می کند».

اما خداوند، کافران را که غیر او را به دوستی و سرپرستی گرفته اند، رها می نماید، خوارشان می گرداند و آنها را به چیزهایی می سپارد که به سرپرستی گرفته اند؛ چیزهایی که سود و زیانی نمی رسانند. بدین سان معبودان باطل، کافران را گمراه ساختند، آنها را بدبخت نمودند و آنان را از هدایت و دستیابی به علم مفید و عمل صالح و از سعادت همیشگی، محروم کردند و بدین ترتیب جهنم، جایگاه همیشگی کافران گردید.. بارخدا یا! ما را سرپرستی و یاری کن.^۲

خداوند، دوستانش را دوست می دارد و آنها را یاری می کند. دوست خدا، کسی است که خدا را می شناسد، بر اطاعت و فرمانبرداری او مواظبت می نماید، عبادت را خالصانه برای خدا انجام می دهد و از معصیت و نافرمانی خدا دوری می کند. هر کس با دوست خدا، دشمنی کند، خداوند، با او اعلام جنگ می نماید. پیامبر ﷺ می گوید: خداوند می فرماید: (مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوْافِلِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا وَإِنْ سَأَلَنِي لِأَعْطِيَنَّهُ وَلَسِنِ اسْتَعَاذَنِي لِأُعِيدَنَّهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدَّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ

۱- تفسیر علامه سعدی با اندکی تصرف ۳۱۸/۱ و ۱۳۲/۳ و ن.ک ابن کثیر ۳۱۲/۱

۱- تفسیر سعدی ۳۱۸/۱ و ن.ک ابن کثیر ۳۱۲/۱ و ن.ک الاسماء و الصفات بیهقی ۱۲۳/۱ تحقیق

مَسَاءَتَهُ^۱ ترجمه: «هر کس، با دوستی از دوستانم دشمنی کرد، من با او اعلام جنگ می کنم و آنچه بیش از همه چیز بنده ام را به من نزدیک می نماید، تکالیفی است که بر او فرض نموده ام و بنده ام با خواندن نوافل همچنان به من نزدیک می شود تا اینکه دوستش می دارم؛ پس آنگاه که دوستش بدارم، شنوایی او می شوم که با آن می شنود و چشم او می شوم که با آن می بیند و دست او می شوم که با آن می گیرد و پایش می شوم که با آن راه می رود و اگر از من بخواهد، به او می دهم و اگر از من پناه بجوید، او را پناه می دهم؛ در هیچ چیزی که انجام می دهم، تردیدی ندارم آنگونه که درباره جان مؤمن تردید دارم؛ او، مرگ را دوست ندارد و من، ناراحت کردن او را دوست ندارم». یعنی وقتی بنده، ولی خدا باشد، خداوند او را حفاظت می نماید و به او توفیق می دهد تا جز آنچه که مولایش از آن خشنود می شود، نشنود و گوش نکند و جز به آنچه که مولایش خشنود می گردد، نگاه نکند و دستانش فقط به جاهایی دراز شوند که پروردگارش راضی می گردد و قدمهایش جز به سوی اطاعت خدا نرود. بدین سان، ولی خدا، توفیق و هدایت می یابد و از سوی خداوند به او الهام می شود. این، شرح و تفسیر برخی از علما مانند ابن تیمیه، بر این حدیث است؛ در روایتی دیگر آمده است: (فبی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و بی یمشی)^۲ یعنی: «به وسیله من می شنود و به وسیله من می بیند و دستانش به وسیله من می گیرند و به وسیله من راه می رود».

۲- بخاری مع الفتح ۳۴۰/۱۱

۱- فتح الباری ۳۴۴/۱۱

از اینرو واضح می شود که خداوند، بنده اش را یاری و کمک می نماید و به او توفیق می دهد که با این اندام، کارهای شایسته انجام دهد و او را از انجام آنچه خدا را ناخشنود می گرداند، مصون و محفوظ دارد.^۱

المولی

مولی کلمه ایست که بر افراد زیادی اطلاق می شود؛ مولا یعنی: پروردگار، مالک، و سرور و آقا، نعمت دهنده، آزادکننده، یاری کننده، دوستدار، پیرو، همسایه، پسرعمو، هم پیمان، داماد، بنده و مورد انعام قرار گرفته؛ بیشتر این مفاهیم در احادیث آمده اند و هر یک به معنای مناسب خود، در حدیث بکار رفته است.

هر کس، کاری انجام دهد یا انجام آن را بر عهده بگیرد، مولا و سرپرست آن کار است. مصادر این نامها فرق می کند؛ ولایت - به فتح واو- یعنی ولایت در نسب و یاری کردن و آزادکننده، و ولایت - به کسر واو- به معنی امارت بکار می رود و ولاء در مفهوم آزادشده کاربرد دارد و مولا به کسی گفته می شود که با گروهی دوستی کند.^۱

خداوند عز و جل، مولی است؛ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾

(شوری: ۱۱) یعنی: «هیچ چیزی همانند خدا نیست و او، شنوای بیناست».

پس الله عز و جل، مولا، پروردگار، فرمانروا و سرور است و به او، امید یاری و کمک بسته می شود. چون او، صاحب هر چیزی است و او، ذاتی است که این اسم را بر خود نهاده است. چنانچه خدای متعال، در سوره حج می فرماید: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَانِكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾ (حج: ۷۸) یعنی: «و به خدا پناه ببرید و

۱- النهاية فی غریب الحدیث ۲۲۸/۵، القاموس المحيط ص ۱۷۸۲ و المعجم الوسیط ص ۱۰۵۸ و

بر او توکل نمایید که حافظ و یاور شما، اوست و چه سرور و یاور نیک و چه مددکار و یاریگر خوبی است!»!

و می فرماید: ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلٰىكُمْ نِعَمَ الْمَوْلٰى وَنِعَمَ النَّصِيْرُ

﴿انفال: ۴۰﴾ یعنی: «و اگر پشت کردند، پس بدانید که الله، مولی و یاور شما است و او، بهترین حافظ و یاور و بهترین مددکار و یاریگر است.»

و می فرماید: ﴿ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ مَوْلٰى الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَّانَّ الْكٰفِرِيْنَ لَا مَوْلٰى لَهُمْ﴾

(محمد: ۱۱) یعنی: «این، بدان خاطر است که خداوند، مولا و یاور مؤمنان است و لیکن کافران، هیچ مولا و یآوری ندارند.»

خداوند متعال، مولای مؤمنان و سرور و یاور آنهاست که آنان را بر دشمنانشان یاری می کند؛ پس چه سرور و یاور نیکی است.^۱

لذا تنها خداوند است که بندگان مؤمن خود را یاری می نماید و منافع آنها را به آنان می رساند و منافع دینی و دنیویشان را برای آنها آسان و فراهم می نماید؛ او، بهترین یاور است؛ آنها را یاری می کند و از آنها مکر و توطئه فاسقان و هجوم اشرار را دور می نماید. بدیهی است که هر کس، خدا، یاور و سرپرست او باشد، ترسی بر او نیست و هر کس، خدا، علیه او باشد، عزت و قدرتی نخواهد داشت که بر آن استوار باشد.^۲ پس الله ﷻ، مولا و یاور مؤمنان است که به تدبیر امور آنها می پردازد و هر کس که خدا، سرپرست او باشد، به تمام خواسته هایش دست می یابد و خداوند، برای او بهترین سرپرست است. آری! خداوند، بهترین یاور برای کسی است که از او یاری بخواهد؛ خدای متعال، بدی را از چنین بنده ای دور می نماید. چنانچه

۱- ن.ک تفسیر ابن کثیر ۳۱۰/۴

۲- تفسیر سعدی (۳/۶۸ و ۵/۳۳۱)؛ تفسیر ابن کثیر ۳۱۰/۴۱، ۲۳۸/۲، ۳۴۴/۱

می فرماید: ﴿بَلِ اللَّهِ مَوْلَانِي ۖ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۵۰) یعنی: «بلکه خدا، یاور شماست و او، بهترین یاوران است».

از جمله دعاهایی که مؤمنان، با آن پروردگارشان را می خوانند، دعایی است که

خداوند، از آن خبر داده است: ﴿أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾

﴿بقره: ۲۸۶﴾ یعنی: «تو، یاور و سرور ما هستی؛ پس ما را بر جمعیت کافران پیروز بگردان».

یعنی تو، سرپرست و یاور ما هستی؛ بر تو توکل می کنیم؛ تنها از تو یاری جسته

می شود و هیچ کاری جز با یاری تو انجام نمی گیرد.^۱ خداوند ﷻ می فرماید: ﴿فَإِنَّ

اللَّهُ هُوَ مَوْلَانِي وَجِبْرِيلُ وَصَلِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾

(تحریم: ۴) یعنی: «خدا، یاور پیامبر است و علاوه از خدا جبرئیل، و مؤمنان خوب و شایسته و فرشتگان، پشتیبان او هستند».

و می فرماید: ﴿وَاللَّهُ مَوْلَانِي ۖ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ (تحریم: ۲) یعنی: «و خدا،

یاور و سرور شماست و او، بس آگاه و کاربجا می باشد».

هنگامی که ابوسفیان پس از پایان جنگ احد، خطاب به مسلمانان گفت: ما، عزیزی

داریم و شما، عزیزی ندارید؛ پیامبر ﷺ به یارانش فرمود که در پاسخش بگویند: (اللَّهُ

مولانا و لا مولی لکم)^۲ یعنی: «خداوند، مولا و یاور ماست و شما، مولایی ندارید».

۱- تفسیر ابن کثیر ۳۴۴/۱

۲- فتح الباری ۲۰/۳ کتاب المغازی باب غزوة احد به روایت براء ﷺ

النصیر

نصیر بر وزن فعیل، اسم فاعل یا مفعول است؛ چون هر یک از دو فردی که همدیگر را یاری می کنند، یاری کننده و یاری شونده هستند؛ هر گاه شخصی، فرد دیگری را در برابر دشمنش یاری کند، می گویند: نَصَرَه. یعنی: او را یاری کرد. نصیر (یاور)، کسی است که به او اعتماد شده که دوست خودش را تسلیم دشمن نمی کند و خوارش نمی گرداند.^۲

خداوند، نصیر (یاور) است و یاری کردن او، مانند یاری کردن مخلوق نیست:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (شوری: ۱۱) یعنی: «هیچ چیزی

مانند خدا نیست و او شنوای بیناست».

خداوند، خودش را نصیر (یاور) نامیده و فرموده است: ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا

وَنَصِيرًا﴾ (فرقان: ۳۱) یعنی: «او همین بس که خدای تو، راهنما و یاور باشد».

﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا﴾ (نساء: ۴۵) یعنی:

«خداوند، دشمنانتان را بهتر می شناسد و کافی است که خدا، یار و سرپرست باشد و کافی است که خدا، یاور (و مددکارتان) باشد».

۱- النهاية فی غریب الحدیث ابن اثیر ۶۴/۵

۲- الاسماء و الصفات بیهقی با تحقیق عمادالدین احمد ۱۲۷/۱ - ۱۲۸

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾ (حج: ۷۸) یعنی:

«و به خدا چنگ بزنید که سرپرست و یاور شما، اوست و چه سرور نیک و چه مددکار و کمک کننده خوبی است.»

﴿فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾ (انفال: ۴۰) یعنی:

«بدانید که خداوند، یاور و سرپرست شماست و او، بهترین سرپرست و بهترین یاور و مددکار است.»

خداوند ﷻ، یاور است و بندگان مؤمن خود را یاری و کمک می کند؛ چنانکه

می فرماید: ﴿إِن يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ ۗ وَإِن تَحْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ

مِّنْ بَعْدِهِ ۗ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ (آل عمران: ۱۶۰) یعنی: «اگر خداوند،

شما را یاری کند، هیچ کسی، بر شما چیره نخواهد شد و اگر خوارتان گرداند، کیست که پس از او شما را یاری دهد؟ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند و بس.»

و می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ

﴿٧﴾ (محمد: ۷) یعنی: «ای مؤمنان! اگر (دین) خدا را یاری کنید، خدا، شما را یاری می

کند و گامهایتان را استوار می دارد.»

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾

(غافر: ۵۱) یعنی: «ما، قطعاً پیغمبران خود را و مؤمنان را در زندگی دنیا و در آن روزی

که گواهان بیا می خیزند، یاری می دهیم.»

﴿وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ

الرَّحِيمُ ﴿٤٢﴾﴾ (روم: ۴-۵) یعنی: «در آن روز مؤمنان، شادمان می شوند از یاری خدا؛

خدا، هر کسی را که بخواهد، یاری می دهد و او، بس چیره و بسیار مهربان است.»

﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (حج: ۴۰) یعنی: و

بطور قطع خدا، یاری می دهد کسانی را که او را یاری دهند؛ خداوند نیرومند و چیره است و همواره یاری مؤمنان بر ما واجب بوده است.

﴿مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى

السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُدْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ﴾ (حج: ۱۵) یعنی: «کسی که

گمان می برد، خدا، پیغمبرش را در دنیا و آخرت یاری نمی دهد و پیروز نمی گرداند، او، ریسمانی به سقف خانه بیاویزد و سپس (خود را حلق آویز کند و راه نفسش را) قطع نماید و ببیند که آیا (خودکشی و انجام) این کار، (مانع از یاری و پیروزی پیغمبر می شود و آیا) خشم او را فرو می نشاند؟»

از این آیات و آیات دیگر روشن می شود که خداوند، بنده اش را یاری

می کند؛ لذا خدای متعال، هر کس را که بخواهد، یاری می نماید.

اما منظور از اینکه بنده، خدا را یاری نماید، این است که بنده، بندگان مؤمن خدا

را یاری نماید، حقوق خداوند عَلَيْكُمْ را انجام دهد، پیمانهای الهی را رعایت کند، به

فرامین او گردن نهد و از آنچه خدا بر او حرام نموده، دوری جوید.

بدین ترتیب روشن شد که منظور از اینکه بنده، خدایش را یاری کند، چه

می باشد. خدای متعال می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ

﴾ (محمد: ۷) یعنی: «اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند»..

و می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ﴾ (صف: ۱۴) یعنی: «ای مؤمنان!

یاران خدا باشید».

و می فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (حدید: ۲۵) یعنی: «و آهن را پدیدار کرده ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است؛ هدف، این است که خداوند، نشان دهد چه کسانی، خدا و فرستادگانش را در نهان یاری می کنند؛ خداوند، نیرومند و چیره است».

هر کس، با اطاعت از خداوند و دوری جستن از نافرمانی خدا، او را یاری نماید، خداوند متعال نیز او را یاری می کند.^۱

الله ﷻ، بندگان مؤمن خود را در برابر دشمنانشان یاری می کند و برای آنها مسایلی را که باید در مورد آن احتیاط کنند، روشن می سازد و بدین ترتیب به آنان در برابر دشمنانشان یاری می رساند. پس ولایت و سرپرستی خداوند باعث دستیابی به خیر و خوبی است و نصرت و یاری او، سبب دور شدن شر و بدی می باشد.^۲

رسول خدا ﷺ هنگام جنگ و جهاد می گفت: (اللَّهُمَّ أَنْتَ عَضُدِي وَنَصِيرِي بِكَ أَحُولُ وَبِكَ أَصُولُ وَبِكَ أَقَاتِلُ)^۳ یعنی: «بارخدا! تو یاریگر و یاور من هستی؛ به کمک تو دسیسه دشمن را دفع می کنم و به توفیق تو، هجوم می برم و به یاری تو می جنگم».

خداوند ﷻ، بندگان مؤمن خود را همواره در گذشته و در زمان حاضر یاری نموده و می نماید و با دور کردن آنچه موجب رنج و اذیت آنهاست، چشمان آنان را خنک می گرداند و شادشان می فرماید. در صحیح بخاری روایت شده که خداوند

۱- ن.ک: مفردات اصفهانی ص ۴۹۵

۲- تفسیر سعدی ۷۶/۲

۳- ابوداود (۲۲۶۲)؛ و ترمذی (۳۵۰۸)؛ نگا: صحیح الترمذی ۱۸۳/۳

متعال، می گوید: (مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ) یعنی: «هر کس با یکی از دوستانم دشمنی ورزد، با او اعلام جنگ می کنم».

بنابراین خداوند، قوم نوح، عاد، ثمود، اصحاب الرس و قوم لوط و اهل مدین و امثال آنها را هلاک کرد. زیرا آنها، پیامبران را تکذیب نمودند و با حق مخالفت کردند؛ البته از میان آنها، مؤمنان را نجات داد و هیچ یک از مؤمنان هلاک نشد و خداوند، کافران را عذاب داد و هیچ یک از آنها نجات نیافت.

همچنین خداوند، پیامبرش محمد مصطفی ﷺ و یارانش را در برابر کسانی که آن حضرت ﷺ را تکذیب کردند و با او مخالفت و دشمنی ورزیدند، یاری نمود و کلمه خدا و دینش را برتر نمود و بر تمام ادیان چیره ساخت. از اینرو مردم، گروه گروه وارد دین خدا شدند و دین اسلام در شرق و غرب جهان منتشر گردید.^۱

خداوند، به هر کسی که خدا را یاری کند، وعده داده که او را یاری خواهد کرد. پس هر کس با انجام دین خدا و دعوت دادن به سوی او و جهاد کردن با دشمنان، خدا را یاری نماید و هدفش، رضای خدا باشد، خداوند، او را یاری می کند و او را قوی می گرداند. این، وعده خداست و او، بزرگوار می باشد و سخنش، از همه راست تر است.

آری! پروردگار متعال، وعده داده که هر کس، خدا را با اقوال و افعالش یاری کند، به زودی از سوی مولایش یاری خواهد شد و خدای متعال، اسباب پیروزی از قبیل پایداری و غیره را برای او فراهم خواهد نمود.^۲

خداوند، علامت و نشانه یاران خود و یاوران دینش را بیان کرده است؛ هر کس، دارای این نشان و صفت نباشد، در ادعایش مبنی بر یاری دین خدا دروغ می گوید.

۱- تفسیر ابن کثیر ۸۴/۴

۲- تفسیر سعدی ۳۰۲/۵

خداوند ﷻ می فرماید: ﴿وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾ الَّذِينَ إِذْ مَكَنْتُهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَقِيبَةُ الْأُمُورِ ﴿٤٢﴾﴾ (حج: ۴۰-۴۱) یعنی: «و بطور قطع خدا یاری می دهد کسانی را که او را یاری دهند. خداوند، نیرومند و چیره است. (یاوران خدا و دین خدا) کسانی هستند که هرگاه ایشان را در زمین قدرت بخشیم، نماز را برپا می دارند و زکات را می پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند، و سرانجام همه کارها، به خدا برمی گردد».

پس این، علامت کسی است که خدا را یاری می کند و خداوند متعال نیز او را یاری می نماید.^۱

خداوند به بندگانش فرمان داده که او را یاری نمایند؛ چنانچه می فرماید: ﴿يَتَّخِذُ

الَّذِينَ آمَنُوا كُفُوتًا أَنْصَارَ اللَّهِ﴾ (صف: ۱۴) یعنی: «ای مؤمنان! یاران خدا باشید».

در واقع، کسی، دین خدا را یاری می کند که کتاب خدا و سنت پیامبرش را

می آموزد و به آن تشویق می نماید و امر به معروف و نهی از منکر می کند.^۲

۱- سعدی ۳۰۲/۵

۲- مرجع گذشته ص ۳۷۴

الشافی

شفا، در لغت به معنی بهبود یافتن از بیماری است. گفته می شود: خداوند، او را شفا داد و نیز گفته می شود: اشتفی؛ یعنی: بهبود یافت. این معنا، برگرفته از شفای بدن می باشد و در مورد شفای دلها و روحها نیز بکار رفته است.^۱

خداوند متعال، شفادهنده است. از عایشه رضی الله عنها روایت شده که پیامبر ﷺ بر یکی از افراد خانواده اش دست راست خود را می کشید و می گفت: (اللَّهُمَّ رَبَّ النَّاسِ أَذْهِبِ الْبَاسَ أَشْفِهِ وَأَنْتَ الشَّافِي لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ شِفَاءً لَا يُغَادِرُ سَقَمًا)^۲ یعنی: «بارخدا! ای پروردگار مردم! مشکل و بیماری را از میان بردار و شفایش بده و تو، شفادهنده هستی و شفایی، جز شفای تو نیست؛ شفایی بده که تمام بیماریها را از بین ببرد».

ثابت بنانی، نزد انس ﷺ اظهار درد و بیماری کرد. انس ﷺ به او گفت: آیا تو را دم نکنم به آنچه پیامبر ﷺ دم می کرد؟ گفت: بله؛ پس انس گفت: (اللهم رب الناس مذهب البأس اشف أنت الشافی لا شافی إلا أنت شفاء لا یغادر سقما) یعنی: «بارخدا! ای پروردگار مردم و ای از بین برنده بیماریها! شفا بده؛ تو، شفادهنده هستی، شفادهنده ای جز تو نیست؛ شفایی بده که بیماری و مرضی باقی نگذارد».

پس خداوند است که بیماران را شفا می دهد. شفا دادن خداوند، بر دو نوع است: نوع اول: شفای معنوی و روحی و آن، شفا دادن از بیماریهای دل است.

۱- فتح الباری ۲۰۶/۱۰ و ۲۱۰/۱۰ و مسلم ۱۷۲۱/۴ و ابوداود ۱۱/۴

۲- فتح الباری ۲۰۶/۱۰ و ۲۱۰/۱۰ و مسلم ۱۷۲۱/۴ و ابوداود ۱۱/۴

نوع دوم: شفای مادی و آن، شفا دادن از بیماریهای جسمی می باشد. این دو نوع شفا، در کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ بیان شده است.

پیامبر ﷺ فرموده است: (ما أنزل الله داء إلا أنزل له شفاء) یعنی: «خداوند، هیچ بیماری ای، نازل نفرموده، مگر اینکه برایش شفایی فرو فرستاده است».

نوع اول: شفای دلها و ارواح؛

خداوند ﷻ می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ

لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهَدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾ (یونس: ۵۷) یعنی: «ای مردمان! از سوی پروردگارتان برای شما اندرز و درمانی برای چیزهایی که در سینه هاست، آمده است و برای مؤمنان، هدایت و رحمت می باشد».

منظور از موعظه و اندرز، دستورات قرآنی است که از زشتیها باز می دارند. برحذر داشتن از اعمالی که موجب ناخشنودی خدا می شوند، موعظه است. خلاصه اینکه موعظه، یعنی امر و نهی به شیوه ترغیب و ترهیب. بنابراین قرآن کریم، از بیماریهایی از قبیل شک و شبهه و شهوت که در دلها هستند، شفا می دهد و پلیدی دلها را می زداید. همچنین قرآن کریم، سرشار از تشویق کردن و بیم دادن و وعده و وعید است و این، باعث می شود تا بنده، هم امیدوار باشد و هم از خدا بترسد و در بنده، علاقمندی به خیر و پرهیز از شر، توأم و همزمان رشد نماید.

در این صورت بنده، حکم خداوند را بر خواسته نفس مقدم می دارد و رضایت و خشنودی خدا را بر شهوت و امیال نفس ترجیح می دهد.

همچنین دلایل و حجتیهایی که خداوند به اشکال مختلف و زیبا بیان کرده، شبهات و خرده های واردشده بر حق را دور می نماید؛ بدین سان قلب، به بالاترین

درجه یقین می رسد. هرگاه دل، از بیماری، شفا و بهبود بیابد، در پی آن، همه اعضا و جوارح، صالح می گردند و در صورت فساد قلب، همه اعضا و جوارح بدن، فاسد می شوند. قرآن، هدایت و رحمتی برای مؤمنان است و این هدایت و رحمت، تنها ویژه مؤمنان راستینی می باشد که آیات الهی را تصدیق نموده، به آن یقین دارند. خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴾ (اسراء: ۸۲) یعنی: «ما، آیاتی از قرآن را فرو می فرستیم که برای مؤمنان مایه بهبودی و رحمت است؛ ولی بر ستمگران جز زیان نمی افزاید».

و می فرماید: ﴿ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً ۗ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى ۗ أُولَٰئِكَ يُنَادُونَ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ ﴾ (فصلت: ۴۴) یعنی: «بگو: قرآن برای مؤمنان، مایه راهنمایی و بهبود است و اما برای غیر مؤمنان، کری گوشهای ایشان و کوری (چشمان) آنان است. آنان، کسانی هستند که از دور صدا زده می شوند. (گویی منادی حق را خوب نمی بینند و ندای حق را خوب نمی شنوند)».

هدایت، دانستن حق و عمل کردن به آن می باشد و رحمت، خیر و احسان و پاداش دنیا و آخرت است و هدایت و رحمت، دستاورد کسی است که به وسیله قرآن عظیم، رهیاب گردد. لذا هدایت، بزرگترین وسیله است و رحمت، کاملترین هدف؛ اما فقط مؤمنان، بوسیله قرآن رهیاب می شوند و قرآن فقط برای آنها رحمت است.

دستیابی به هدایت و رحمت برآمده از هدایت، سعادت و موفقیت و شادی و سرور را به دنبال دارد. بنابراین خداوند عز وجل دستور داده که باید به خاطر دستیابی به فضل و رحمت الهی شادمان بود؛ چنانچه خدای متعال، می فرماید: ﴿ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ

وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا تَجْمَعُونَ ﴿٥٨﴾ (یونس: ۵۸) یعنی: «بگو: به فضل و رحمت خدا؛ به همین باید مردمان شادمان شوند؛ این، بهتر از چیزهایی است که گرد می آورند».

قرآن، مشتمل بر شفا و رحمت است، اما نه برای هر کس؛ بلکه فقط برای مؤمنان؛ آنهایی که آیات قرآن را تصدیق می نمایند و بدان عمل می کنند. اما کسانی که با تصدیق نکردن قرآن و یا با عمل نکردن به آن، ستم می نمایند، آیات قرآن، به آنها چیزی جز زیان نمی افزایند؛ چرا که بوسیله قرآن، بر آنها اتمام حجت می گردد. شفایی که قرآن در بر دارد، شفای دلها و نیز شفای جسمها از دردها و بیماریهاست. خداوند عز وجل، مؤمنان را هدایت می کند: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي بِنَاءَ امْنُوا هُدًى وَشِفَاءً﴾ (فصلت: ۴۴) یعنی: «بگو: قرآن، برای مؤمنان مایه بهبودی و هدایت است».

قرآن، مؤمنان را به راه درست و راست هدایت می کند و علوم مفیدی به آنان می آموزد که بوسیله آن هدایت کامل به دست می آید. خداوند، بوسیله قرآن، آنها را از بیماریهای جسمی و قلبی شفا می بخشد؛ چون قرآن، از کارها و رفتارهای زشت باز می دارد و انسان را به توبه واقعی که گناهان را می زداید و دلها را شفا می دهد، تشویق می کند. اما کسانی که به قرآن ایمان ندارند، گوشه‌ایشان از شنیدن آن کر است؛ آنان، کورند و نمی توانند بوسیله قرآن، راه درست را بیابند و با آن راهیاب شوند؛ بلکه قرآن، به آنها چیزی جز گمراهی نمی افزاید. آنان به ایمان فرا خوانده می شوند، اما اجابت نمی کنند و بلکه بسان کسی هستند که در مکانی دوردست، صدا زده می شود، ولی نه صدا را می شنود و نه پاسخی می دهد. منظور، این است که آنهایی که به قرآن ایمان ندارند، از رهنمود آن

بهره مند نمی شوند و بوسیله نور آن، چیزی نمی بینند؛ زیرا آنها درهای هدایت را با رویگردانی و کفرشان، به روی خود بسته اند.^۱

انسان، می تواند مصداق این گفته را در هر زمان و در هر محیطی مشاهده کند. مردمانی هستند که این قرآن، به آنها حیات و طراوت می بخشد و از آنها انسانهایی بزرگ می سازد. همچنین مردمانی هستند که این قرآن، بر گوشها و دلهایشان سنگینی می کند و به آنها چیزی جز کوری و کری نمی افزاید و دلهایشان بسته است و از این قرآن استفاده نمی کنند.

قرآن، تغییر نکرده، بلکه دلها دگرگون شده اند.^۲ خداوند ﷻ دلهای مؤمنان را با یاری کردن آنان بر دشمنانشان و بر دشمنان خدا، شفا می دهد. چنانکه خداوند ﷻ می فرماید: ﴿ قَتَلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَتُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ ۚ وَيُذْهِبَ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ ۗ وَتُتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ ﴾ (توبه: ۱۴-۱۵) یعنی: «با کافران بجنگید تا خدا، آنان را به دست شما عذاب کند و خوارشان دارد و شما را بر آنها پیروز گرداند و سینه های اهل ایمان را شفا بخشد و کینه را از دلهایشان بردارد؛ خداوند، توبه هر کس را که بخواهد، می پذیرد. خداوند، آگاه و حکیم است.»

مؤمنان، خشم و کینه کافران را به دل دارند؛ پس جنگ با کافران و کشتن آنها، اندوه و غم دلهای مؤمنان را می زداید و دلهایشان را شفا می دهد. بدین سان خداوند، اندوه و غم را از دل مومنان دور می کند؛ اندوه و غمی که از مشاهده دشمنانی که با

۱- ن.ک: تفسیر سعدی ۳/۳۶۴ و ۴/۳۰۹ و ۶/۵۸۴ و ن.ک تفسیر ابن کثیر ۲/۴۲۳ و ۳/۶۰ و

۴/۱۰۴ و ن.ک: تفسیر ابوبکر الجزائری ۲/۲۸۶

۲- فی ظلال القرآن ۵/۳۱۲۸

خدا و پیامبرش مبارزه می نمایند و برای خاموش کردن نور خدا می کوشند، بر دل‌های مؤمنان سایه افکنده است و این، نشانگر این است که خداوند، مؤمنان را دوست دارد و به اوضاع و احوال آنها توجه و رسیدگی می کند.^۱

نوع دوم: شفای جسمی:

قرآن، همانگونه که شفابخش دل‌ها و ارواح می باشد، مایه شفا و بهبود بیماری‌های جسمی نیز می باشد. از ابوسعید حذری رضی الله عنه روایت شده که عده ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وارد یکی از محله های بادیه نشینان شدند؛ صحرانشینان، از اصحاب رضی الله عنهم پذیرایی نکردند؛ در همین اثنا سردار این محله را ماری گزید. پس گفتند: آیا شما دارویی با خود دارید و آیا کسی میان شما هست که دم کند و دعا بخواند؟ اصحاب رضی الله عنهم گفتند: شما، از ما پذیرایی نکردید و ما، تا زمانی که شما مزدی تعیین نکنید، دم نمی کنیم و دعا نمی خوانیم؛ لذا صحرانشینان، گوسفندی برایشان مقرر نمودند؛ آنگاه یکی از اصحاب، شروع به خواندن سوره فاتحه نمود و بر مار گزیده، دم کرد. در نتیجه مار گزیده، بهبود یافت و آنها، گوسفندان را آوردند. اصحاب رضی الله عنهم گفتند: از این گوسفندها استفاده نمی کنیم تا آنکه از پیامبر صلی الله علیه و سلم درباره ی آن پرسیم؛ لذا از رسول خدا صلی الله علیه و سلم پرسیدند؛ او، خندید و گفت: (وما أدراك أنها رقية خذوها واضربوا لي بسهم) یعنی: «چه می دانی که آن، دم است؛ گوسفندان را بگیری و به من هم سهمیه ای بدهید».^۲

از عایشه رضی الله عنها روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه احساس بیماری می کرد، معوذات (یعنی: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾) را بر خود

۱- تفسیر سعدی ۲۰۶/۳

۲- بخاری ۲۲/۷ و ۱۵۰/۶ چاپ ترکیه و مسلم ۱۷۲۷/۴

می خواند و دم می نمود و هنگامی که بیماریش، شدت می یافت، من بر او می خواندم و دستش را به امید برکت آن، بر او می کشیدم.^۱

برخی از سخنها، دارای خواص و منافی هستند که تجربه شده اند. پس در مورد سخن پروردگار جهانیان که برتری سخن و کلام او بر سایر سخنها همچون برتری خدا بر آفریده هایش می باشد، چه گمان می بری؟ آن کلامی که شفای کامل و پناهگاهی مفید و نوری هدایت کننده و رحمتی فراگیر است؛ کلامی که اگر بر کوهی نازل می شد، کوه از عظمت و بزرگی آن تکه پاره می گشت. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ (اسراء: ۸۲) یعنی: «ما، آیاتی از قرآن را فرو می فرستیم که مایه بهبودی و رحمت مؤمنان است».

﴿مِنْ﴾، در اینجا برای بیان جنس است و تبعیضی نیست؛ صحیحترین قول، همین است.^۲

بنابراین قرآن، شفابخش ارواح مؤمنان و نیز مایه شفای جسم آنان است.

الله ﷻ است که بیماریهای جسمی را شفا می دهد. چنانچه می فرماید: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّخْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا ۗ تَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾﴾ (نحل: ۶۸-۶۹) یعنی: «پروردگارت، به زنبوران عسل الهام کرد که از کوهها و درختان و داربستهایی که مردمان می سازند، خانه هایی برگزینند. سپس از همه میوه ها بخورید و راههایی را

۱- بخاری ۲۲/۷ و ۶۰۵/۶ چاپ ترکیه و مسلم ۱۷۲۳/۴

۲- زادالمعاد ابن قیم ۱۷۷

بیمایید که خدا برای شما تعیین کرده است و کاملاً در اختیارند؛ از درون زنبور عسل مایعی بیرون می تراود که رنگهای مختلفی دارد و در آن، شفای مردمان نهفته است؛ بی گمان در این نشانه روشنی است برای کسانی که می اندیشند».

﴿ تَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ ﴾؛ این کثیر رحمه الله در تفسیر این آیه می گوید: منظور از گوناگونی رنگهای عسل، رنگهای سفید و زرد و قرمز و دیگر رنگهای زیبای عسل می باشد؛ این رنگها، بستگی به نوع گلهایی دارد که زنبور عسل، شهد آنها را می مکد. اینکه خدای متعال می فرماید: ﴿ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ ﴾ بدین معنا می باشد که عسل، مردم را از بیماریهایی که برایشان پیش می آید، شفا می دهد؛ بعضی از افرادی که در مورد طب نبوی سخن گفته اند، می گویند: اگر می گفت: (عسل، برای مردم شفاست)، عسل، درمان هر دردی بود؛ ولی فرمود: در آن، برای مردم شفاست. از اینرو برای هر بیماری سردی خوب است؛ چون عسل، گرم می باشد و تمام بیماریها، با ضد خود درمان می شوند.

و دلیل اینکه منظور خداوند متعال از ﴿ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ ﴾، عسل می باشد، حدیثی است که در صحیح بخاری و مسلم از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که گفت: شخصی، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: برادرم، اسهال است.. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به او عسل بده تا بخورد». آن مرد، به برادرش عسل داد. سپس آمد و گفت: من به او عسل دادم، اما اسهال او بیشتر شد. پیامبر صلی الله علیه و آله تا سه مرتبه به او گفت: او را عسل بده.

سپس بار چهارم، آن مرد آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او را عسل بده».. گفت: من، به او عسل دادم، اما اسهالش بیشتر شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، راست گفته و شکم

برادرت، دروغ می گوید». پس آن مرد، دوباره به برادرش عسل داد و برادرش بهبود یافت.^۱

بعضی از علمای طب گفته اند، در شکم این مرد، مواد زائدی بود؛ وقتی آن مرد به او عسل داد، از آنجا که عسل گرم است، شکم بیمار باز شد و اسهالش بیشتر گشت. برادر بیمار، گمان برد که این چیز، برای برادرش مضر است؛ در صورتی که به مصلحت برادرش بود. سپس دوباره به او عسل خورانید؛ اسهالش بیشتر شد؛ همچنان به او عسل داد و این کار را به قدری ادامه داد تا اینکه مواد مضر، دفع شدند و بیمار، بهبود یافت و بیماری به برکت راهنمایی پیامبر ﷺ از او دور شد.^۲

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که گفت: شفا، در سه چیز است: خوردن عسل، حجامت و داغ کردن؛ و من، امت خود را از داغ کردن نهی می کنم.^۳

خداوند است که به زنبور کوچک عسل، چنین هدایت شگفت انگیزی بخشیده و او را راهنمایی کرده که شهد گلها را می مکد و سپس به لانه اش بازمی گردد. سپس از شکمش، این عسل لذیذ با رنگهای مختلف بر حسب سرزمین و گلهایی که می مکد، بیرون می آید و مردم را از بسیاری از بیماریها شفا می دهد.

این، دلیلی بر کمال عنایت خدا و لطف کامل او نسبت به بندگانش می باشد و دلیلی بر این است که فقط باید به خدا محبت ورزید و نباید کسی غیر از او را به فریاد خواند.^۴

۱- بخاری مع الفتح ۱۳۹/۱۰ و مسلم ۱۷۳۶/۴

۲- تفسیر ابن کثیر ۵۷۶/۲

۳- بخاری مع الفتح ۱۳۶/۱۰

۴- تفسیر سعدی ۲۱۸/۴

خداوند ﷺ از ابراهیم علیه السلام خبر داده که گفت: ﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ﴾ (شعراء: ۷۸-۸۰) **وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿۷۸﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿۷۹﴾** (شعراء: ۷۸-۸۰) یعنی: «کسی که مرا آفریده و هم او مرا راهنمایی می کند؛ آن کسی که او، مرا می خوراند و می نوشاند و هنگامی که بیمار شوم، اوست که مرا شفا می دهد».

ابن کثیر در تفسیر آیه ۸۰، می گوید: ابراهیم علیه السلام بیماری را به خودش نسبت داد؛ گرچه بیماری، به تقدیر و قضای الهی است، اما او، از روی ادب آن را به خود نسبت داد.

یعنی: هر گاه به بیماری مبتلا شوم، هیچکس غیر از الله، توانایی شفا دادن مرا ندارد و او با مقدر نمودن اسباب شفا، مرا شفا می بخشد.^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امت را راهنمایی می نماید که شفا را از خداوند شفا دهنده طلب کنند؛ خداوندی که شفای، جز شفای او نیست. امام مسلم و دیگران از عثمان بن عاص رضی الله عنه روایت کرده اند: او، نزد پیامبر از دردی که در بدنش احساس می کرد، نالید و گفت: از زمانی که مسلمان شده، این درد را احساس می نماید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: «دست خود را بر محل درد بگذار و سه بار بگو: بسم الله و هفت بار بگو: (أعوذ بالله و قدرته من شر ما أجد و أحاذر).^۲

ابن عباس رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می نماید که فرمود: «هر کس، به عیادت مریضی که اجلس فرا نرسیده، برود و بگوید: (أسأل الله العظيم رب العرش العظيم أن

۱- تفسیر ابن کثیر با اندکی تصرف ۳/۳۳۹

۲- روایت مسلم ۴/۱۷۲۸

یشفیک)، خداوند، او را از آن بیماری شفا می دهد.^۱ معنای دعا، از این قرار است: «از خداوند بزرگ، صاحب عرش بزرگ می خواهم که تو را شفا دهد».

در اینجا پیامبر ﷺ به امتش آموزش می دهد که بر پروردگارشان توکل نمایند و در ضمن، از اسباب مشروع و جایز برای درمان بیماریها استفاده کنند. زیرا شفا دهنده، تنها خداوند است و شفایی جز شفای او نیست. پیامبر ﷺ دعا می کرد و از خداوند، درخواست شفا می نمود؛ چون شفا، در دست خداست. پیامبر ﷺ برای سعد رضی الله عنه دعا کرد و گفت: «بارخدایا! سعد را شفا بده؛ بارخدایا! سعد را شفا بده؛ بارخدایا! سعد را شفا بده».^۲

رسول خدا ﷺ برخی از اصحابش را دم می کرد و از خداوند شفا دهنده درخواست شفا می نمود و می گفت: (بسم الله تربة أرضنا بريقة بعضنا يشفى سقيمنا بإذن ربنا)^۳ یعنی: «خاک زمین ما با آب دهان یکی از ما، بیمارمان را به نام خدا و به اذن پروردگارمان، شفا می دهد».

پیامبر ﷺ روشن نمود که خداوند است که دوا و درمان را نازل می نماید و او، شفا دهنده است. لذا فرمود: (ما أنزل الله داء إلا أنزل له شفاء)^۴ یعنی: «خداوند، هیچ بیماری ای، نازل نفرموده، مگر اینکه برایش شفایی فرو فرستاده است».

۱- ابوداود ۱۸۷/۳ و ترمذی ۴۱۰/۲ و احمد ۲۳۹/۱ و ن.ک: صحیح ترمذی ۲/۲۱۰ و صحیح

الجامع ۵/۱۸۰

۲- بخاری مع الفتح ۲۰/۱۲۰ و مسلم ۳/۱۲۵۳

۳- بخاری ۲۴/۷ چاپ ترکیه و مسلم ۴/۱۷۲۱

۴- بخاری مع الفتح (۱۰/۱۳۴)

پیامبر ﷺ در حدیثی که امام مسلم رحمه الله از جابر رضی الله عنه روایت نموده، می گوید: (لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ فَإِذَا أُصِيبَ دَوَاءُ الدَّاءِ بَرَأَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ)^۱ یعنی: «هر دردی، دوا و درمانی دارد و هرگاه دارو، به درد و بیماری برسد، به فرمان خداوند بهبود می یابد».

[بدین سان رسول خدا ﷺ توضیح داد که بیماری، در صورتی درمان می شود که درست تشخیص داده شود و داروی مناسب آن استعمال گردد].

پیامبر ﷺ فرمود: (إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ الدَّاءَ وَالِدَوَاءَ وَجَعَلَ لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءً فَتَدَاوُوا وَلَا تَدَاوُوا بِحَرَامٍ)^۲ یعنی: «خداوند، درد و دوا را نازل فرمود و برای هر دردی دوايي قرار داد؛ پس خود را مداوا کنید و با چیز حرام مداوا نکنید».

بادیه نشینان، نزد پیامبر ﷺ رفتند و گفتند: ای پیامبر خدا! آیا ما مداوا نکنیم؟ پیامبر ﷺ فرمود: (نعم يا عباد الله تداووا فإن الله لم يضع داء إلا وضع له شفاء أو دواء إلا داء واحدا) یعنی: «بله ای بندگان خدا! مداوا کنید، زیرا خداوند، هیچ بیماری و دردی نگذاشته، مگر اینکه برای آن شفا یا درمانی مقرر کرده است، مگر یک بیماری».

گفتند: آن یک بیماری چیست؟ فرمود: (الهمم)^۳ یعنی: «پیری و کهنسالی».

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلَّا قَدْ أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً عِلْمَهُ مِنْ عِلْمِهِ وَجَهْلَهُ مِنْ جَهْلِهِ)^۴ یعنی: «خداوند، هیچ بیماری و دردی فرو نفرستاده مگر اینکه برای آن شفایی قرار داده که برخی آن را می دانند و برخی نمی دانند».

۱- مسلم ۱۷۲۹/۴

۲- ابوداود ۷/۴

۳- ابوداود ۳/۴ و ترمذی ۳۸۳/۴ و ابن ماجه؛ ن.ک: صحیح الترمذی ۲۰۱/۲ و صحیح ابن ماجه

۲۵۲/۲

۴- احمد با ترتیب احمد شاکر ۲۰۱/۵ به ش ۳۵۷۸ و ابن ماجه ۳۴۳۸

ابن قیم رحمه الله می گوید: این احادیث، اثبات اسباب و مسببات را در بردارند و نیز گفته کسانی را رد می کنند که منکر اسباب هستند.

این فرموده پیامبر ﷺ که: «هر دردی، دواپی دارد»، عام است و شامل بیماریهای کشنده و بیماریهایی که طبیب، توان درمانش را ندارد نیز می شود. خداوند ﷻ است که برای این بیماریها، دواهایی قرار داده که بوسیله آن بهبودی و سلامت حاصل می گردد، اما خداوند، انسانها را از این داروها ناآگاه نموده و راهی برای رسیدن آنها به آن، فرارویشان قرار نداده است. چراکه مردم، فقط چیزهایی را می دانند که خداوند، به آنها آموخته است.^۱

پس خداوند ﷻ است که هر کس را که بخواهد، شفا می دهد و اگر نخواهد، علم درمان را از اطبا و پزشکان پوشیده می دارد. از اینرو از خداوند یگانه می خواهیم و او را به اسمای حسنی و صفات والایش می خوانیم که دلها و قلبهای ما را از هر بدی، شفا ببخشد و ما را با اسلام حفظ نماید؛ او بر این کار تواناست و هیچ کاری جز با یاری او انجام نمی شود.

و صلی الله و سلم و بارک علی عبده و رسوله و خیرته من خلقه و آمینه علی و حیه نبینا و امامنا محمد بن عبدالله و علی آله و أصحابه و من سار علی نهجه إلی

یوم الدین

بخش شانزدهم چند فتوا پیرامون اسمای حسنی

الحمد لله و الصلوة و السلام علی رسولہ و آلہ و صحبه و بعد:

سؤال ۱: صفات و ذات که در قرآن و سنت ذکر شده یا در تمام نصوصی که این صفات در آن آمده اند، یک معنی دارند یا در هر جایی، معنی خاصی دارند؟ منظور از صفاتی که در نصوص ذیل آمده، چیست؟

الف - منظور از دست در نصوص ذیل چیست؟

﴿ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ ﴾ (مؤمنون: ۸۸) یعنی: «بگو: چه کسی،

فرماندهی بزرگ همه چیز را در دست دارد؟»

﴿ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ ﴾ (آل عمران: ۷۳) یعنی: «بگو: فضل و بزرگی، در دست

خداست.»

(یدالله مع الجماعة) [حدیث] یعنی: «دست خداوند، همراه جماعت است»؛ و در

حدیثی دیگر آمده: «دست خدا بر جماعت است.»

در آیه ای آمده است: ﴿ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ﴾ (فتح: ۱۰) یعنی: «دست خدا، بالای

دستهای آنان است.»

منظور از ﴿ بِأَيْدِيهِ ﴾ در آیه ۴۷ سوره ذاریات چیست؟

ب - منظور از عین (چشم) در نصوص ذیل چیست؟

﴿ وَأَصْنَعُ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا ﴾ (هود: ۳۷)

﴿ وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا ﴾ (طور: ۴۹)

﴿وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي﴾ (طه: ۳۹)

و چه دلیلی هست که خداوند، دو چشم دارد؟
ج- چهره: منظور از وجه (چهره) در هر یک از نصوص ذیل چیست؟

﴿فَأَيْنَمَا تُولُوْنَ فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾ (بقره: ۱۱۵)

﴿وَمَا تَنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ﴾ (بقره: ۲۷۲)

﴿إِنَّمَا نَطْعُكُمْ لِرُؤُوسِهِ لِيُؤْتِيَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ (انسان: ۹)

﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (الرحمن: ۲۷)

لطفاً در پاسخ این سؤالات، مراجع و منابع را ذکر کنید تا برای اطلاع بیشتر، به آن مراجعه کنیم..

پاسخ:

۱- الف) کلمه ید (دست) در نصوص مذکور در بند (الف) یک معنی دارد و آن، اینکه صفت دست برای خداوند به صورت حقیقی و همانگونه که شایسته اوست، اثبات می گردد؛ بی آنکه دست او، به دست مخلوقات تشبیه داده شود یا معنی آن، تحریف و یا انکار گردد؛ پس همانطور که خداوند، حقیقتاً ذاتی دارد که شبیه ذات بندگان، نیست، همچنین صفاتی دارد که به صفات بندگان تشبیه نمی باشد. نصوص زیاد دیگری وجود دارد که این نصوص را تأیید می کند و صفت دست را به صورت مفرد و تشبیه و جمع برای خدا ثابت می نماید. لذا باید ایمان داشت که او، دارای چنین صفتی هست، اما کیفیت آن را خدا خودش می داند؛ چون در قرآن و سنت به این موضوع تصریح شده و ائمه سلف نیز بر همین باور بوده اند.

اما کلمه ﴿بِأَيِّدٍ﴾ در آیه ۴۷ سوره ذاریات، مصدر فعل (أَدَّيْتُ) می باشد و معنی آن، قوت و توانایی است و به صورت باب تفعیل هم گفته می شود: (أَيَّدَهُ تَأَيَّدًا) یعنی او را تقویت کرد. بنابراین ایدی، جمع ید نمی باشد و به همین خاطر آیه ۴۷ سوره ذاریات، از آیات صفات نیست که محل اختلاف کسانی که صفات را اثبات می نمایند و کسانی که آن را تأویل می کنند، باشد؛ چراکه در توصیف خداوند به قوت، هیچ اختلافی وجود ندارد.

اما معنی جمله ها در این نصوص با توجه به عبارت و سیاق آن و قرینه هایی که در جمله هاست، فرق می کند؛

﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (مؤمنون: ۸۸) یعنی: «بگو: چه کسی

فرماندهی بزرگ همه چیز را در دست دارد؟»

این آیه، بر کمال قدرت خداوند دلالت می نماید؛ از این جهت که فرمانروایی هر چیزی در دست اوست و سیاق و سباق کلام نیز بر همین دلالت می کند.

﴿قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ﴾ (آل عمران: ۷۳) یعنی: «بگو: فضل و بزرگی در دست

خداست».

این آیه، بر این دلالت می نماید که فضل و نعمت دادن، فقط به خدا بر می گردد.

(يُدَالُّهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ) یعنی: «دست خدا بر جماعت است»؛ در این حدیث، تشویق مردم به یکپارچگی و وحدت، منظور می باشد و این وعده ای راستین است که خداوند، آنها را مورد عنایت قرار می دهد و یاریشان می کند و آنها را وقتی که بر حق اجتماع کنند، در برابر دیگران کمک می نماید.

﴿يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ (فتح: ۱۰) یعنی: «دست خدا، بر بالای دستهای آنهاست».

منظور از آن، تحکیم و استوار نمودن بیعت آنهاست؛ بنابراین بیعت نمودن آنها با پیامبر ﷺ را به منزله بیعت کردن با خدا قرار داد و این، مانع از اثبات دست برای خداوند آنگونه که شایسته اوست، نمی باشد؛ همانطور که می پذیریم که بیعت کنندگان با پیامبر ﷺ دستانی در خور و شایسته خود داشتند.^۱

۱- ب) منظور از کلمه ﴿بِأَعْيُنِنَا﴾ و ﴿عَيْنِي﴾ در نصوص مذکور در بند (ب)، اثبات صفت چشم برای خداست؛ به صورتی که شایسته شکوه او می باشد؛ بی آنکه با مخلوقی تشبیه داده شود و یا همانند چشم مخلوق قلمداد گردد و نیز بی آنکه از معنا و مفهومی که در زبان عربی دارد، تحریف شود. لذا سیاق کلام در برگرداندن این کلمات، از مسمای آن اثری ندارد؛ اما منظور از جمله هایی که این کلمات در آن آمده، این است:

به نوح عليه السلام دستور داد تا کشتی را زیر نظر و حفظ الهی بسازد.
به پیامبر ما محمد عليه السلام فرمان داد تا بر اذیت و آزار قومش شکیبایی ورزد تا اینکه خدا، بین او و آنها با حکم عادلانه خویش قضاوت نماید و بدین سان در حفظ و رعایت و دید خداوند قرار بگیرد.

خداوند به موسی عليه السلام یادآوری کرد که باری دیگر نیز بر او منت نهاده است، آنگاه که مادرش را فرمان داد تا او را تحت رعایت و حفاظت خداوند تربیت نماید.

کلمه ﴿أَعْيُنِنَا﴾ در نصوص مذکور بر این دلالت می نماید که الله جل جلاله دو چشم دارد؛ زیرا کلمه عینین وقتی به ضمیر جمع نسبت داده شود به صورت جمع ذکر می گردد. همانطور که قلب وقتی به ضمیر تثنیه نسبت داده شود، به صورت جمع

۱- کتاب التوحید ابن خریمه و التدمریة ابن تیمیہ ص ۱۵۳: ۲۶ مختصر الصواعق المرسله از

موصلی ص ۳۰۷ ج ۲ از شرح النونیه

ذکر می شود؛ مانند اینکه خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾ (تحریم: ۴) و نیز آنچه در حدیث پیامبر ﷺ در مورد الله ﷻ و دجال آمده است (که یک چشم دجال، کور است).^۱ و خداوند یک چشم نیست؛ اهل سنت از این استدلال کرده اند که خداوند، دو چشم دارد.^۲

۱- ج) منظور از کلمه ﴿وَجْهٌ لِلَّهِ﴾ در جمله اول، قبله خداست. همانطور که مجاهد و شافعی رحمهما الله تعالی بیان کرده اند؛ زیرا کلام در هر جایی بر حسب سیاق و قرینه هایی که همراه دارد، واضح و روشن می گردد و قراین، دال بر اینست که منظور از وجه در این آیه، قبله است؛ چون می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾ (بقره: ۱۱۵) یعنی: «مشرق و مغرب، از آن خداست».

بدین ترتیب خداوند، جهتها و جاهایی را نام برد که مردم به آن روی می کنند؛ لذا این آیه، همانند آیه ۱۴۸ سوره بقره، از آیات صفات که بین ثابت کنندگان صفات و منکران آن، مورد اختلاف است، نمی باشد. اما منظور از کلمه ﴿وَجْهٌ﴾ در دیگر آیاتی که در سؤال ذکر شده اند، اثبات صفت وجه (چهره) برای خداست؛ البته آنگونه که شایسته اوست؛ زیرا اصل، این است که این صفت به صورت حقیقی اش برای خدا ثابت شود و چنین نیست که بگوییم: معنای حقیقی، مراد نیست.

۱- فتح الباری ۹۱/۱۳ و مسلم ۲۲۴۸/۴

۲- کتاب التوحید ابن خزیمه و التدمریة ابن تیمیة ص ۳۴-۳۷ ج ۱ من مختصر الصواعق المرسله از موصلی

از اثبات صفت چهره، لازم نمی‌گردد که با چهره مخلوق مشابه باشد. چون الله ﷻ، چهره ای دارد که مخصوص او و شایسته اوست و مخلوقات، چهره ای مخصوص به خود و شایسته خویش دارند.^۱

۲- چه دلیلی برای حرمت و ناجایز بودن نامگذاری مردم با نامهای آفریننده وجود دارد؟ و اگر جایز است، آیا قیدها و شرایط معینی وجود دارد؟ منظورم، اسماء هستند نه صفات. زیرا گویی جایز است که مخلوق به صفات خالق متصف شود و در کتاب خدا چنین مواردی بسیار ذکر شده است. سؤال، در مورد نامگذاری است؛ نه توصیف. امید است قواعد را درباره این موضوع بیان دارید.

اول: فرق اسم و صفت، این است که اسم، چیزی است که بر ذات و نیز بر صفاتی دلالت می‌نماید که ذات دارای آن است. صفات، مفاهیم ذاتی و قایم به ذات هستند که ذات را از دیگران جدا می‌کنند؛ مانند قدرت علم یا صفات فعلی مانند آفریدن، روزی دادن و زنده کردن و میراندن.

دوم: گاهی مخلوق، با اسمی نامیده می‌شود که خداوند، خودش را بدان نامیده و یا مخلوق به صفتی موصوف می‌گردد که خداوند، خودش را بدان موصوف کرده است؛ اما هر یک ویژگیهایی دارد که شایسته اوست و او را از دیگران جدا می‌نماید؛ از اینرو تشبیه مردم به خالق آنها لازم نمی‌آید؛ گرچه صفت برای هر دو بکار می‌رود و در معنی کلی کلمه، مشترک است. چرا که معنی کلی، فقط ذهنی است و وجود ندارد.

مثل اینکه الله ﷻ خودش را حی (زنده) نامیده و فرموده است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا

هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ (بقره: ۲۵۴) یعنی: «الله، هیچ معبود برحقى جز او نیست؛ او، زنده

۱- چون صفت مخلوق، با صفت خالق فرق می‌کند.

پایدار است».. همینطور برخی از مخلوقاتش را زنده نامیده است. چنانکه می فرماید:

﴿سُخِّرُ الْجُحَىٰ مِنَ الْمَمِيتِ﴾ (انعام: ۹۵) یعنی: «زنده را از مرده بیرون می آورد».. اما این زنده با آن زنده فرق می کند و هر یک دارای ویژگیهای مخصوص به خود می باشد. همچنین یکی از پسران ابراهیم علیه السلام را حلیم (بردبار) نامیده و فرزند دیگرش را علیم (دانا) نام نهاده است؛ چنانکه خودش را علیم و حلیم نامیده است. لذا از این اشتراک اسمی، شباهت و همانندی لازم نمی آید؛ چون هر یک در خارج از ذهن، دارای ویژگیهای خود می باشد؛ گرچه در مطلق نامگذاری و تعبیر، مشترکند. خدای متعال، خودش را ﴿سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ (شنوای بینا) نامیده و فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ (نساء: ۵۸)؛ همین طور برخی از آفریده هایش را هم شنوا و بینا نامیده است:

﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ (انسان: ۲) یعنی: «پس ما، انسان را شنوا و بینا قرار

دادیم».

لذا از این اشتراک اسمی، تشبیه لازم نمی آید؛ چون هر یک دارای ویژگیهای مخصوص به خود می باشد و او را از دیگری متمایز و جدا می نماید؛ همانطور که نمونه اش، بیان شد. از آن جمله، این است که خداوند متعال، خودش را به علم (آگاهی) توصیف نموده و فرموده است: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ (بقره: ۲۵۵) یعنی: «چیزی از علم خدا را فرا چنگ نمی آورند جز آن مقداری را که وی بخواهد».

همین طور برخی از بندگانش را نیز به علم و آگاهی توصیف کرده است: ﴿وَمَا

أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (اسراء: ۸۵) یعنی: «تنها علم و دانش اندکی داده شده اید».

خداوند، خودش را به قوت و توانایی توصیف کرده و برخی از بندگانش را هم به داشتن قوت توصیف نموده است؛ چنانکه می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ (ذاریات: ۵۸).. اما قدرت و توانایی خدا، با قوت و توانایی بندگان فرق می کند؛ گرچه در عبارت و معنی کلی، مشترکند، اما هر یک دارای ویژگیهای مخصوص به خود و نیز ویژگیهای شایسته و درخور خویش می باشد.^۱

سؤال ۳: آیا درست است موارد ذیل را دلیلی قرار دهیم که با استناد به آن نامگذاری مخلوق با نامهای خالق حرام قلمداد گردد؟:

الف) همانطور که نامگذاری مخلوق با اسم عَلَم (الله) ممنوع است، نامگذاری مخلوق با نامهای دیگر خالق، جایز نیست؛ چراکه دلیلی برای فرق گذاشتن بین نامهای خدا وجود ندارد.

ب) یکی از نکات روشن در علم لغت، این است که هرگاه جار و مجرور، قبل از معرفه باشد، مفید حصر است: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾. از اینرو معنی آیه چنین می شود: «اسمای حسنی، تنها از آن خداست».

پس این آیه، این را می رساند که اسمای حسنی فقط بر خداوند اطلاق می شوند و جایز نیست مخلوق به آن نامگذاری شوند. آیا این، به عنوان دلیل دست است؟

پاسخ سؤال ۳) آن دسته از نامهای خدا که عَلَم است، مانند لفظ الله، نام نهادن کسی غیر از خدا به آن جایز نیست. چون، مسمای آن مشخص است و شراکت را قبول نمی کند. همچنین نامهایی که مشارکت پذیر نباشند مانند خالق و باری؛ زیرا خالق (آفریننده) ذاتی است که چیزی را می آفریند یا به وجود می آورد؛ بی آنکه آن

۱- کتاب التوحید ابن خزیمه و التدمیریة ابن تیمیہ، ص ۳۷ ج ۲؛ مختصر الصواعق المرسله از موصلی.

را از روی نمونه دیگری بیافریند. باری، ذاتی است که چیز را بدون عیب و نقص ایجاد می کند و فقط خداوند چنین می کند. لذا کسی جز خدا را نمی توان خالق یا باری نامید.

اما نامهایی همچون ملک، عزیز و جبار را را بر غیر خداوند نهاد. زیرا چنین نامهایی، معنایی کلی دارند و افرادی که دارای این مفهوم کلی هستند، با هم فرق می کنند. از سوی دیگر الله ﷻ، این نامها را بر خود نهاده و برخی از بندگانش را نیز بدین اسماء، نامیده است؛ مانند: ﴿ قَالَتْ أَمْرَأْتُ الْعَزِيزِ ﴾ (یوسف: ۵۱)؛ همچنین می فرماید: ﴿ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴾ (غافر: ۳۵)؛ از این اشتراک اسمی، همانندی و مشابهت لازم نمی آید؛ چون هر مسمایی، علامتهایی مختص به خود دارد که آن را از غیر آن جدا می نماید. از اینرو فرق نامگذاری خداوند با لفظ جلاله (الله) با نامگذاری او با نامهایی که معانی کلی دارند، مشخص می شود. لذا این نامها، با لفظ جلاله مقایسه نمی شوند.

اما منظور از آیه ﴿ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ﴾، حصر کمال حُسن در نامهای خداوند متعال است، نه حصر نامهای خدا بر او؛ چون کلمه حسنی اسم تفضیل است و صفت اسماء می باشد. چنانچه خدای متعال می فرماید: ﴿ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴾ (فاطر: ۱۵)؛ در این آیه منظور، حصر کمال بی نیازی و توانگری و ستودگی خداوند است، نه اینکه اسم غنی و حمید، منحصر به او باشد؛ چون غیر خداوند نیز غنی و حمید نامیده می شود.

سؤال ۴: وقتی ثابت شد که جایز نیست مخلوق به نامهای خدا نامگذاری شوند، آیا از نامهای خدا، نامهایی هستند که نامگذاری مخلوق به آنها جایز نباشد؟ و آیا در

این عدم جواز، رحمن و قیوم داخل هستند و آیا نامهای دیگری وجود دارد که موصوف کردن مخلوق بدان، جایز نمی باشد؟

پاسخ سؤال ۴: پیشتر در جواب سؤال دوم و سوم، قاعده و مثالهایی بیان شد که موضوع نامگذاری مخلوق به برخی از اسمای خدا را توضیح داد و مثالهایی درباره اسمایی که نامگذاری مخلوق به آن، جایز یا ناجایز است، بیان گردید. بنابراین نامگذاری مخلوق به قیوم (پایدار) جایز نیست؛ چون قیوم ذاتی است که از دیگران بی نیاز است و همه به او نیازمندند و این، مختص خداوند می باشد و کسی دیگر، با او مشارکت ندارد.

همچنین نمی توان مخلوق را رحمن نامید؛ زیرا از بس که زیاد به عنوان اسم خدا استعمال شده، عَلم می باشد و به او اختصاص دارد؛ مانند لفظ جلاله (الله). لذا جایز نیست کسی غیر الله، رحمن نامیده شود.

سؤال: آیا (الفضیل) از اسمای نیک خداوند است؟ و کسی که اسمش عبدالفضیل است، آیا اسمش، عوض شود یا نه؟

از آنجا که پرسشهای زیادی در مورد اسمای حسنی می شود و برخی از افراد نامهایی مانند عبدالنبی و ... دارند که در شریعت، چنین نامهایی جایز نیست، لطفا توضیح دهید که نسبت دادن عبد به چه نامهایی جایز است؟

بسیاری از کتابها، به این اشاره می کنند که نامهای خدا، در نود و نه اسم، منحصر نیستند؛ بلکه روایات، در مورد نود و نه نام مختلف هستند و برخی از علما می گویند: نامهای خدا، تعداد مشخصی ندارند؛ چون در حدیث آمده است: «بارخدا یا! تو را به هر نامی که خودت را نامیده ای می خوانم...».

پاسخ:

اول اینکه: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ۖ وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (اعراف: ۱۸۰) یعنی: «خدا، دارای زیباترین نامهاست؛ او را بدان نامها بخوانید و کسانی را که در نامهای خدا به الحاد و تحریف دست می یازند، واگذارید. آنان، کیفر کار خود را خواهند دید».

خداوند خبر داده که او، دارای نامهای نیکویی است که مختص به او هستند و کمال صفات و جلال و شکوهش را در بردارند و به بندگان امر نموده تا او را با نامهایی نامگذاری کنند که خودش، خود را با آن نامیده است و او را با تضرع و زاری با نامهایش بخوانند و آنان را از الحاد و انحراف در نامهای خود نهی کرده است. چنانکه انکار معانی نامها و یا نامیدن خداوند به اسمی که خودش، آن اسم را بر خود نهاده، الحاد و انحراف است و خداوند، هر کس را که در این باره خلاف فرمان او عمل نماید، به عذاب تهدید نموده است. نامهای خدا در قرآن و در سنت پیامبر ﷺ ثابت هستند و در میان این نامها اسم فضیل وجود ندارد و کسی حق ندارد

خداوند را فضیل بنامد؛ چون نامهای خدا توقیفی هستند و خداوند، آنچه را که شایسته شکوه اوست، بهتر می داند.

بندگان در این باره ناتوانند. پس هرکس بر خداوند نامی بگذارد که او و پیامبرش، آن نام را ننهاده اند، در اسمای الهی از مسیر و راه راست منحرف شده است. لذا جایز نیست که نام کسی، عبدالفضیل یا عبدالنبی یا غلام احمد یا غلام مصطفی نهاده شود و یا به نامهایی نامیده شود که مخلوق را بنده مخلوق دیگری قرار می دهد.

چراکه در این کار در مورد صالحان غلو می شود و به حق خدا، تعدی و گستاخی می گردد و مقدمه شرک و گمراهی می باشد. ابن حزم، اجماع علما را در این باره نقل کرده که حرام است کسی را عبد و بنده شخص دیگری دانست یا با عنوان عبد فلان نام نهاد. لذا نامهای مذکور در سؤال و امثال آن، باید عوض شوند.

دوم: ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می نماید که فرمود: «خداوند، نود و نه نام دارد؛ هرکس، آنها را برشمارد، وارد بهشت می شود»^۱.

ترمذی، ابن ماجه، ابن حبان، حاکم و بیهقی و دیگران، این حدیث را روایت کرده و ضمناً نود و نه نام خدا را نیز ذکر نموده اند. البته در تعیین نامهای خدا، اختلاف هست و علما در این مورد مباحثی ارائه نموده اند:

الف) منظور از برشمردن نامها، شناختن و فهمیدن معانی آنها، ایمان داشتن به آنها و اعتماد بر مقتضای آنها و تسلیم شدن به آنچه بر آن دلالت می نمایند، می باشد و منظور، فقط حفظ کردن کلمات آن نیست.

ب- اینکه برخی از علما بر اساس این حدیث، تعداد نود و نه نام را از قرآن و یا از قرآن و احادیث صحیح، در آورده و به عنوان نامهای نیک خدا ذکر کرده و آنها را

ضمن بیان این حدیث، برشمرده اند، در واقع از روی اشتیاق عمل به این حدیث بوده تا سزاوار ورود به بهشت گردند.

ج- منظور حدیث، این نیست که نامهای خدا را در نود و نه نام منحصر نماید؛ چون صیغه آن از صیغه های حصر نیست. بلکه منظور، بیان یکی از فواید و ویژگیهای نود و نه نام از نامهای خدا و یادآوری این نکته می باشد که برشمردن آنها، پاداش بزرگی دارد.

آنچه امام احمد در مسند خود از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده، این را تأیید می کند؛ در این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (ما أصاب عبداً هم ولا حزن فقال اللهم إني عبدك ابن عبدك ناصيتي بيدك، ماض فيّ حكمك، عدل فيّ قضاؤك أسألك بكل اسم هو لك سميت به نفسك أو أنزلته في كتابك أو علمته أحداً من خلقك أو استأثرت به في علم الغيب عندك أن تجعل القرآن العظيم ربيع قلبي و نور صدري و جلاء حزني و ذهاب همي و غمی إلا أذهب الله همه و غمه و أبدله مكانه فرحاً). یعنی: «به هیچ بنده ای ناراحتی و اندوهی نمی رسد و او این دعا را نمی خواند، مگر آنکه خداوند، ناراحتی و اندوه او را برطرف می سازد و به جای آن، او را شاد می کند؛ (دعا از این قرار است: اللهم إني عبدك ابن عبدك ناصيتي بيدك، ماض فيّ حكمك، عدل فيّ قضاؤك أسألك بكل اسم هو لك سميت به نفسك أو أنزلته في كتابك أو علمته أحداً من خلقك أو استأثرت به في علم الغيب عندك أن تجعل القرآن العظيم ربيع قلبي و نور صدري و جلاء حزني و ذهاب همي و غمی.. یعنی: «بارخدا یا! من، بنده ات و فرزند بنده ات و فرزند کنیزت هستم؛ پیشانی ام، در دست توست؛ حکم تو، درباره ام جاری است؛ قضاوت تو، در مورد من دادگرانه است؛ تو را با هر نامی می خوانم که خودت را به آن نامیده ای یا

در کتاب خود نازل نموده ای و یا به یکی از بندگانت یاد داده ای یا آن را در علم غیبت نزد خود نگاه داشته ای و از تو می خواهم که قرآن عظیم را بهار دلم و نور سینه ام قرار دهی و آن را مایه دور شدن غم و اندوهم بگردانی».

گفتند: ای پیامبر خدا! آیا این کلمات را یاد بگیریم؟ فرمود: «بله، برای هر کس که اینها را می شنود، سزاوار است که آنها را فرا بگیرد».^۱

بدین سان پیامبر ﷺ بیان داشت که برخی از نامها را خدا نزد خود نگاه داشته و هیچیک از مخلوقات خود را از آن آگاه نکرده است. لذا چنین چیزی، از امور غیبی است و برای هیچکس جایز نیست که وارد آن شود و با تخمین و گمان، درباره آن چیزی بگوید. زیرا نامهای خدا توقیفی هستند. همانطور که بیان خواهد شد.^۲

د- گفتنی است: نامهای خدا، توقیفی می باشند؛ پس خداوند، جز به نامهایی که خودش را با آن نام نهاده یا پیامبرش، او را با آن نامیده است، نامیده نمی شود و جایز نیست که از طریق قیاس یا اشتقاق از فعل و امثال آن برای او نامی درست شود؛ برخلاف معتزله و کرامیه. از اینرو جایز نیست که از آنچه در آیه ۴۷ سوره ذاریات آمده، اسم بنا اشتقاق گردد و او بنا نامیده شود.

و نیز جایز نیست که خداوند، با توجه به آیه ﴿وَمَكْرُؤٌ وَّمَكْرٌ اَللّٰهُ﴾، ماکر و

یا با استناد به آیه ﴿اَللّٰهُ یَسْتَهْزِئُ بِہُمْ﴾، مستهزئ نامیده شود.

همچنین جایز نیست که الله ﷻ را زارع، ماهد، خالق، منشیء، فالتق، قابل، شدید و

امثال آن نامید که مفهوم آنها در آیات ذیل وجود دارد:

۱- روایت احمد ۳۹۱/۱؛ آلبانی، آن را صحیح دانسته است.

۲- البته توقیفی بودن نامهای خداوند، در صفحات گذشته، در مبحثی جداگانه بررسی شد.

﴿ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُمْ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾ (واقعه: ۶۴) یعنی: «آیا شما، آن را می رویانید و یا ما، می رویانیم؟»

﴿فَإِنَّمِ الْمَهْدُونَ﴾ (ذاریات: ۴۸) یعنی: «و چه آماده کنندگان خوبی بوده ایم!»

﴿ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ﴾ (واقعه: ۷۲) یعنی: «آیا شما، در آغاز این آتش را پدید آورده اید یا ما پدید آورندگان آن هستیم؟»

﴿فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾ (انعام: ۹۵) یعنی: «دانه و هسته را می شکافد.»

﴿وَقَابِلِ الْتَوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ﴾ (غافر: ۳) یعنی: «پذیرنده توبه، دارای عذاب

سخت.»

چون این مفاهیم، در این نصوص، به صورت نسبت دادن بیان شده و به عنوان نام ذکر نشده اند؛ لذا فقط به صورتی که در نصوص شرعی آمده اند، ذکر آنها جایز است.

پس در نامگذاری، می توان عبد (بنده) را فقط به اسمی نسبت داد که خداوند متعال، به صراحت خود را در قرآن بدان نام نهاده یا پیامبرش، او را به آن اسم، نامگذاری کرده است.

مانند نامهای خدا در آخر سوره حشر و ابتدای سوره حدید و در سایر سوره های قرآن.

و صلی الله و سلم و بارک علی عبده و رسوله و خیرته من خلقه و أمینه
 علی و حیه نبینا و امامنا محمد بن عبدالله و علی آله و أصحابه و التابعین لهم
 بإحسان إلی یوم الدین و لاحول و لا قوه إلا بالله العلی العظیم.